

● استاد کریم محمود حقیقی



□ از خاک تا افلاک

(جلد ہفتم)



کشتزار عمر

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴
از خاک تا افلاک / تألیف کریم محمود حقیقی - - قم: انتشارات حضور،
۱۳۷۸.

ج: ۰۰۰ ریال: (ج. ۷)
ISBN 978 - 964 - 8732 - 68 - 9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه:

ج. ۷. (چاپ اول: ۱۳۸۵)
مندرجات: ج. ۱ از خاک تا افلاک. - ج. ۲ پیک مشتاقان. - ج. ۳ هدهد سبا. -
ج. ۴ مرغ سلیمان. - ج. ۵ فریاد جرس. - ج. ۶ حدیث آرزومندی. - ج. ۷
کشتزار عمر. - -

۱. عرفان. ۲. خودسازی (اسلام) الف. عنوان.
۴ الف ۷۴ ح / BP ۲۸۶
کتابنامه: به صورت زیر نویس.
۱۳۷۸

۲۹۷ / ۸۳



مؤسسه انتشارات حضور

قم / میدان شهدا / خیابان حجتیه / شماره ۷۵
تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

کشتزار عمر

(از خاک تا افلاک: جلد هفتم)
مؤلف: استاد کریم محمود حقیقی
● ویراستار: سید رضا باقریان موحد
● چاپ اول: ۱۳۸۶ ● چاپخانه: پاسدار اسلام
● قطع رقعی: ۴۳۲ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ISBN 964 - 978 - 8732 - 68 - 9 ۹۷۸_۹۶۴_۸۷۳۲_۶۸_۹

۰۰۰ تومان



﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾

نیست آن جز یادآوری برای جهانیان

برای هر آن کس از شما که بخواهد راست رو باشد.

کشتزار عمر

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفتم: ای بخت بخشیدی و خورشید دمید
گفت با آن همه از سابقه نومید مشو
تکیه بر اختر شبگرد مکن، کاین عیار
تخت کاووس ربود و کمر کیخسرو
آن چنان رو شب رحلت چو مسیحابه فلک
کز چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه به جوی، خوشه پروین به دو جو
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

(حافظ)

فهرست مطالب

۴ کشتزار عمر
۹ سخن ناشر
۱۳ پیشگفتار
۱۸ بر این نظم کمی بیندیش
۲۳ کلمات الله
۲۷ این همه جمال، نشانه ذات جمیل نیست؟!.....
۳۰ خداوند با حق، جاودان قرین است
۳۲ جمیل جمال آفرین
۳۹ خوبان در اقلیتند
۴۴ این مسافر، روزی به شهر خود می‌رسد
۵۱ اندیشه در آفرینش نخست
۵۵ تجدید حیات گیاهان
۶۰ مرگ بلال
۶۲ رجوع به اصل
۶۸ رحمتش فنا را ایجاب نمی‌کند
۷۴ اصالت روح
۷۸ خود فراموشی

۸۳ سرای آخرت، تتمه دنیا است نه جدا از آن.
۸۶ بخش دوم.
۹۰ مرگ از دیدگاه قرآن.
۹۶ برای چه آمدیم و برای چه می‌رویم؟
۹۸ آنچه با مرگ برای انسان آشکار می‌شود.
۱۰۵ مرگ، بهترین اندرزگو.
۱۱۱ کیفیت احتضار.
۱۱۳ مرگ خوبان «اصحاب یمین».
۱۲۸ دیدار ائمه و رسول الله ۹.
۱۳۳ استماع‌های ملکوتی.
۱۳۶ شرح بازگشت بدان به سوی پروردگارشان.
۱۴۹ بالاترین اندرزگو.
۱۵۲ عدم رضایت مادر.
۱۵۴ مرگ مقربان.
۱۷۲ انتباه.
۱۷۸ قبر، اولین منزل برزخ.
۱۸۸ مردگان از زیارت قبور مسرور شوند.
۱۹۳ فشار قبر یا رنج جدایی.
۱۹۶ اتحاد عامل و عمل.
۲۱۱ عالم برزخ.
۲۱۷ برزخ، روز دریافت پرونده عمر.
۲۲۳ سؤال در قبر.

۲۲۵	عقب‌ات راه.
۲۲۸	غنیمت فرصت.
۲۳۷	ملاقاتی دردناک.
۲۳۹	شیپور نیستی.
۲۴۳	اولیا و شهدا.
۲۴۷	صراط.
۲۵۵	میزان.
۲۶۲	حساب.
۲۷۲	حال خوبان و بدان در عالم برزخ.
۲۷۶	یاران و همنشینان در سفر آخرت.
۲۷۸	رستاخیز.
۲۸۴	ویژگی‌های قیامت.
۲۹۲	زمینی جز این زمین.
۲۹۷	سرنوشت انسان.
۳۰۰	شبی از شب‌های قدر.
۳۰۵	روزی بس شوم و عبوس.
۳۰۹	سرنوشت زمین، آیتی بزرگ از حق تعالی.
۳۲۱	روز سوم حیات حیوانات.
۳۲۶	روز چهارم پیدایش انسان.
۳۳۱	سرگذشت زمین بعد از پایان امتحانات.
۳۳۸	صدور فرمان خروج.
۳۴۰	روز حسرت و پشیمانی.

۳۴۴	چهره‌های رازنما.
۳۵۰	تنهایی و بی‌یاوری.
۳۵۵	ظهور حقیقت توحید در روز رستاخیز.
۳۶۱	پرونده‌های گویا.
۳۶۵	پاداش و کیفر حتمی است.
۳۶۸	پایان نامه زندگی.
۳۷۶	درهای جهنم و بهشت.
۳۸۰	تصاویری از بهشت و جهنم در قرآن.
۳۸۴	چگونگی حال ناریان.
۳۹۳	چگونگی حال نوریان.
۳۹۵	مساکن بهشتیان.
۳۹۸	لذایذ کام.
۴۰۰	لباس و فرش و زیرانداز.
۴۰۲	لذات جمال.
۴۰۶	وعده‌های جانبخش.
۴۱۳	سعادت‌مندان در حدیث معراج.
۴۱۶	جنّات هشتگانه.
۴۲۵	تجلی محبوب والاترین لذت بهشت.
۴۲۹	واژه‌نامه.

سخن ناشر^۱

استاد گرانقدر «جناب آقای کریم محمود حقیقی» از شاگردان برجسته «حضرت آیت الله نجابت رحمته» در آغاز جوانی از تقوا و تهجد بهره‌ها داشت، به طوری که با مادر متدین خود اغلب سحرها برمی‌خاست و با معبود خود به راز و نیاز می‌پرداخت، شبهای جمعه را نیز غالباً در حرم حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) احیاء می‌داشت.

به اقتضای سن و زمان زندگی از عشقی مجازی در التهاب بود و چون طبع شعری هم داشت گه‌گاه از آن التهاب درون، ابیاتی می‌تراوید.

معلمی متدین به نام مرحوم «حبیب مشکسار»، اخلاق اسلامی و اصول عقاید به وی می‌آموخت. همو اولین کسی بود که استاد را با شریعت آشنا نمود و در جلسات، مورد توجه خاص خود قرار داد.

از همان دوران، علاقه و انس به تنهایی و نیز تفکر و نظاره آسمان، او را از مجالس دعا و جمع دوستان جدا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی او را به تصوّف و دیوانگی منتسب می‌کردند.

از جمع دوستان کناره می‌گرفت و در کناره جویبارها تنها، به دنبال گمشده

۱. این مطالب برای آشنایی با شخصیت مؤلف و با استفاده از کتاب «لطف حق» تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

جان می‌گشت؛ گمشده‌ای که ندیده و نشناخته، دوستش داشت و به آن عشق می‌ورزید. بعد از توشل و عرض حاجت به محضر مولا امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم رؤیا مژده اتصال به کاروان نور، به وی داده شد و در همان رؤیا به حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شرفیاب شد و عرض حاجت و آرزوی انتظار نمود و مورد تفقد قرار گرفت. از این رؤیا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، توجه به معنی و مراقبت در شرعیات را پیشه خود ساخت. در هیجده سالگی کتابی در موضوع «عبور از مجاز و روی آوردن به حقیقت» به نام «طوفان عشق» نگاشته و به چاپ رساند.

«حضرت آیت الله نجابت» بعد از رسیدن به درجه اجتهاد، در مراجعت از نجف اشرف به طرف شیراز، کتاب مذکور را در دست کسی می‌بیند و علاقمند دیدار مؤلف می‌شوند. در اولین ملاقات، به نحو عجیبی آن بزرگوار به ایشان پیشنهاد رفاقت و دوستی می‌فرمایند. شاگرد که گویی گمشده خود را یافته، خود را با تمام وجود به آن مرشد کامل و عارف متألّه تسلیم می‌نماید. رفاقت روز به روز گرمتر می‌شود و اغلب روزها در دامن طبیعت و کوه و دشت؛ و شبها در نور مهتاب، در جلسات انس با حضرت استاد، در کنار جویبارهای طبیعت، از چشمه‌سار زلال معرفت جامه‌های پیاپی به ریشه جان می‌نوشاند.

غیبت او در نزد اقران و دوستان سابق، گاهی سبب انتقاد و اعتراض می‌گردد و به بحث و مجادله می‌انجامد و پاره‌ای اوقات، سردی و تردید در روحیه شاگرد پدیدار می‌شود. وقتی مشکل خود را با استاد در میان گذاشت و از او درخواست نمود تا از خداوند برای او حجت غیبی بخواهد که تردیدش

برطرف شود؛ در عالم خواب به او گفته می‌شود که: «از آقای نجابت پیروی کن». از آن پس پرده شک و تردید زایل و راه در پیش چشمش روشن می‌شود و وقتی برای آقا (آیت الله نجابت) رؤیا را نقل می‌کند، لبخند رضایت بر چهره آقا می‌نشیند.

«استاد کریم محمود حقیقی» به همراه یکی از یاران و به امر استاد خود برای زیارت و کسب فیض از حضرت آیت الله حاج آقا جواد انصاری (استاد آیت الله نجابت) عازم همدان، و در آن جا با استقبال گرم حضرت ایشان مواجه می‌شوند، گویی آن‌ها از قبل هم‌دیگر را می‌شناسند. چند روزی که در محضر ایشان بودند، حداکثر استفاده و کسب فیض نموده و به شیراز مراجعت می‌کنند.

در سفر دوم که با جمعی از دوستان به همدان داشتند، باز هم از بهره‌های معنوی سرشار می‌شوند. در سفر سوم نیز همراه با «حضرت آیت الله نجابت» و «حضرت آیت الله دستغیب» (رحمهما الله) و گروهی از یاران، به محضر ایشان در همدان می‌رسند و توشه‌ها برگرفته و خوشه‌ها می‌چینند.

«جناب استاد حقیقی» در زمان مرحوم «آیت الله نجابت» و با تأیید ایشان بیش از چهل سال، جلسات هفتگی برای جوانان و شیفتگان علوم و معارف الهی تشکیل می‌دادند و پویندگان راه کمال را هدایت و ارشاد می‌نمودند، که بسیار مورد توجه استاد بود و جلساتی را نیز خود آقا شرکت می‌فرمود؛ و هم اکنون نیز همان برنامه‌ها و جلسات ادامه دارد. خداوند بر تأییدات ایشان بیفزاید.

حدود ده سال قبل از فوت «مرحوم آیت الله نجابت» بعضی از خواهران

تحصیل کرده تقاضای تشکیل جلسه ویژه خانم‌ها کردند. استاد حقیقی می‌فرماید: «باید از استادم اجازه بگیرم». و ایشان امر می‌کنند که «حتماً این کار را بکن». در جلسات مذکور همچون قلمستانی، نهال‌هایی که می‌بالیدند، به بوستان اشجار طیبیه آقا (حضرت آیت الله نجابت) منتقل می‌شدند.

بعد از تألیف کتاب «فروغ دانش در قرآن و حدیث»، بود که آقا (حضرت آیت الله نجابت)، استاد حقیقی را به نوشتن و تألیف کتابهای بعدی امر و ترغیب نموده و می‌فرمودند: «کار به چاپ آنها نداشته باش، تو باز هم بنویس، خدا کریم است». از آن پس کتابهایی که به چاپ رسید، بسیار مورد توجه و استقبال قرار گرفت؛ به طوری که شاگردان آقا، همه منتظر چاپ کتب ایشان بودند. کتاب‌های «تخلی» و «تزکی» و دو جلد «تحلی» و یک جلد «تجلی» در زمان حیات آقا و با کمک ایشان چاپ شد که همگی مورد توجه خاص و عنایت آن بزرگوار قرار گرفت. عاقبت دست اجل بین مراد و مرید جدایی افکند و روح ملکوتی استاد به سوی معبود پر کشید و آتش جرمان فراق در دل عاشق افکند. روحش شاد.

«استاد کریم محمود حقیقی» در حال حاضر علاوه بر این‌که راه استاد را در رشد و تعالی بخشیدن به نسل جوان و جویندگان کمال و حقیقت ادامه می‌دهند، با تألیف و تدوین آثار جاودانه نیز عطش تشنگان زلال معرفت را فرو می‌نشانند.

خداوند بر عمر و عزت و توفیقاتشان بیفزاید. آمین.

انتشارات حضور

پیشگفتار

سپاس خداوندی که آدمی را آفرید و او را دور انداخت تا نزدیکش کند، آفرینشی باستان^۱ خویش و در بالاترین^۲ قوام؛ اما او را در چاه عالم طبع سرنگون کرد و سپس بندی استوار برایش فرستاد و فرمود: اگر پروردگارت را دوست داری، چنگ بر این دستاویز زن^۳ و برای دیدار خالقت، از این چاه به در آی تا تو را بر جاه نشانم.

و درود بر آن آزماینده‌ای که در مسابقه آفریده‌های خود، آنها را در میدان مسابقه دنیا به سرعت و سبقت دعوت نمود و به ایشان فرمود: سارعوا^۴ و سابقوا^۵، بشتابید و در این راه بر یکدیگر سبقت گیرید و از این مسابقه باز نمانید تا جوار خویش را جایزه شما قرار دهم.

همان خداوندی که دلداری داد، سالکان راهش را که اگر با لغزشی از راه باز ماندید، باز برخیزید، من لغزش شما را جبران

-
۱. ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾. سوره ص، آیه ۷۵.
 ۲. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. سوره تین، آیه ۴.
 ۳. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.
 ۴. ﴿سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
 ۵. ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾. سوره حدید، آیه ۲۱.

می‌کنم.^۱

مهربان خالقی که نوید داد که گر به تمنای من یک قدم بردارید، من ده گام به سوی شما آیم^۲ و اگر یادم کنید، من شما را یاد آورم^۳ و اگر یارم باشید، من نیز یار شمایم^۴ و نیز اگر برایم باشید، من نیز برای شمایم. هرگز از من راضی باشید، من از شما راضیم.^۵

محبت مرا با خود کم نگیرید که این جهان با همه زیبایی و نعمات فراوان منحصرأً برای شما آفریدم، اما شما را برای خودم^۶، در میان همه مخلوقاتم منحصرأً شما را گرامی داشتم^۷ با آنکه از خاکتان آفریدم خواهم که شما را بر افلاک رسانم، ندیده‌اید که در میان همه آفریده‌هایم همه اسماء خود را به شما آموختم^۸ و فرشتگان پاک طینتم را به سجده بر شما دستور دادم.^۹

پس به هوش باشید که در این غربت سرای خاک نمانید؛ چون شما از من هستید و به سوی من باز می‌گردید، گام بردارید و مایستید که

-
۱. ﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ﴾ . سورة زمر، آیه ۵۳ . حدیث قدسی .
 ۲. حدیث قدسی .
 ۳. ﴿ فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ﴾ . سورة بقره، آیه ۱۵۲ .
 ۴. ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ ﴾ . سورة محمد، آیه ۷ .
 ۵. «مَنْ كَانَ اللَّهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ» . حدیث قدسی .
 ۶. ﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ جِزْبُ اللَّهِ ﴾ . سورة مجادله، آیه ۲۲ .
 ۷. ﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لَكَ وَخَلَقْتَ لَكَ لِجَلِي ﴾ . حدیث قدسی .
 ۸. ﴿ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَ الْبَحْرِ ﴾ . سورة اسراء، آیه ۷۰ .
 ۹. ﴿ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾ . سورة بقره، آیه ۳۱ .
 ۱۰. ﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ﴾ . سورة بقره، آیه ۳۴ .

عن قریب مرا ملاقات خواهید کرد.

ای عزیز! حال که از سوابق خود آگاهی یافتی، بدان که از آغاز آفرینش، همه پیامبران به این عزم مبعوث شدند که تو را از این سنگلاخ دنیا برهاند و به وصال آن محبوب رسانند، مبادا تو را که با این ویران سرای آن گونه انس گیری که پرواز را از یاد بری.

تخم بطنی گرچه مرغ خانهات	کرد زیر پر، چو دایه تربیت
مادر تو بطن آن دریا بدست	دایهات خاکی بد و خشکی پرست
میل دریا که تو را دل اندر است	آن طبیعت جانت را از مادر است
میل خشکی مر تو را زین دایه است	دایه را بگذار کاو بد رایه است
دایه را بگذار بر خشک و بران	اندر آ در بحر معنی چون بطن
تو بطنی بر خشک و بر تر زنده ای	نه چو مرغ خانه، خانه گنده ای
تو ز کرمنا بنی آدم شهی	هم به دریا هم به خشکی پا نهی
ما همه مرغابیانیم ای غلام	بحر می داند زبان ما تمام ^۱

عزیز خواننده! اگر به مطالعه کتب قبل این عبد پرداخته باشی، دانی که در جلد اول این مجموعه از خاک آغاز کردم و بنابر آن بود که به یاری خداوند، تو را بر افلاک رسانم. جلد گذشته فریاد جرس کلاً داستان مرگ بود و وداع با دنیا که هیچ کس را شکی در آن نبود و

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۶.

چون داستان در آنجا به پایان نیامد، قصه دیگر را بر تو خواندم که **حدیث آرزومندی** بود. در آن اخباری بر تو خواندم که هیچ کس را از آن خبری نیست و هر که را آگاهی رسیده از زبان وحی است، که آن سخن خالق دنیا و آخرت است. هم او که هستی بخشید و داند که این هست را به کجا ببرد.

بنابراین، دفتر حاضر پایان سرنوشت هاست، آن هم از زبان وحی، امید که با توجه به سرنوشتی که هر یک در پیش داریم، راهی را برگزینی که سعادت سرمدی تو در آن باشد. حسرت باد بر آن آدمی که اگر دانست فردا به مناسبتی دکان‌های شهر همه را می‌بندند، شتابان به تهیه روزی فردا پردازد و یقین دارد که بازار عمر عن قریب بسته شود و اکتساب تعطیل گردد، و ابدیتی او را در پیش باشد، اما دستش تهی و کیسه خالی و فقرش را جبران نباشد، مع ذلک در بند زراندوزی نیست.

این مجموعه تذکری برای اندوختن زاد است، گرچه تو را از همه یاد بود، اما با مطالعه این گونه مطالب یاد فراموش شده باز به خاطر آید و زین‌رو فرمودند:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

پس یادآور شو که یادآوری گروندگان را سود بخشد.

اما چون بحث معاد، فرع بر توحید و نبوت است، به طور اجمال سخنی از توحید و وحی به میان آورم و سپس به واقعه عظیم قیامت بپردازم.

نخست یک مقدمه: حسابی از احتمالات

شماره‌های یک تاده را روی ده بنویسید و آنها را در جیب اندازید و بکشید که آنها را به ترتیب بدون نگرستن از جیب بیرون آورید و بعد از بیرون آوردن، آنها را دوباره در جیب اندازید.

احتمال آنکه شماره یک و دو به ترتیب از جیب بیرون آید، یک در صد است و احتمال آنکه شماره‌های یک و دو و سه متوالیاً بیرون آید، یک در هزار است و به همین منوال احتمال در آمدن شماره‌ها به ترتیب کمتر می‌شود تا آنکه احتمال بیرون آمدن شماره‌های از یک تا ده به رقم یک بر ده میلیارد می‌رسد. این بحثی مستدل در ریاضیات و احتمالات است.

حال با این مقدمه بنگر که برای ایجاد حیات و نظم که در آفرینش منظومه شمسی و به ویژه کره زمین برقرار است و کلاً این مجموعه با یک یک موجودات در آن را، هر یک واحد منظم تشکیل می‌دهد، چگونه امکان دارد که معلول تصادف باشد؟

بر این نظم کمی بیندیش

هر چیز که هست آن چنان می‌باید هر چیز که آن چنان نمی‌باید، نیست
یک قطعه از سعدی شیرازی را به مثل آورم:

گلی خوشبوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عَبیری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدّتی با گُل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگرنه من همان خاکم که هستم ^۱

(سعدی)

- ۱- این قطعه آموزنده یک مطلب جالب در آثار معاشرت است.
 - ۲- دارای وزن شعری است.
 - ۳- از قافیه صحیح برخوردار است.
 - ۴- میان دو کلمه گُل و گُل صنعت جناس به کار رفته یعنی منحصرأ در یک اعراب متفاوتند.
 - ۵- میان دو کلمه گُل و گُل صنعت مقابله رعایت شده که یکی در کمال پستی و دیگری در شرافت و جمال ضرب المثل است.
 - ۶- میان مشک و عبیر و بو و سرمستی و گل رعایت صنعت مراعات النظیر به چشم می‌خورد.
- خوب با توجه به این مقدمه اگر کسی پیدا شود و بگوید:

۱. کلیات سعدی، ص ۲۵.

انتساب این قطعه به سعدی فقط یک افسانه مجازی است، چندی پیش زلزله‌ای شدید شهر شیراز را لرزاند، در یک چاپخانه حروف سربی چاپ همه در هم ریخت، روی یک قاب قید^۱ این حروف در کنار هم قرار گرفته بود، کارگر مطبوعه روز بعد به تصور اینکه رفیقش این صفحه را تهیه کرده آن را به زیر چاپ برد و این قطعه آشکار گردید و چون در آن روز کتابی درباره‌ی شیخ مصلح الدین سعدی چاپ می‌شد، مردم تصور کردند این قطعه از اوست!

کلا و حاشا، کدام عقل سلیم این سخن را باور دارد؟! قطعه‌ای که در آن نظم، هنر، معرفت، علم و جمال همه در تنظیم آن به کار رفته چگونه می‌تواند معلول یک تصادف باشد؟

عالمی را مواجه هستیم که ذره ذره سلول‌ها و اتم‌هایش، همه در حکمت و نظم، معرفت و رحمت به کار گرفته شده. با هر موجود نه به شمارش انگشتان دست که با هزاران نکته موزون و منظوم آدمی مواجه است. کدام انسان ژرف اندیش می‌تواند این ساختار عالمانه و حکیمانه را به بازی انگارد؟!

﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۲

نیافریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنهاست را به بازی!
نیافریدیم اینها را جز برای حقیقتی ولی اکثر ایشان نمی‌دانند.

۱. صفحه‌ای که حروف چاپخانه در آن قرار می‌گرفت.

۲. سوره دخان، آیات ۳۸ و ۳۹.

خرامیدن لاجوردی سپهر همان گرد برگشتن ماه و مهر
مپندار کز بهر بازیگری است سراپرده‌ای این چنین سرسری است!؟
(نظامی)

تا دمی در گلزار اندیشه با هم خرامیم، آینه را در پیش روی گذار و به
تماشای جمال دل آرای خود پرداز تا دلبری آن دل آرا، تو را مجذوب خود
گرداند.

دیدبانی را بر سر برج و در نقطه مرتفع گذارند، چشم دیدبان رفتار
توست بر فراز قامت نهاده شده، چون عضوی بسیار لطیف و دقیق بود در
ژرفای مجسمه قرار گرفت و جعبه‌ای استخوانی استوار و محکم آن را
حفاظت می‌کند به طوری که در تصادماتی که به صورت وارد می‌شود کاملاً
محفوظ می‌ماند. اگر محل آن همچون بینی بود، همه کور بودند.
در برابر عرق نمک آلودی که در هنگام گرما از پیشانی و سر فرو
می‌ریزد حافظ و مانعی را می‌ماند و جالب آنکه خواب موهای ابروان منظم
و همه به طرف گذار از کنار ابروست.

صفوفی از موهای مژگان دربانی چشم را به عهده دارند و بر دروازه پلک
پرده داری می‌کنند تا اگر گرد و خاشاکی بی محابا از در آیند، در بر آنها بر
بندند و در این پرده داری دست به دست هم دهند تا چیزی را یارای
دخول نباشد.

دو پلک ایشان را مددکنند و جالب آنکه در شبانگاه که همه خانه‌ها را
در بندند این خانه بلورین نیز خود به خود در بسته باشد تا اگر صاحب خانه
را خواب در ربوده باشد هیچ آسیب به این خانه نرسد.

هر چشم یک عدسی است، اما عدسی‌ها یا دوربین است و یا نزدیک بین است، اما این عدسی‌ها با کمک اعصاب تعبیه شده در کنار آنها وضع خود را نسبت به شیء که اراده مشاهده آن را دارند تغییر می‌دهند، شما در هنگام مطالعه کتاب عدسی‌ها را آزاد می‌گذارید، اما اگر بخواهی شیء دور را تماشا کنید به عدسی‌ها فشار می‌آورید.

آنان که از عینک استفاده می‌کنند، می‌دانند که شیشه عینک را همه روزه باید پاک کنند؛ حال از خود بپرسید که در طول عمر چه زمان عدسی چشم خود را پاک کرده‌اید؟ پلک مادام همانند برف پاک‌کن شیشه اتومبیل مدام بدون اراده شما در کارند و به تمیز کردن عدسی‌های آن می‌پردازند. خوب، اگر برف پاک‌کن اتومبیل را در روزهای آفتابی روشن گذارید هم شیشه‌ها مخدوش می‌شود و هم برف پاک‌کن از پای در می‌آید. غددی در چشم مادام در کارند تا چشم را همیشه مرطوب دارند و جالب آنکه اگر شیء خارجی وارد چشم شود این غدد به فعالیت بیشتری روی آورند و به آب پاشی چشم پردازند و تا آن شیء از چشم خارج نشود از پای در نیایند. رطوبت دائمی چشم و آب پاشی این غدد ایجاب می‌کند که مادام از چشم تو آب سرازیر شود. برای رفع این نقص دو چاه فاضلاب در کوچه چشمت کنار پلک، آب چشم را جمع کرده و به بینی منتقل می‌نمایند، زین روست که در هنگام گریه بینی نیز پر آب می‌شود.

نکته دیگر آنکه این سرچشمه جوشان با خود کمی نمک دارد که مادام

به ضد عفونی کردن چشم پردازد.

اما کمی هم به درون چشم بنگریم، مردمک چشم مرکب از ۹ ورقه می‌باشد

که قطر مجموع آنها به کلفتی یک ورق کاغذ است. در قسمت داخلی چشم دو گونه سلول در کارند که تعداد گونه‌ای به سی میلیون و گونه دوم به سه میلیون می‌رسد و عجب آنکه همه پشت به مردمک دارند و به جای آنکه به بیرون بنگرند به درون مغز نگاه می‌کنند و نکته شگفت‌انگیز دیگر با آنکه تصویر شیء در مغز واژگون می‌افتد، میلیون‌ها سلول اعصاب که به مغز منتهی می‌شود، این حال انکسار چشم را مرتفع می‌سازند. مردمک چشم آن قدر نازک و کلفت می‌شود تا نوری که وارد چشم می‌شود متمرکز نماید. تعداد چشم موجودات زنده از دو تا چند هزار است و وضع ساختمان آنها کلاً فرق می‌کند.

خواننده عزیز! آنچه در این بحث به نظر مبارکت رسید کدام عقل ژرف اندیش باور دارد که ساختمان چشم یک تصادف است؟ تا این تاریخ قبول فرمایید که اگر تمام متخصصان جهان را در یک گردهمایی دعوت کنید و تمام وسایل را برای آنها فراهم آورید امکان ساخت یک چشم را ندارند. به راستی سفاقت از این پست‌تر نیست که قبول کنیم این ساختمان عظیم را سلول اولیه انسان بنا می‌کند و آنچه در این مقوله سخن رفت گفتار یک بی‌خبر از آناتومی بدن انسان است، برای اطلاع کامل باید این سخن را از یک متخصص چشم پزشکی پرسید تا دفتری را به قطر هزار صفحه بر تو گشاید: «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ».

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

کلمات الله

هو الظاهر والباطن، تجلی اسم ظاهر حق تعالی برای تو ظاهری ساخت که همین بدنیت تو است؛ اما تو به تنهایی همین بدن نیستی و تجلی اسم باطن پروردگار برای تو باطنی است که قیوم همین عالم ظاهر توست. اما بدان که آن باطن از سه راه به ظهور می پیوندد: گفتار، نوشتار و کردار.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد^۱

عالم ظاهر انسانها تقریباً همانند است و آنچه شما را از بواطن و شخصیت افراد آگاه می سازد همین سه عامل است: به راستی هیچگاه در هنر گفتار خود اندیشیده‌ای؟ خلق سخن کاری عادی نیست، عملی است معجزه‌وار. دقت فرمایید که انسان با صوت که امواجی است که از درون حنجره بیرون می آید شروع می کند، سپس با استفاده از ابزار دیگری که عبارت باشد از حلق و عضله زبان و دندان و لب، حروف الفبا را می سازد و با آنها کلمه می آفریند و با ترکیب کلمات جمله می سازد. سپس معلومات نهانخانه جان را در جملات ریخته و از عالم باطن به عالم ظاهری می نشاند و یک انسان دانشمند می تواند ساعتها منابع معلوم خود را از تاریکخانه عالم امر در عالم خلق به تماشاگذارد.

خوب، این را که دانستی مقدمه‌ای بود برای عرفان و شناخت کل عالم هستی. عالم در مجموع مظاهرش، سخن خداست و هر موجودی کلمه یا

۱. کلیات سعدی، ص ۳۳.

کلماتی از اوست که خداوند به وسیله آن از صفت و اسم باطن در صفت ظاهر خود را بنماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۱

بگو: اگر دریا مرکب شود برای نوشتن کلمات پروردگارت هر
آینه آب دریا تمام شود قبل از آنکه کلمات پروردگارت تمام
شود ولو دریاهای دیگر هم به یاری و کمک آیند.

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۲

اگر درختان زمین همگی قلم گردند و دریاها برای نگارش
به یاری برخیزند، آن هفت دریا هرگز جوابگوی نوشتار
کلمات خداوند نبود.

این سخن بدان آوردم و دقایقی تو را با صنع چشمانت مشغول کردم تا
بدانی که در پیکر تو که اعضای مختلف قرار دارد هر یک کلمه‌ای از
پروردگار تو است و تو در مجموع کتابی از صنع آفریدگارت.

به نزد آنکه جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است^۳

(شبستری)

اگر جناب سعدی علیه الرحمه در عصر خود می توانست میکروسکوپ
را به خدمت گیرد به جای آنکه بگوید:

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۷.

۳. گلشن راز، ص ۳۱.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
می فرمود: «هر سلولش دفتری است معرفت کردگار».

سخن به اینجا رسید که سعدی در گوش جانم فرمود: این ابیات را در
این باب بر نوشتار خود بیفزای:

ببین تا یک انگشت از چند بند به صنع الهی به هم در فکند؟
تأمل کن از بهر رفتار مرد که چند استخوان پی زد و وصل کرد؟
که بی گردش کعب و زانو و پای نشاید قدم برگرفتن ز جای
از آن سجده بر آدمی سخت نیست که در صلب او مهره یک لخت نیست
دو صد مهره بر یکدیگر ساخته است که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است^۱

هرچند می‌نگرم، این سخن را پایانی نمی‌یابم، ترسم از موضوع خارج
شوم. خواننده عزیز! کمی بنشین، کلاه خود را قاضی کن، با بحث
احتمالات که سخن از آن رفت کدام عقل، فتوی می‌دهد که این همه نظم
در هر یک از آفریده‌های عالم هستی معلول یک تصادف است؟!

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۲

آیا پندارید خداوند، شما را عبث و بیهوده آفریده و شما را به
سوی او بازگشتی نیست؟

شگفتا از این پندار:

خرامیدن لاجوردی سپهر همان گرد برگشتن ماه و مهر
مپندار کز بهربازبگری است سراپرده‌ای این چنین سرسری است!
(نظامی)

۱. کلیات سعدی، ص ۳۲۰. ۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

حال در یک خلوتسرا دست بر پیشانی زن و بیندیش:
 آیا این کِشت عظیم برای برداشت نیست؟ آیا صحیح است که بگوییم:
 جهاننا مپرور چو خواهی دُرود چو می بدروی پروریدن چه سود؟
 (فردوسی)

اگر درویدن نباشد، پروریدن را چه سود است؟ صحیح است که بگوییم:
 جامی است که چرخ آفرین می زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش
 این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش
 (خیام)

کدام عاقل به چنین کار تن می دهد؟

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَ
 عَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا
 خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

به راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و
 روز برای خردمندان بس نشانه است. هم آنان که در حالت
 ایستاده و نشسته و خفته خداوند را یاد می کنند و در اندیشه
 آفرینش آسمان ها و زمین به تفکر می نشینند و با خدای
 خویش این زمزمه را دارند که پروردگارا! این دستگاه عظیم
 را به باطل نیافریده ای، ما را از عذاب آتش ننگه دار.

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

این همه جمال، نشانه ذات جمیل نیست!؟

علاوه بر اینکه در ذره ذره عالم هستی، حکمت هستی بخش را نشانه است، انسان اندیشمند می‌یابد که:

هر چیز که هست آن چنان می‌باید هر چیز که آن چنان نمی‌باید نیست
عالمی را به تماشا می‌نشینیم که هیچ نقص در آن به کار نرفته است.

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۱

هم او که آفرید هفت آسمان را طبقه طبقه، در آفرینش این پدیدار هیچ تفاوت نبینی. همه چیز از روی حکمت آفریده شده، چشمانت را به تحقیق بگردان. آیا هیچ کاستی بینی؟ بار دیگر، نگاهی دیگر بنما تا بدانجا که چشمانت در برابر این همه عظمت خسته باز می‌گردد و درمانده باز می‌ماند.

در یک شب مهتابی، گاه در دامن طبیعت به تماشای آسمان نشستهای؟ شبی پر ستاره را چطور؟ آیا در برابر این همه عظمت حقارت خود را دریافته‌ای؟ در یک سکوت متمادی به زمزمه جویبار گوش سپرده‌ای؟ آنگاه که نغمه مرغ حق این سکوت را شکسته است در این نغمه چه یافتی؟ در سمفونی غوکان چطور؟

۱. سوره ملک، آیات ۳ و ۴.

آنگاه که نسیم، گیسوان بید مجنون را شانه می‌زند و گاه به لب‌های
غنچه، شکفتن می‌آموزد و دامنی پر از عطر یاس‌ها را به مشامت می‌پاشد
در این عالم جز جمال و زیبایی چه یافته‌ای؟ پس:

خیز تا بر کلک این نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت^۱

باز سخن سعدی به خاطر نشست:

یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بوده و سحرگاه در کنار بیشه‌ای
خفته، شوریده‌ای با ما بود، همه شب نیارمید. چون صبح شد او را
گفتم: این چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالِش در آمده
بودند بر درخت و کبکان در کوه، غوکان در آب، بهائم از بیشه،
حیفم آمد همه در تسبیح و من خاموش.

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتیم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش^۲

رحمت خدا بر جان استادم. اغلب چون ابر از آسمان مروارید
می‌افشاند، سر برهنه کرده به صحرا می‌زد. روزی گفتم: آقا! چون باران
می‌بارد همه رو به کلبه آرند، شما را با صحرا چه کار؟!

می‌فرمود: به خدا سوگند مادام که رحمت خدا سرم را می‌نوازد، لذتی
در جان دارم که پادشاه بر تخت سلطنت نمی‌یابد.

۱. حافظ.

۲. کلیات سعدی، ص ۷۶.

این همه جمال، نشانه ذات جمیل نیست؟! □ / ۲۹

صبا به چشم من انداخت آبی از کویش که آب زندگیم در نظر نمی آید
(حافظ)

ای عزیز! مرغ را با دانه به سوی خود می کشانند. خداوند که ذاتی غنی و بی نیاز مطلق است، هیچ کار برای وصول به غنای خود ندارد. چون بالفعل غنای مطلق است، اما هدف برای وصول دیگران به مواهب عالی خود دارد، همه این نعمات و جلوات جمال و جلال و آفرینش انسان برای جذب انسان ها به منبع همه فیوضات است و چون حرکت به سوی او انجام عبادات است. فرمود:

﴿ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^۱.

نیافریدیم جن و انس را جز برای عبادت.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

﴿ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾^۲.

اگر شما و همه مردمان زمین کافر شوند، خداوند بی نیاز ستوده است.

هدف این همه دستور عبادت و بندگی، کمال بنده است و خداوند از آن بی نیاز. با توجه به مطالب فوق هر چند آفریدگار از هدف برای ذات بی نیاز است و همه چیز در ذات او بالفعل موجود است، اما آفرینش انسان هدفدار است.

﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ

كَفَرُوا ﴾^۳. ما آسمان و زمین و آنچه در بین آنهاست را بیهوده و

باطل نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است.

باری افعال او خود همیشه قرین حق است و نام او حق، محال است که

آفرینش که فعل اوست بر حق نباشد.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۸

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

خداوند با حق، جاودان قرین است

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾^۱

آیا نمی‌دانید که آفرینش آسمان‌ها و زمین بر حق بود.

همه از سوی حق و هم اکنون با حق و سیر و حرکتشان به سوی حق

است و همگی آینه فرخنده و تابناک جمال حق.

خبیر داری که سیاحتان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟

از این آمد شدن مقصودشان چیست؟ در این محرابگه معبودشان کیست؟

همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آورنده خود را طلبکار

(نظامی)

آفرینش او بر حق و سپس ارسال رسل برای هدایت و راهبری انسان‌ها

و دستگیری از آنها تا در باز یچه‌های دنیا سرگرم نمانند نیز بر حق بود.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲

ای مردم! هرآینه رسول ما آمد شماراز ناحیه پروردگارتان بر حق.

تا نه تنها معاصرین رسولش از تعلیمات او بهره‌برند، همراه ایشان

کتاب فرستاد به ویژه کتاب پایداری تا آیندگان از این نور بی‌بهره نمانند.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^۳

به راستی که فرستادیم کتاب را بر تو بر حق.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۰.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۹.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

خوب، این خداوندی که همه کارهایش حکیمانه و بر حق است، انسان را برای نابودی آفریده؟ و این آفرینش عظیم عبث و بیهوده است؟ استغفرالله. چه نادانند آنان که بر این قضاوت نشینند. چون وجودش خود حق است، رستاخیزش نیز قرین حق است.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾^۱.

این به این جهت است که خداوند. خود حق است و هم او مردگان را زنده می‌کند.

و بدان که چون خود حق بود و آفرینش تو نیز بر حق و هدایت و کتاب او بر حق بازگشت تو نیز به سوی خالقت بر حق استوار است.

﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ﴾^۲.

پس باز گردانید می‌شود به سوی خدا، هم او که حکم از آن اوست. روز بازگشت به سوی خداوندی است که حاکم و شاهد هم اوست و سنجش اعمال به وسیله اوست، اما اعمال ماده نیست تا با کیلو سنجیده شود. حرارت نیست تا با دماسنجش سنجند. مایع نیست تا با لیتر آن را بسنجد طول نیست تا با متر سنجیده شود. پس ترازوی اعمال چیست؟ گوش کن که حق اعمال تو را نیز با حق سنجد.

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۳. سنجش آن روز با حق است.

تا کردار، رفتار و گفتارت چقدر قرین حق بوده است، باری خداوند بر حق، سرای بر حق، آفرینش بر حق، رستاخیزی بر حق را مسلم می‌طلبد.

۲. سوره انعام، آیه ۶۲.

۱. سوره حج، آیه ۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۸.

جمیل جمال آفرین

چو حسن ذات خود حسن آفرین است

جمیل است و جمال او چنین است

﴿كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۱

هر کس به گونه خود عمل می‌کند.

حکیم است و کارهای او همه با حکمت قرین است، عالم است افعال او همه عالمانه است. جمیل است و آفرینش او همه از جمال برخوردار، عظیم است و در خلقت او همه جا عظمت ظاهر. اهل فن می‌دانند که همان عظمت که در کهکشان مشاهده می‌کنند در یک سلول نیز می‌توانند به مشاهده نشینند.

دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی

(هاتف اصفهانی)

امام صادق علیه السلام در پایان توحید مفضل چنین فرماید:

کاسموس در زبان یونانی نام جهان طبیعت است و آن نیز به معنی
زینت و جمال است و آن از این جهت است که فیلسوفان قدیم
یونان نه تنها در جهان و آفرینش آن جز حکمت ندیدند که آن را
پیکری جمیل و زیبا یافتند.

این سخن در پرده می‌گوییم همی گفته خواهد شد به دستان نیز هم
هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

(حافظ)

در هر سپیده‌نگاهی به جمال افق افکن، در این ابرهای سوخته چند
رنگ را به تماشا می‌نشینی؟ روی بر مغرب برگردان آنجا نیز نگارگری دیگر
مشاهده می‌کنی، رنگین کمان از ابروی یاران زیباتر نیست؟ یار حقیقی را
اینجا به تماشا نشین، بال‌های پروانه‌ها چطور؟ چند رنگ گل را باغبان
آفرینش در این گلزار به تماشا نهاده؟ قناری‌ها اگر نغمه سرایند که نغمه
آنها دلنواز گوش است و اگر ساکت مانند، رنگ بال و پر آنها چشم نواز است.
سبحان الله! سبحان الله!

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۱

رنگ آمیزی خدا و از رنگ آمیزی خدا بهتر چیست؟

در بیان ناید جمال حال او هر دو عالم چیست عکس خال او
چونکه من از خال خویش دم زنم عشق می‌خواهد که بشکافد تنم
همچو موری اندر این خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می‌کشم^۲
(مولوی)

﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾^۱ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ
يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ^۳

چشمانت را بگردان. هیچ کاستی بینی؟ بار دیگر نگاهی

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۳. سوره ملک، آیات ۳ و ۴.

دیگر آن گونه - در این عظمت‌ها - چشمانت خیره ماند که
از نگاه باز مانی.

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

آیا می‌دانی قدر چیست؟

که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^۱.

و همچنین:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ
مَعْلُومٍ﴾^۲.

و نیست چیزی جز اینکه خزائنش در دست ماست، اما آن را
نازل نمی‌کنیم جز به اندازه معین.

و سپس امام می‌فرمایند:

قدر همان هندسه است، یعنی به حد و اندازه حساب شده.

و هندسه همان لغت اندازه فارسی است که معرّب گردیده.

دقت کن اگر در کارخانه عظیمی که بسا از میلیون‌ها قطعه فلز ترکیب
گردیده می‌بینی که اندازه هر قطعه و جنس و آلیاژ قطعات همه حساب
شده و با کمال دقت ساخته شده و اگر مهره‌ای جایجا شود، کارخانه از
حرکت باز می‌ماند، در می‌یابی که هدف اصلی نظامی که در هر مهره به کار
رفته، حرکت کل کارخانه است، این کارخانه عالم هستی کلاً با نظام بسیار

۱. سوره قمر، آیه ۴۹

۲. سوره حجر، آیه ۲۱.

دقیق خود کارگاه حمل مسافرینی است که مسافت بین «إِنَّا لِلَّهِ» تا «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را می‌پیمایند و دستگاه این کارخانه عظیم از اول آفرینش تا بامداد قیامت یک لحظه از حرکت باز نخواهد ایستاد. این است هدفمندی آفرینش.

معمولاً زباله هر کارخانه بیش از حد محصول آن است، در این کارخانه نطفه آدمی ماده اولیه است و انسان کامل محصول آن است، ولی این نطفه‌های وارده نوعاً حیوانی هستند که سوخت جهنم را تشکیل می‌دهند که فرمود:

﴿وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۱.

آتش گرانه‌اش مردمند.

از این اکثریت فراوان در قرآن فراوان سخن است:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲؛

اکثر ایشان خردمند نیستند.

﴿أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

اکثر مردم نمی‌دانند.

﴿أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴.

اکثر مردم ایمان نمی‌آورند.

﴿أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۵.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

۴. سوره رعد، آیه ۱.

۱. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. سوره یوسف، آیه ۲۱.

۵. سوره یوسف، آیه ۳۸.

اکثر مردم سپاسگزار نیستند.

﴿ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾^۱.

از ایشانند گروندگان ولی اکثریت آنها گنهکارانند.

﴿ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾^۲.

اکثر ایشان نادانند.

﴿ وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ ﴾^۳.

نیافتیم برای اکثر آنها عهدی.

﴿ وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ﴾^۴.

پیروی نمی‌کنند اکثریت ایشان جز گمان را.

﴿ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ ﴾^۵.

ایمان نمی‌آورند اکثر ایشان جز اینکه ایشان مشرکند.

﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾^۶.

بلی، اکثراً ایشان نمی‌دانند حق را و ایشان از آن روی

گردانند.

﴿ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾^۷.

به راستی که در این، هر آینه نشانه‌ایست، ولی اکثر آنها

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۴. سوره یونس، آیه ۳۶.

۵. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۶. سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۷. سوره شعراء، آیه ۸.

ایمان نمی‌آورند.

﴿يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾^۱.

گوش می‌گیرند ولی اکثرشان دروغ می‌گویند.

﴿فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۲.

از اکثر آنها اعراض کن چه آنها نمی‌شوند.

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾^۳.

سوگند به عصر که همگی انسان‌ها در زیانند. مگر آنان که

ایمان آوردند و اعمال شایسته به جا آوردند و با حق و

شکیبایی سفارش می‌کنند.

و دانی که همیشه مثبتی از مثبتی منه کمتر است، بنابراین

دارندگان این چهار شرط در توده انسان‌ها بسی کم‌ترند.

در همین چهار شرط بیندیش که کل برنامه سلوک الی الله را در بر

دارد، ایمانی قلبی همراه با عمل صالح نه ایمان لفظی، آن ایمان که به

روی تمام اعمال انسان کاربرد داشته باشد و آن هنگام که بنده مؤمن با

ایمان و عمل شایسته فردی خود ساخته شد بکوشد که در پیاده کردن

حق دست از کار نکشد. طبعاً در این راه مخالفت‌ها و رنج‌ها فراوان است و

ناچار این راه را با شکیبایی و صبر طی کند. اینانند که حیاتی سودمند

۲. سوره فصلت، آیه ۴.

۱. سوره شعراء، آیه ۲۲۳.

۳. سوره عصر، آیات ۱ - ۳.

دارند.

تا بعضی از ضرب المثل‌ها تو را گمراه نکند و تابع «خواهی نشوی رسوا،
همرنگ جماعت شو» نباشی، بر این آیه نیز بیندیش:

﴿إِنْ تَطْعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱.

گر اکثریت ساکنان زمین را پیرو باشی از راه خدا گمراهت
کنند.

این سخن ابوالفضل قارمدی را نیز در نظر داشته باش:

همه موجودات یک بار به دنیا آیند جز مرغ و بشر که مرغ اول بیضه
زاید، سپس از بیضه مرغ زاید یا نزاید و بشر اول بشر زاید، سپس
از بشر انسان زاید یا نزاید.

دی شیخ گرد شهر همی گشت با چراغ

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما

گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست^۲

(مولوی)

۲. کلیات شمس، ص ۲۰۳.

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

خوبان در اقلیتند

﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۱.
برای شما قرار دادیم گوش و دیدگان و دل‌ها، کمند بندگان
سپاسگزار.

﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءِ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۲.
کور و بینا یکسان نیستند، آنان که ایمان آوردند و عمل
شایسته انجام دادند با بدکاران نیز یکسان نیستند، کم
متذکر می‌شوند.

﴿فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳.
پس چرا نبودند سال‌ها پیش از شما خردمندانی که نهی
کنند از فساد در زمین جز اندکی.

﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴.
بلکه خداوند مهر زد بر دل‌های آنها بر اثر کفرشان، پس
ایمان نیاوردند جز اندکی.

۲ . سورة غافر، آية ۵۸ .

۴ . سورة نساء، آية ۱۵۵ .

۱ . سورة ملك، آية ۲۳ .

۳ . سورة هود آية ۱۱۶ .

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

گر نبود فضل خداوند بر شما و رحمتش پیروی می‌کردید
شیطان را مگر اندکی.

عدم پذیرش، این گروه اکثریت ایمان را هوس آزاد زیستن است، وگرنه فطرت هر انسانی پذیرای صفات خوب و حسنات است. داشتن ایمان، کنترل تمام احساسات آدمی را ایجاب می‌کند و طبعاً نیاز به مبارزه دارد. عدم ایمان یک نحوه آزاد زیستن را به انسان می‌دهد که منحصرراً قوانین اجتماعی را تا آنجا رعایت می‌کند که پلیس ناظر او باشد. آنجا که قدرت حکومت در کار نباشد دست بهر عملی می‌زند. طبعاً معلوم است که چنین شخصی در برابر هیچ عمل قبیحی از خود مصونیت ندارد، و متأسفانه اکثریتی به هوس این آزادی زیر بار وحی نمی‌روند و معاد را نمی‌پذیرند.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۲

آیا انسان آنکه که معاد را نمی‌پذیرد، پندارد ما پوسیده
استخوان او را گرد نتوانیم کرد. آری توانیم حتی آرایش
سرانگشتان او را فراهم آوریم، ولی انکار او به جهت آن
است؛ که می‌خواهد زندگی را با فجور و تباهی به پایان آورد.
یکی از دقیق‌ترین ساختار کالبد بدن انسان نقش بافت سلولی پوست
سرانگشتان اوست که در همین قرن به این نکته پی بردند که هیچ فردی

۲. سوره قیامت، آیات ۳ - ۵.

۱. سوره نساء، آیه ۸۳

نقش سر انگشتان دیگری را ندارد. حتی با این پیشگویی آیه دانشمندی بر معجزه بودن قرآن اقرار کرده و مسلمان شد خوب اگر اعتقاد به معاد نباشد معلوم است که آدمی تن به هر گناهی می‌دهد و وای بر آن جامعه که هیچ قانون الهی در آن حکم فرما نباشد، نه فرد در این جامعه امنیت دارد نه خانواده و نه اجتماع، در نتیجه اینان نه دنیا دارند و نه آخرت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا
يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱.

آنان که از راه خدا گمراه شدند، ایشان را عذابی بس شدید است چه فراموش کردند روز حساب را.

این سرنوشت فراموشکاران یاد قیامت است، اما آنان را که حساب رستاخیز و زندگی آینده را از یاد نبردند خدایشان چنین توصیف فرماید:

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾^۲.

ما ایشان را ناب و خالص کردیم با یادی که از آن خانه داشتند. در این آیه دقت شود که خداوند آنجا را خانه می‌داند. اینجا مهمانخانه است.

اینجاست که سر عدم پذیرش اکثریت انسان‌ها روشن می‌شود. چون فلسفه بسیاری از مردم این است که نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد، فلسفه غلطی که گاه در ادبیات ما هم راه یافته و ورد زبان واماندگان ایمانی است. گویند بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است

۲. سوره ص، آیه ۴۶.

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

(منتسب به خیام)

گویند بهشت و حور عین خواهد بود و آنجا می ناب و انگبین خواهد بود

گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک چون عاقبت کار همین خواهد بود

(منتسب به خیام)

یا این بیت:

جهانا مپروور چو خواهی درود چو می بدروی پروریدن چه سود؟

(فردوسی)

اصولاً اگر پروریدن برای درویدن نباشد، برای چه بپروریم. بهتر نیست

این بیت را این گونه تغییر دهیم:

جهانا بپروور که خواهی درود که گر ندروی پروریدن چه سود؟

با این فلسفه غلط چرا جوانان بهترین ایام عمر خود را به تحصیل پردازند،

بسا شب‌هایی خوابی کشند و رنج تحصیل و شب زنده‌داری و مطالعه را بر

خود همواره کنند؟ برای آینده، هیچ کس به اینها نمی‌گوید که کار بدی

می‌کنند بلکه همه معترفید که اینان از بهترین جوانان ما هستند.

در حالی که همین فرزندان را معلوم نیست آینده‌ای باشد و اگر باشد

فرض کنیم سن کسی به شصت سال برسد برای یک تخصص دانشگاهی

آنان که توفیق یابند معمولاً در سن سی سالگی هستند، پس نیم عمر را

برای نیمی دیگر آن هم با احتمال بقای عمر به کار می‌بریم.

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را

تبه شد زندگانی چون تبه کردم جوانی را

(شهریار)

باری یادآور شدم که این داستان جوانانی است که جوانی به هرزه نگذرانیدند.

اما فرزانه‌ترین اینان انسانی که عمر کوتاه خود را در راه کسب ابدیت به کارگیرد و دقیقه‌ای از ساعات عمر را به غفلت نگذراند. بر این سخن غزالی نیز دمی به تفکر نشین:

اگر کسی را گویند کوزه‌ای طلا خواهی به رسم امانت که بعداً آن را باز دهی، یا کوزه‌ای سفالین که از آن تو باشد؟ بر عاقل واجب است که کوزه سفال دائم را بر طلای فانی ترجیح دهد. کدام نادان است که کوزه طلای جاوید را رها کرده و به سفال فانی دل خوش دارد و بدان که دنیا سفال فانی است و آخرت طلای باقی است.

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱

سرای آخرت هم بهتر و هم جاودانی‌تر است.

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا باد است یا خواب است یا افسانه‌ای

گفتمش احوال عمرم را بگو تا عمر چیست؟

گفت یا برقی است یا شمعی است یا پروانه‌ای

گفتمش آنان که می‌بینی بر او دل بسته‌اند

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای

این مسافر، روزی به شهر خود می‌رسد

تو از آن روز که در شکم مادر، رنگ هستی به خود گرفتی، همراه وجود حرکت را آغاز کردی و چون به این جهان قدم نهادی به منزلی از منازل سفر فرود آمدی، پس گذرگاه‌ها را در همین شهر طی کرده و یا طی می‌کنی. گذرگاه کودکی، جوانی، کهولت پیری و زان پس وارد ملک دیگر می‌شوی. همراه تو می‌بینی که روزی می‌آید و روز دیگر می‌رود، شبی می‌آید و شبی دیگر می‌رود و امروز، دیروز نیست و فرداشب، امشب نیست، خورشید در کار رفتن است و ماه و ستارگان در گذر.

درختان رشد می‌کنند و می‌بالند، تنومند می‌شوند و سپس تر فرسوده، پوسیده و زان پس به خاک تبدیل می‌گردند و بار دیگر زندگانی و حیات نباتی را از سر می‌گیرند. اگر از اسرار مواد هم آگاهی داشته باشی، در آنها نیز غوغایی است، الکترون‌ها به سرعتی همانند نور در گردشند. در درون خود نیز قلب در کار، ریه در کار، خون در گردش و سلول‌ها مادام در تولید و زاد و ولد و یا از پای در آمدن، گروهی می‌میرند و گروه دیگر جانشین آنها می‌شوند. بنابراین یقین بدان با آنکه تو همان انسان بیست سال پیش هستی، ولی بدنت بدن سال قبل هم نیست. این جابجایی را در رشد مو و ناخن برایت محسوس است.

با آنکه هر یک از این موجودات سر در کار خود دارند، مع ذلک همه این حرکات آن چنان هماهنگ است که همه یک واحد حقیقی نه اعتباری را

تشکیل می‌دهد، همه می‌روند و می‌دوند، به کدام سوی؟ و در این طلب آیا گرداننده و فرمانروا کیست؟ گوش دار:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِينَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱. پس پرداخت به آسمان و آن بود گازی شکل. پس گفت مر آن را و زمین را که بیایید خواه و ناخواه همه گفتند آمدیم و فرمانبرانیم.

پس جهان در کار رفتن است، از کجا آمده و به کجا می‌رود و این حرکت به جاذبه کیست؟

محبی الدین را سخن جالبی است:

«الحركة التي هي وجود العالم، حركة الحبّ و قد نبّه رسول الله ﷺ على ذلك بقوله: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا لَمْ أَعْرِفْ فَاحْبِبْتِ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ، فَلَوْلَا هَذِهِ الْمَحَبَّةُ مَا ظَهَرَ الْعَالَمُ فِي عَيْنِهِ مَحْرُكَةً مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ حُرُكَةُ حُبِّ الْمَوْجِدِ لِذَلِكَ». حرکتی که وجود عالم را انگیزه شد، حرکت عشق ظهور بود همانا که رسول خدا از آن خبر داد: من گنجی پنهان بودم ناشناخته، دوست داشتم شناخته شوم. ایجاد آفرینش کردم تا شناخته شوم، پس اگر این حبّ شناخت نبود، عالم ظاهر نمی‌شد و از عدم به عالم وجود گام نمی‌نهاد، پس عشق و محبت ظهور عالم را انگیزه بود.

(فصوص الحکم، فص موسوی)

ای عزیز! او دوست داشت شناخته شود، تو او را شناختی؟ چه برای این شناختت آفریدند، برای این شناخت پرده از رخسار غیب برداشت و با خلق عالم خود را نمود، عاشق شدی و یا روی گردانیدی؟

پری رو تاب مستوری ندارد در ار بندی ز روزن سر بر آرد
از روزن غیب با هزاران صفت رخ نمود و رحمت خویش در وجه هر
شیء به تماشا گذاشت تا در آن وجه، وجه الله را به تماشا نشینی و فرمود:
بنگر:

﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوْا وُجُوْهُ اللّٰهِ﴾^۱

به هر جا روی آوری آنجا وجه خداست.

تاکنون بر این تماشا نشسته‌ای؟ اگر نشستی او را دوست داری و چون در دوستی استقامت ورزیدی کم کم عاشق شوی و چون عاشق شدی او نیز عاشق تو گردد.

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

(حافظ)

او با این جلوه عاشق می‌طلبد، فرشتگان از این جمال عالمگیر
منحصراً دو تجلی را دریافت کردند و در سجده عرض کردند:

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾^۱.

اما آدم که مسحور جمال شده بود، در پرتو دریافت هزاران صفت بود،
چه خداوندش این هبه به او ارزانی داشت که:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲.

از هر اسم جاذبه‌ای او را به سوی آن محبوب جذب کرد، آن روزگار
مادربزرگ و پدر بزرگت آدم و حوا بود و امروز گوی میدان در دست من و
توست و آنچه درباره او گفته‌اند در حق من و تو نیز هست. حال اگر اهل
عشقی بسم الله:

هیچ محتاج می‌گلگون نه‌ای	ترک کن گلگونه خود گلگونه‌ای
ای رخ گلگونه‌ات شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده کاندر خم همی جوشد نهان	ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم	ای همه هستی چه جویی از عدم
تاج کَرَمناست بر فرق سرت	طوق اعطیناک آویز برت
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا تو منت باده‌کشی؟ ^۳

* * *

باده در جوشش گدای جوش ماست	چرخ در گردش اسیر هوش ماست
باده از ما مست شد نی ما از او	چرخ از ما هست شد نی ما از او ^۴

(مولوی)

۱. سوره بقره، آیه ۳۰. ۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۶۸.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۲.

و در قرآن خواندی که:

﴿ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^۱.

نیافریدیم جن و انس را جز برای عبادت.

و چون شناخت قبل از عبادت است و تا کسی مولای خود را نشناسد لباس عبودیت او در بر نکند، زین رو گفته‌اند: ﴿ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ و اگر معرفت به نحو کمال حاصل آمد مسلم پای عشق به میان می‌آید آن وقت است که چون ارتباط در سایه عبادت حاصل می‌شود عاشق و شیفته عبادت می‌شوی.

«افضل النساء من عشق العباده فعانقها و اجبها بقلبه و با شرها بجسده و تفرغ لها فهو لا يبالي على ما اصيح من الدنيا على عسرام على يسير»^۲.

برترین مردم آن است که عاشق عبادت باشد، عبادت را با قلبش در آغوش کشد و دوست دارد و بدنش را در خدمت عبادت به کار گیرد و خویشتن را به خاطر آن فارغ سازد و او را باکی نباشد که دنیايش به آسانی یا سختی گذرد.

(حضرت محمد ﷺ)

خوب دقت فرما نزدیک‌ترین دوست آدمی که محبتش به مقام عشق رسیده و همسایه‌ای که به کلی با تو سر‌آشنایی ندارد، حتی سلامی نیز از تو دریغ دارد و فردی که با تو سر‌جنگ دارد و اگر دستش به تو رسد

۲. کافی، جلد ۳.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

کینه‌اش را به صورت عمل بروز می‌دهد این‌ها در برابر تو یکسانند؟
آنان که در سایه اندیشه ره به خدا بردند و تاج بندگی او بر سر نهادند،
دل‌هایشان از فروغ تابناک تجلیات جمال او مادام روشن و درخشان است
و با نور جانشان راه را بر رهگذران کوی او مادام تابناک نگه داشتند، با مردم
بی تفاوتی که در عالم همه چیز را به مشاهده نشسته‌اند، جز خالقش را و
آنان که راه بر سالکان طریق قرب سد کرده‌اند و با مؤمنین مادام در کینه و
نزاعند اینها در پیشگاه حضرت رحیم برابرند؟! ببینیم خالق هر سه گروه
چه فرماید:

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ
الْخَبِيثِ﴾^۱. بگو: پاک و پلید یکسان نیستند، ولو کثرت بدان
تو را به شگفت اندازد.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾^۲.
بگو: کور و بینا یکسانند آیا نمی‌اندیشید؟
﴿مَا يَسْتَوِي الْأَخْيَارُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳.
زندگان و مردگان یکسان نیستند، خداوند به راستی
می‌فهماند هر آن را که خواهد.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴.
بگو: آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند یکسانند.

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۰. ۲. سوره انعام، آیه ۵۰.
۳. سوره فاطر، آیه ۲۲. ۴. سوره زمر، آیه ۹.

﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾^۱

هرگز رهروان آتش و رهروان بهشت یکسان نباشند.

خداوند حکیم و رحمان و رحیم هرگز با اینان یک گونه رفتارش نیست، اما صفت رحمانیت او که کلاً در این دار با همه یکسان متجلی است تو را نفریبید. چه بینی که از صفات حیات و روزی و سلامت و امانات از قبل چشم و گوش و دست و غیره، همه برخوردارند؛ متقی و گنهکار، مؤمن و کافر اما آنجا که صفات رحیمی او متجلی گردد «ذلک یوم الفصل» روز جدایی این دو گروه از یکدیگر است. زمین رو در سوره فاتحه الکتاب بعد از دوبار که صفات رحمانی و رحیمی را تکرار کردی می‌گویی و اقرار می‌کنی که اوست مالک یوم الدین.

بی‌افساران کوتاه بین، ره‌گم‌کردگانی که به هوای نفس از اعتقاد به رستاخیز سر باز پیچند را بگوی منتظر باشید که ما نیز از منتظرانیم.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾^۲

گویند: این فتح کی خواهد بود اگر راست می‌گویید؟! ایشان را بگوی در آن روز کافران را پذیرش ایمان سودی نکند و هرگز ایشان را مهلتی ندهند، پس روی گردان از ایشان، منتظر بمان که ایشان نیز منتظرانند.

۲. سوره سجده، آیات ۲۸ - ۳۰.

۱. سوره حشر، آیه ۲۰.

اندیشه در آفرینش نخست

تصور فرمایید مخترع هواپیما نخستین هواپیما را ساخت و در معرض دید همگان قرار داد و با آن پرواز کرد، اما بعد از چندی هواپیما سقوط کرد و از بین رفت. مخترع گفت: مرا باکی نیست دوباره هواپیما می‌سازم، محال است آنان که نخستین بار به تماشای پرواز او نشسته‌اند گفتار آن را منکر شوند. بر این آیه دقت شود.

﴿أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^۱.

ایامتذکر نمی‌شود انسان که ما او را آفریدیم و او چیزی نبود در قبل. از پدر و مادرت بپرس یک سال قبل از تولد من که شما در جهان بودید من کجا بودم، جز اینکه بگویند آن زمان تو مطلقاً چیزی نبودی، اگر کسی برنامه ترکیب سلول‌ها را مطرح می‌کند، بگویند: اگر پدر و مادر در آفرینش مؤثر واقعی هستند، اگر چشمی را از دست دادید، توانند آن را برای شما باز سازی کنند؟

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾^۲.

آنان که جز خدا را می‌خوانند، چیزی را نیافریده‌اند بلکه خود آفریده شده‌اند.

۲. سوره نحل، آیه ۲۰

۱. سوره مریم، آیه ۶۷.

اینان وسیله را با خالق اشتباه می‌کنند.

اسپریم که سلول تناسلی مرد است، به اندازه‌ای ریز است که الکسیس کارل برنده جایزه نوبل در پزشکی می‌گوید: اگر کل جمعیت جهان دوباره به حالت اسپریم باز گردند در نصف یک انگشتانه جای گیرند.

حال بر این سخن پروردگارت به تفکر بنشین:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۱.

آیا نیامد بر انسان روزگارانی که نبود در روزگار چیز قابل ذکری.

زهی نادانی که بگوییم همین تک سلولی ناتوان چشم و گوش و ریه و کلیه و قلب و معده و دست و پا و کل اندام را در نهایت معرفت و حکمت هر چیز در محل شایسته خود آفریده است.

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۲.

مرگ بر انسان وه که چه کفران ورز است، از چه چیز او را آفرید؟ از نطفه (ای پست) پس اندازه مقرر داشت او را سپس برای ورودش به دنیا راهی آسان بر او مقرر داشت. شگفتا بر آن منکران معاد که بر این آفرینش خویش ننگریستند و از سابقه پست دیرینه خود و سپس به کمال مطلوب رسیدن خویش

۲. سوره عبس، آیات ۱۷ - ۲۰.

۱. سوره انسان، آیه ۱.

نیاندیشیدند و به جای آنکه خود زبان به ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ گشایند در سکوت بی تفاوتی خویش این کلام را فقط از آفریدگار شنیدند. صبحگاهی، مردی بادیه نشین کیسه‌ای از استخوان پوسیده مردگان قبرستان در مجلس رسول الله ﷺ بر زمین ریخت و در کمال بی ادبی گفت: یا محمد! شنیده‌ام ادعای جدیدی آوردی. می‌گویی این پوسیده استخوان‌ها را دوباره زنده می‌کنند، حضرت در این برخورد بی ادبانه در سکوتی عمیق فرو رفت، در آن دم جبرئیل این آیه را نازل کرد:

﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِي خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^۲ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ^۱.

برای ما مثلی زد و آفرینش خویش را از یاد برد. گفت که این استخوان‌ها را زنده می‌کند؟ در حالی که پوسیده و فرسوده است. بگو: هم او که اول بار آن را ایجاد فرمود و هم اوست که به هر آفرینشی آگاه است.

آیا آدمی به هر سوی که بنگرد از آفرینشی عظیم که همه حادث و آفریده شده‌اند به مشاهده نمی‌شنید؟ در تماشای زمین و آسمان از آفرینشی عالمانه و حکیمانه پی به وجود خالق حکیم و عالم نمی‌برد؟! ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ

مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾^۲.

۱. سوره یاسین، آیات ۷۸ و ۷۹. ۲. سوره یاسین، آیه ۸۱

آیا هم او که آفرید آسمان‌ها و زمین را قادر نیست باز
همانندش را آفریند؟ آری و او آفریننده داناست.
دمی به خود بنگر، نگاهی نه آن نگاه که هر روز در برابر آینه داری،
نگاهی در یک سکوت سحر در پشت جانماز، از کجا آمده‌ای؟ در آفرینش
تو کدام آفریننده دست داشت؟ در این پیکر همه چیز بر جای خود است،
سلول‌های بدنم که کارگران این کارخانه هستند همه به کار خود مشغولند.
از اول زندگانیم هیچ در کار کوتاهی نکردند حتی شب‌ها که من در خوابم
آنها به کار مشغولند، یک روز هم به مرخصی نرفته‌اند. در این کارگاه عظیم
کارفرما کیست؟ برای گردش این کارخانه عظیم من که هیچ‌گونه اراده‌ای
در خود نمی‌بینم. تو در تماشای این کارخانه عظیم نسبت به باز آفرینی
آن باز در شکی؟!

﴿أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۱

آیا در آفرینش نخستین درمانده شدیم که ایشان از
آفرینش نو در شکند.

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲

گفتند: چون ما در زمین گم شده و از بین رفتیم، دوباره
آفرینشی تازه می‌یابیم؟!

جالب آنکه بشر از آغاز آفرینش خود به تماشای آفرینش جدید نباتات
همه ساله نشسته است.

۱. سوره ق، آیه ۱۵.

۲. سوره سجده، آیه ۱۰.

تجدید حیات گیاهان

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿ ذَلِكِ بَيِّنَاتٌ لِّلَّذِينَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾

الا ای مردم! اگر از رستاخیز در شک و گمانید، بیندیشید، که ما شما را از خاک آفریدیم و زان پس از نطفه و سپس از پاره خون بسته‌ای زان پس از گوشتی تمام خلقت و ناقص تا بیان نماییم برای شما و آنچه خواستیم برای شما در رحم‌ها تا زمانی معین، سپس بیرون آریم کودکی تا برسید به بلوغ و کمال و از شما هست کسانی که می‌میرند و کسان که می‌رسند به پیری و ضعف و ناتوانی تا بدانجا که معلومات

خود را فراموش می‌کنند، و می‌بینی زمین را خشک و افسرده چون نازل کردیم بر آن آب را به اهتزاز درآید و ببالد و برویاند، پس نباتات دل‌انگیز را، آن بدان سبب است که خداوند به راستی که بر حق است و هم اوست که زنده می‌کند مردگان را و هم اوست که بر هر کار تواناست.

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۱

و هر آینه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و به راستی که خداوند بر می‌انگیزاند آنان را که در قبرند.

این آیات شریف بسیار جای ژرف اندیشی است، به ویژه برای آنان که در شک نسبت به قیامت هستند که فراز اول آیه تبدل‌اتی است که انسان از آغاز آفرینش تاکنون داشته است و در حقیقت در منزلی مرده و به منزلی دیگر گام نهاده و حیاتی تازه یافته.

مشهود و مسلم است که تمام نباتات از خاک تغذیه می‌شوند، خاکی که با آب در آمیخته، اما وقتی این خاک تبدیل به گیاه شد از حالت خاکی به در آمده و در حقیقت در عالم خاک مرد و در عالم نباتی سر در آورد، و چون این گیاه خوراک حیوانی شد از عالم گیاهی مرد و سر از عالم حیوانی بر کشید. سبزه‌ای بود سبز و خرم ولی در میان دندان‌های گوسفندی طعم مرگ را چشید، اما به منزلی والاتر سر بر آورد، وقتی گیاه بود با آنکه لذت

۱. سوره حج، آیه ۷.

زندگانی را می‌چشید، ولی از جای خود بیرون نمی‌توانست قدم گذارد، گویی او را در محلی زندانی کرده بودند ولی امروز دید که کوه و دشت و دمن چراگاه و منزلگاه اوست، اما دوباره طعم تلخ مرگ را به او چشانیدند، او را بردند تا به منزلگاه کمال انسانیت رسانند، اینجا دیگر گذشته را فراموش کرده بود چرا که به وجودی برتر گام نهاده بود.

ای عزیز! نگاهی به کالبد خود فرما. مگر جز این است که کالبد از خوراک بارور شده و نطفه اولیه تو نیز لبنیات و میوه‌ها و حبوبات همه از زمین و خاک سر بر می‌آورند، بنگر که این کالبد تا به اینجا رسیده چند بار مرده و سپس حیاتی جدید یافته. از چه رو آدمی که این تبدلات و دگرگونی‌ها را به تماشا نشسته نسبت به حیاتی دیگر بعد از مرگ خویش در شک و تردید است؟

تا نمردی از حیات خاکدان	کی شدی هم‌رنگ ریحان و جنان؟
آهویی تا این‌گیا را ندرود	کی ز نافه مشک نابی پرورد؟
مشک میرد لذتی بر جان شود	جان چو میرد بر در جانان شود
آزمودیم این حیات اندر ممات	تا نمیری کی رسی اندر حیات
سیر تا محی است آنجا جان شدن	جان رها کردن بر جانان شدن

(مؤلف)

اگر بمانی، مرده‌ای. در رفتن و حرکت که مرگ معنی ندارد، چند در قرآن ندای سارعوا شنیده‌ای؟ چند ندای سابقوا؟ چندت گفتند: تعالوا؟ اینجا که برای ایستادن نیامده‌ای.

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه
چون گشت راهرو فکند مهد یک طرف
در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور
پرزد سوی قصور چو شد طایر شرف
ز آغاز کار جانب جانان همی روم
مرگ ار پسند نفس نه، جان راست صد شرف

(ملا هادی سبزواری)

برای آنکه یقین دارد که: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ از تنگی و نقص و
زوال به فرح و گشادگی و جاودانی راه یافتن کمال لذت است.

مژده وصل تو کوکز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

(حافظ)

«و الله ما فجأنی من الموت وارد کرهته و لا طالع انکرته و ما
كنت الا کغارب ورد و طالب وجد و ما عند الله خیر للابرار»^۱
سوگند به خدا از جانب مرگ واقعه‌ای ناگهانی که آن را
ناخوش دارم و ظهور کننده‌ای که آن را زشت شمارم، به من
هرگز روی ننموده، من در اشتیاق به مرگ چنانم که
تشنه‌ای به آب رسد و جوینده‌ای گمشده خود را بیابد و آنچه
در نزد خداست برای نیکوکاران بسی بهتر است.

(حضرت علی ع)

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ
خواننده عزیز! به راستی که چقدر زندگانی برای آنان که مرگ را فنای
ابدی می دانند، تاریک و دهشتناک است. چون نسبت به وصول بدان
شکی هیچ کس را نیست، اینان می اندیشند که اصولاً برای چه زندگی
می کنند؟ سختی ها را چرا تحمل کنند؟ برای نیستی؟ برای زوال؟ برای
پوسیدن و از بین رفتن؟ اعتقاد به رستاخیز برای انسان نشاط و امید ایجاد
می کند. صفا و کمال و تحمل به انسان می بخشد. امید، حیات بخش و
ناامیدی چه درد آفرین است. اینک به تماشای مرگ یک انسان معتقد
بنشین:

مرگ بلال

چون بلال از ضعف شد همچون هلال رنگ مرگ افتاد بر روی بلال
جفت او دیدش بگفتا وا حَرَب پس بلالش گفت نی نی وا طرب
تاکنون اندر حرب بودم ز زیست تو چه دانی مرگ چه عیش است و چیست
این همی گفت و رُخش در عین گفت نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت
تاب رو و چشم پر انوار او می گواهی داد بر گفتار او
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال گفت نی نی الوصال است الوصال
گفت جفت امشب غریبی می روی از تبار خویش غائب می شوی
گفت نی نی بلکه امشب جان من می رسد خوش از غریبی در وطن
گفت ای جان و دلم وا حسرتا گفت نی نی جان من وا دولتا
گفت آن رویت کجا بینیم ما گفت اندر حلقه خاص خدا^۱

(مولوی)

فراز دوم آیهٔ سورهٔ یونس تذکری است برای اندیشه در تجدید حیات، در همه ساله در جهان طبیعت؛ دیداری بر زوال آن در فصل خزان؛ گام زدن در باغی که چند ماه پیش دیدار آن دل را می نواخت؛ انبوه شاخه‌های پر برگ بر سرت سایه بانی می کرد، جمال گل‌ها چشمت را می نواخت و شمیم جان بخش روح نواز آنها مشامت را معطر می کرد؛ اما هم اکنون آن

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۱۷.

برگ‌های دلنواز، تلی از زبانه‌ها تشکیل داده، گل‌ها جمال و طراوت را رها کرد، شاخه‌های سر سبز، همه پیراهن به دور افکنده؛ نه شمیم گلی و نه نوای بلیلی، همانند آن که در قبرستان، در سکوتی ممتد به تماشای خزان زندگی نشستند!؟

جمال زبیارویان به زشتی گراییده، قدرت‌ها به ضعف، دارایی‌ها به فقر، فریادها به سکوت، کاخ‌ها به زندان، تکبرها به خشوع و عزت‌ها به ذلت. اینجا نیز خزان باغ حیات را انسان به تماشای می‌نشیند. اگر بعد از خزان باغ‌ها باز بهاری را در پی داری و به تعداد سنوات زندگانت به مشاهده آن پرداختی چرا به خداوند این طبیعت متحول بی‌اعتقاد باشی، هم او که بعد از هر خزان بهاری را به تو نموده و به دنبال مرگ هر گیاه تجدید حیات آن را همه ساله در معرض دید تو قرار داده.

این بهار نو ز بعد برگ ریز

هست برهان بر وجود رستخیز

در بهار آن سرّها پیدا شود

هر چه خورده است این زمین رسوا شود

بر دم‌د آن از دهان و از لبش

تا پدید آید ضمیر و مذهبش

رازها را می‌کند حق آشکار

چون بخواهد رست تخم بد مکار^۱

(مولوی)

رجوع به اصل

خواندی که عالم در حرکت، زمین و آسمان در حرکت، همه در حال رفتن هستند. اما به کجا؟ اگر سکون علامت مرگ است و اگر حرکت علامت حیات، همه عاشق حیاتند و همه روی در محرک خویش دارند، این همان حرکت حبی و سر ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ است، رجوع به آغاز حرکت اگر جز گام نهادن در دایره هندسی باشد، لازمه آن سکون است و چون سکونی در کار نیست پس چون تو را از آغاز به سوی ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ رها کردند آغاز تولد در یکصد و هشتاد درجه دور از مبدأ افتادی. حال فرمودند: تو را که در بهترین قوام عالم هستی آفریدیم، خود را کم مبین گفتیم: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾.

این سقوط برای آن بود که عروجت را به تماشا نشینیم، از آغاز بلوغ فرمان حرکت شما را صادر کردیم و مادام ندا زنییم که بشتابید و سرعت گیرید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن به اندازه آسمان هاوزمین است و آماده برای پرهیزکاران است.

نه تنها تو را فرمودند: بشتاب، بلکه فرمودند: از دیگران در این مسابقه

سبقت گیر:

۱. سوره آل عمران، ص ۱۳۳.

رجوع به اصل □ / ۶۳

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱

بر یکدیگر سبقت گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و
بهشتی که پهناى آن به پهناى آسمان و زمین است آماده
پذیرایی برای آن که به خداوند و رسولش ایمان آوردند، این
است فضل خداوند که به هر کس خواهد می‌دهد و خداوند
صاحب فضلی بس بزرگ است.

دقت کن که در این دو آیه نخست سخن از مغفرت است و سپس جایزه
عظیم این هجرت یعنی اگر آلوده‌گناهی باز بیا و از سفر باز ممان.
هر آن کس از قعر این چاه هولناک که پایین‌ترین مقامات عالم وجود
است، به طرف بالا رخت برکشید، سالک راه است تا به کجا تواند رسید، و تو
را بند برای دستاویز فرستادند و یاد آورت شدم که:

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۲

همگی چنگ به بند خدا زنید.

مبادا تو را که تا پایان عمر در این چاه بمانی و در زمره آنان گردی که

فرمود:

﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۳

در زمین جاودانه بماند و از هوای نفس پیروی کرد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱. سوره حدید آیه ۲۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

از این وحشت افزا رخت برگیر که نوری که در اینجا بر تو تابد به اندازه دهانه این چاه است. به این دل خوش مکن که بهشتی به عظمت آسمانها و زمین در انتظار توست، ولو ده درجه ولو پنجاه درجه از قعر یکصد و هشتاد درجه پای برگیر، که رهبر تو نه تنها دو قوس نزول و عروج راطی کرد، بلکه در شوق وصول به مبدأ از آنجا هم پای عاشقانه برگرفت که در حقیقت فرمود:

﴿ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾ . و او بود بر افق برتر، پس نزدیک آمد و نزدیک شد، به اندازه دو کمان و حتی نزدیک تر.

باری گر او مقتداست، با او ره سپار، که او از جای برخاست تو نیز برخیز.

ما ز دریاییم و بالایم	ما ز دریاییم و بالایم
ما از اینجا و از آنجا نیستیم	ما از اینجا و از آنجا نیستیم
لا اله اندر پیش الا الله هست	لا اله اندر پیش الا الله هست
قل تعالوا آیت است از جذب حق	قل تعالوا آیت است از جذب حق
کشتی نوحیم در طوفان روح	کشتی نوحیم در طوفان روح
همچو موج از خود بر آوردیم سر	همچو موج از خود بر آوردیم سر
خوانده‌ای انا الیه راجعون	خوانده‌ای انا الیه راجعون
اختر ما نیست در دور قمر	اختر ما نیست در دور قمر
همت عالی است در سرهای ما	همت عالی است در سرهای ما

(مولوی)

دیده‌ای که آنجا که گلزار و ریاحین است چون باد مهرگانش چهره بر گرفت و از شمیم ریاحین اثری نماند، و آب و رنگ از باغ رخت بر بست، چون باد بهاران وزیدن گرفت، آنچه درختان از بذرها در گذشته کشتند، دوباره از زمین سر بر آورد، بذرها دوباره خود نشان دهند. در خارستان خار و در گلستان گل روید. زینهار مپندار که بذر تو در عالم طبیعت پنهان ماند: رازها را می‌کند حق آشکار چون بخواهد رُست تخم بد مکار

(مولوی)

دیده‌ای که از یک هندوانه، صد تخم خیزد و از هر تخمی یک لاله و از هر لاله‌ای چند هندوانه این است نموداری از فضل پروردگارت تا باور داری:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

آنان که اموالشان را در راه خداوند می‌بخشند، کارشان همچون دانه‌ای است که بروید از آن هفت سنبله، و هر سنبله‌ای صد دانه بر آورد، خداوند می‌افزاید برای هر که خواهد و او وسعت دهنده و داناست.

باری این است تزاید خداوند که همه ساله به تماشای آن نشستهای، چرا شک داری که از بذر نیکی‌ها و عبادت تو صدها هزار گل و ریحان روید؟

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْتُغَاةٌ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾^۲

۲. سوره فاطر، آیه ۹.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

خداوند آن کسی است که می فرستد بادها را، ابرها را می راند
تا بدانجا که به سرزمینی مرده فرستد با آن است که زمین
حیات می پذیرد بعد از مرگش. باری چنین است داستان
رستاخیز.

﴿ وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ
* وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ
بُلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴾ ۱.

مبارک آبی را از آسمان فرود آوردیم و با آن باغستان‌ها،
دانه‌ها، نخل‌های پر شکوفه بلند قامت برای بندگان
پرورش دادیم، زمین‌های مرده را به این وسیله حیات
بخشیدیم. این است خروج بندگان در قیامت.

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست

ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم

باز همانجا رویم، جمله که آن شهر ماست

عالم خاک از کجا؟ گوهر پاک از کجا؟

بر چه فرود آمدیم؟ بار کنید این چه جاست؟

بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما

قافله سالار ما، فخر جهان مصطفی است

خلق چو مرغابیان، زاده دریای جان
کی کند اینجا مقام مرغ کزان بحر خاست
جمله به دریا دریم، بلکه بدو حاضریم
ورنه ز دریای جان، موج پیایی چراست؟
درج عطا شد پدید، غرش دریا رسید
صبح سعادت دمید، صبح ز نور خداست
صورت و تصویر کیست؟ این شه و این میر کیست؟
این خرد پیر کیست؟ این همه رو پوش هاست
چاره روپوش‌ها، هست چنین جوش‌ها
چشمه این نوش‌ها در سر و چشم شماست
ای بس سرهای پاک، ریخته در پای خاک
تا تو بدانی که سر، زان سر دیگر بپاست
آن سر اصلی نهان، وین سر فرعی عیان
زانکه پس این جهان، عالم بی‌منتهاست
مَشک ببند ای سقا، می مَبَر از حُمّ ما
کوزه ادراک‌ها، تنگ‌تر از تنگ‌هاست^۱
جا دارد که ساعاتی به تفسیر این شاه غزل نشینیم، افسوس که
می ترسم از موضوع دور افتم، مرا ببخش.

رحمتش فنا را ایجاب نمی‌کند

باید دانست که میل کاذب هرگز در نهاد انسان به وجود نمی‌آید، برای مثال هیچ کس آرزو نکرده است که ساکن یکی از کرات آسمانی باشد، یا یک ایرانی هرگز آرزو نمی‌کند رئیس جمهور آمریکا باشد، آنچه را مردم آرزو می‌کنند، مسلم در خارج امکان وجودش هست.

پیل باید تو چو خسبد او شبان	خواب بیند خطه هندوستان
خر نبیند هیچ هندستان به خواب	خر ز هندستان نکرده است اغتراب
ذکر هندستان کند پیل از طلب	پس مصور گردد آن ذکرش به شب
اذکروا الله کار هر اوباش نیست	ارجعی بر پای هر فلاش نیست
این نشان دید هندستان بود	که جهد از خواب و دیوانه شود
می‌فشاند خاک بر تدبیرها	می‌دراند حلقه زنجیرها
ترک گیرد ملک دنیا سر به سر	جملگی بر هم زند آید به در
آن چنانکه گفت پیغمبر ز نور	که نشانش آن بود اندر صدور
که تجافی آرد از دار غرور	هم انابت آرد از دار سرور ^۱

(مولوی)

کدام بنده مؤمن است که لقای پروردگار خویش را هم او که جامع جمیع صفات جمال و جلال است آرزو نداشته باشد؟ کیست که آرزوی

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶۹.

جاودانگی را در سر نپروراند؟ فطرت انسان با زوال سازگاری ندارد، ما با آنکه در قضاوت صحیح خود را ناقص می‌بینیم، همه تمنای کمال داریم. زندگانی بی‌غم و درد، بدون کمبود و نقصان‌ها، بهاری بی‌خزان و سلامتی بی‌درد، آن شبابی که به دنبالش پیری نباشد، اینها آرزوی همگان است، اگر امکان این ایده‌ها در خارج نبود تمنای آن از جان شما سر بر نمی‌کشید.

اما پروردگار عزیز و مهربان خالق قادر رحمان آنکه قدرت برای ایجاد همه این سعادات را دارد، رحمتش را از مخلوقش دریغ ندارد و اصولاً رحمتش ایجاب کرده که آدمی را برای وصول به این اوج کمال و جمال رساند، هستی برای نیستی مسلّم کار حضرت حکیم رحمان نخواهد بود. زین روست که قیام رستاخیز را از لمعات رحمت خویش می‌داند.

﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِيهِ
الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱

بگو: آنچه در آسمان و زمین است مر که راست؟ بگو: خداوند هم او که رحمت را بر خود ضروری دانست، همگی شما را برای رستاخیز گرد آورد و هیچ تردید در تحقق آن میعادگاه نیست.

در این آیه ضرورت معاد را به رحمت خدای تعالی استناد شده است و یعنی حضرت رحیم موجودی را که در سایه ربوبیت خویش پرورده است

اگر مستعد باشد، هرگز رها نخواهد کرد و ضرورت رحمتش کمال را برای او مسلم ایجاد می‌نماید. چگونه آن خداوند مهربانی که خودش را این گونه معرفی می‌نماید: ﴿كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ﴾^۱ رحمت را بر خویش واجب دانستم بنده دست پرورده مطیع را که عمری در عبودیت او به سر برده با مرگ برای ابدیت نیست و نابود می‌کند؟ ستمکارانی را که بسا به دوستانش و به مکتب اولیایش بس ستم روا داشتند، خون‌های آنها را به زمین ریختند، خانه‌ها را بر سر بندگان خراب کردند، در کنار دوستانش همه را رها می‌کند، آیا چنین کاری با رحمت و حکمت او سازگار است؟

زین روست که می‌بینی در سوره فاتحه بلافاصله بعد از معرفی خود با دو صفت رحمانی و رحیم می‌فرماید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ بنابراین قیامت رابطه تنگاتنگی با رحمت و حکمت حضرت پروردگار دارد.

آیا ادعای منکران معاد مربوط به عدم شناخت آنها از ذات و صفات حضرت باری تعالی نیست؟!

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲
خداوند را آن طور که شایسته بود نشناختند، با آنکه کل زمین در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست، آسمان‌ها نیز به دست قدرت او در نور دیده است، پیراسته و بزرگ است او از آنچه مشرکان می‌پندارند.

۲. سوره زمر، آیه ۶۷.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲.

رحمتش فنا را ایجاب نمی‌کند □ / ۷۱

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱.

خداوندی که نیست پروردگاری جز او هر آینه همگی شما را گرد آورد روز قیامتی که هیچ شکی در آن نیست.

باری دست ربوبیت او را تاکنون با خود در کار ندیده‌ای؟ همه جا از آغاز تاکنون اوول^۲ را اسپرم^۳ کالبد می‌شکافد و خود به جای او می‌نشیند. در این مراحل تکاملی که تو پشت سر گذاشتی ده‌ها مرگ داشتی که به دنبالش حیات برتری تو را دادند.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي

قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا

الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ

إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾^۴.

به راستی که آفریدیم انسانی را از پالوده خاکی. پس آن را نطفه‌ای در آرامگاهی استوار. سپس آن نطفه را به پاره خونی و سپس تر به پاره گوشتی تبدیل کردیم و در او استخوان رویانیدیم و روی آن گوشتی را در بر کردیم و سپس آفرینشی دیگر و برتر و مبارک باد آفرینش بهترین آفریننده. آنگاه پس از این تبدلات او را میرانیدیم و زان

۱. سوره نساء، آیه ۸۷

۲. سلول ماده.

۳. سلول نر،

۴. سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۶.

پس بدانید که روز رستاخیز باز برانگیخته می‌شوید.
 ای عزیز! بنگر که در این سیر و سفر اکنون به کجا رسیدی؟ نقشه
 مسافرت آینده را نیز به تو نموده‌اند و گذرنامه را نیز به دستت داده‌اند،
 جالب آنکه منازلی را که پشت سر انداختی مادام یکی برتر از دیگری بود،
 اما راهی که در پیش داری راهی بس دراز است و اکنون بازار کسب باز،
 هرچند توانی توشه اندوز.
 این حدیث قدسی را بر دیواری نصب کن که هر روزت بازار گرم دارد و
 پس اندازت را معتبر:

«أكثر من الزاد فإنَّ الطريقَ بعيدٌ بعيدٌ»

توشه را زیاد اندوز که راه بس دور است؛

«وجدت السفينة إنَّ البحرَ عميقٌ عميقٌ»

کشتی را نوسازی کن که دریا بس ژرفناک است؛

«و اخلص العملَ فإنَّ ناقدَ بصيرَ بصيرٌ»

عملت را خالص نما که زر سنج بیناست؛

«آخرَ نومك الى القبر و فخرک الى الميزان»

خوابت را برای قبر گذار و افتخارت را برای میزان عملت؛

«شهوَتک الى الجنة و راحتک في الآخرة»

امیالت را برای بهشت و آسایشت را برای آخرت؛

«و لذتک الى حور العين و کن لی اکن لک»

لذت را برای حورالعین، تو مرا باش تا من نیز تو را باشم؛

«تقرَّب الى باستهانة الدنيا و تبعد عن النار لبغض الفجَّار و

حَبِّ الْاِبْرَارِ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ»

با من نزدیک شو به کوچک شمردن دنیا و دور شو از آتش با
خشم گنهکاران و دوستی نیکان، به راستی خداوند پاداش
مؤمنین را ضایع نمی‌کند.^۱

تو را برای آنجا آفریدند و از آغاز آفرینش دیدی که هر روز پذیرایی
بیشتر از تو کردند و دانه بیشتر در سفره تو ریختند تا تو را با خود آشنا
کنند.

همچنانکه آن جنین را طمع خون	کان خوراک اوست در اوطان دون
از حدیث این جهان محبوب کرد	خون تن را بر دلش محبوب کرد
بر تو هم طبع خوشی این جهان	شد حجاب آن خوشی جاودان
طبع ذوق این حیات پر غرور	از حیات راستینت کرد دور
چون جنین بد آدمی خونخوار بود	بود او را بود، از خون تار و پود
از فطام ^۲ خون خوراکش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود
پس حیات ماست موقوف فطام	اندک اندک جهد کن تمّ الکلام ^۳

(مولوی)

۱. حدیث قدسی، کتاب کلمه الله.

۲. از شیر باز گرفتن.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰.

اصالت روح

تا زمانی که تو خود را این چند کیلو گوشت و استخوان پنداری، هرگز قیامت را باور نخواهی داشت. چه می بینی و می دانی که این پیکر حتماً در میان خاک می پوسد و از بین می رود و همین پندار است که تو را مادام در بند نگاهبانی همین قالب تن و داشته، چه بخورم و چه بپوشم؟ همه ماهه از آزمایش خون خود غافل نشوم، مبادا قند و یا چربی خونم بالا رفته باشد، از ورزش غافل نمانم، ساعت ها برای سلامت همه روزه پیاده روی کنم. گیرم که همه برای حفظ و نگهداری بدن ضروری باشد، اما اگر قبول کنی که تو همین پیکر هستی، یقین هم داری که پایان این قامت طنّاز مرگ و نیستی است، حال اگر قیامتی در کار باشد، بنگر که در دست چه داری؟

داستان چنین انسانی با این جهان بینی و پندار داستان آن مردی است که خانه و مسکنی نداشت، دستنگی و عدم سر پناه او را بر آن داشت که روزها برای اکتساب به کار پردازد و شب ها به بتایی و ساختن چند اطاق برای خود و خانواده اش می گذرانید، در نتیجه روزها زیاد کار می کرد و شب ها کمتر می خوابید، اما بعد از سالی چند از گذشت این برنامه با خاطری شاد عزم انتقال به خانه جدید را کرد. اما متأسفانه چون به آنجا رسید، یافت که در زمین دیگری بنا نموده است.

عزیزان! آخرت را از آن جهت به روز نسبت می دهند و آن را روز قیامت

نامند که ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ روز آشکار شدن رازهاست، اما دنیا چون اسرار در پرده است رنگ شب دارد. بکوش تا در این ظلمت سرا شب زده نمایی.

در زمین دیگران خانه مکن	کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو	کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی	گوهر جان را نیایی فرهی
گر میان مشک تن را جا شود	وقت مردن گند آن پیدا شود
مشک را بر تن مزین بر جان بمال	مشک چه بود نام پاک ذوالجلال
آن منافق مشک بر تن می‌زند	روح را در قهر گلخن می‌نهد
بر زبان نام حق و بر جان او	گندها از کفر بی‌ایمان او ^۱

(مولوی)

پس قبول فرما که تو این بدن نیستی. عزیز خواننده! اجازه فرما دقایقی با هم به مباحثه سقراط با یکی از شاگردانش به نام «الکبیاد» بنشینیم:

سقراط: آیا شناختن خویش چیزی آسان است؟ و آیا آنکه بالای معبد دولف نوشته بود: «خود را بشناس» آدم نادانی بوده است و یا آنکه بر عکس این موضوع مطلب مهمی است؟

الکبیاد: من غالباً می‌پنداشتم این مطلب چیز ساده‌ای است ولی بعضی اوقات می‌یافتم که این موضوع دریافتش چندان آسان نیست.

سقراط: پس به حرف‌های من خوب توجه نما، آیا در این وقت با که

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۲۶۳.

صحبت می‌کنی؟ با من یا دیگری؟

- البته با شما. آیا من هم با تو صحبت می‌کنم؟

- بلی.

- آیا سقراط حرف می‌زند؟

- بلی.

- آیا الکبیاد است که گوش می‌دهد؟

- بلی، همین طور است.

- آیا سقراط با الفاظ حرف می‌زند؟

- بلی. چه نتیجه می‌خواهی بگیری؟

- آیا حرف زدن و استعمال کلمات یکی است؟

- البته.

- آیا آن کس که چیزی را استعمال می‌کند آیا خودش غیر از این

آلات هست یا نه؟

- مسلم غیر از یکدیگرند. یا برای مثال مردی سرگرم نواختن عود

است. آیا خودش غیر از این عود نیست؟ و این همان است که من

الآن از تو می‌پرسیدم. آیا کسی که چیزی را استعمال می‌کند در نظر

تو غیر از خود آن چیز است یا نه؟

- البته غیر از آن است.

- آیا کفش دوز غیر از آن آلات با دست خود هم کار نمی‌کند؟

- بلی دست‌هایش هم کار می‌کند.

- پس با هم اتفاق کردیم که کسی که چیزی را استعمال می‌کند،

خودش غیر از آن چیز است. پس بنگر که انسان خودش کیست و

چیست؟!

- نمی‌دانم. حدّ اقل می‌دانی که انسان همان است که اعضاء بدن را به کار می‌برد. پس می‌یابی که انسان آن روح است که بدن آلت کاربرد اوست. پس بیندیش که هیچ آدمی پیدا نمی‌شود که یکی از این سه عقیده را معتقد باشد: یا من روحم یا روح و بدن در مجموع هستم یا منحصرأً بدن تنها هستم. حال دقت کن که قبول کردی که انسان آن است که بر بدن فرمان می‌دهد، آیا این بدن تنهاست که خود به خود فرمان می‌دهد؟ این را هم که قبول کردی که چنین نیست. پس قبول کن که بدن آن انسان نیست که ما طالب آنیم. آیا آن چیز مرکّب از روح و بدن است که به بدن حکمفرمایی می‌کند؟ باز اگر دقت کنی چنین نیست چرا که هیچ جزوی بر جزو دیگر تحکّم نمی‌نماید، پس مسلم شد که حاکم و حقیقت ما همان روح و این بدن وسیله آن است».

در این مباحثه ای عزیز! کمی تأمل کن که برای معرفت نفس و حقیقت خویش راهی بس آسان است.

چون کسی را در قبر نهی مپندار که او زیر خاک رفت، تو آشیان مرغ را دفن کردی، مرغ از آشیان پرید.

چونکه آن سقراط در نزع اوفتاد	بود شاگردیش، گفت ای اوستاد
چون کفن سازیم و تن پاکت کنیم	در کدامین جایگه خاکت کنیم؟
گفت اگر تو باز یابیم ای غلام	دفن کن هر جای خواهی والسلام

(منطق الطیر عطار)

خود فراموشی

آنکه خود را شناخت، در حفظ و بالیدن آن کوشید و هر آن کس که خویشتن را فراموش کرد جز خسران به بار نیاورد و این ورشکستگی معلول فراموشی خداست و فراموشی خدا معلول بی‌بند و باری و عدم رعایت تقوی است که شیطان را بر انسان مسلط می‌کند و نیروی فرقان و تشخیص را در وجود آدمی از اندیشه می‌زداید تا بدانجا که منحصرأ خود را فقط آنچه در آینه می‌بیند تصور می‌کند، خوش بخورد، خوش بپوشد و خوش بخندد و خوش بگذراند. مجموعه این نکات را در اندیشه این دو آیه می‌توانی بیابی:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ * وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱﴾

ای گروهندگان! بپرهیزید خدا را و می‌باید که بنگرد هر شخصی چه برای فردایش پیش فرستاده و همی دانید که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. مباشید جزء آنان که فراموش کردند خدا را در نتیجه خویشتن خویش را از یاد بردند، اینان همان گنهکارانند.

﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱.

چیره شد بر ایشان اهریمن در نتیجه یاد خدا را از خاطر بردند ایشان حزب اهریمنند، آگاه باش حزب اهریمن همگی زیانکارانند.

در این دو آیه بیندیش. سپس به اندیشه و اعمال خود بنگر، که نفس انسانی می تواند خود به خود نگرد و خود در کار خود تأمل نماید. مبادا که در حزب شیطان ثبت نام کرده و همه جا در خط این حزب بوده و از خدا غافل مانده باشی، با توجه در این آیات کاملاً در می یابی که نام نویسان در حزب شیطان خود گم کردگانی هستند که عمری به تماشا و حفظ همین کالبد پرداخته و اصولاً از جان و دل و خویشتن واقعی خود غافل مانده اند. اگر به قرآن معتقدی باز بیندیش آنچه در مقام شهید فی سبیل الله ذکر شده:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲.

مپندارید آنان که در راه خدا جان باختند، مرده اند؛ بلکه زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی داده می شوند. می بینیم که اینان پیکرشان همانند سایر کالبدها می پوسد و بسا آتش

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۱. سوره مجادله، آیه ۱۹.

می‌گیرد؛ پس چه چیز از ایشان زنده است آن هم مهمان پروردگارشان و صاحب حیات و ادراک که بر سر سفره او روزی می‌خورند؟ این داستان ویژه شهید به تنهایی نیست، همه بعد از مرگ زنده‌اند ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ خاص ایشان است. کافران هم همگی بعد از مرگ زنده‌اند، فاسقان نیز و همه را سیر به طرف رب است اما اینان «عند الجبار یرزقون، عند شدید العقاب یرزقون».

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ﴾^۲ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۱.

و گفتند: در آنگاه که اجزای بدن ما در زمین گم و نابود شد، دوباره در آفرینشی تازه هستیم. در حقیقت ایشان به ملاقات پروردگارشان غافلند. بگو: فرشته مرگ به کلی وجود شما را در می‌رباید، هم او که بر شما موکل است زان پس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.

باری این تو نیستی که در قبر می‌روی، این کالبد توست، بلکه فرشته مرگ تو را به جای دیگری می‌برد، خواهی بدانی کجا؟

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ﴾^۲.

به سوی پروردگارت آن روز رفتن است.

۱. سوره سجده، آیات ۱۰ و ۱۱. ۲. سوره قیامت، آیه ۳۰.

آنجا که جای بدی نیست، تو شهر بند آن دیاری، قطره را مانی که از دریا برخاست و ماه‌ها در هوا سرگردان بود، پس بادش به این سوی و آن سو کشید. تا روزی بر فراز قلّه‌ای فرود آمد، آغاز هجران بود. بس دست تنگ و تنها اما یارانی را در راه دید، کمی با آنها مأنوس شد. وقتی در کنار هم جمع شدند، همگی را غم دوری دریا بود. با هم عزم هجرت کردند، سر در آغوش یکدیگر نهادند، در راه بس سرود غم سر دادند، می‌رفتند و می‌نالیدند، هرچه رفتند با جماعت دیگری برخورد کردند، مادام بر جمعشان می‌افزود، زمزمه‌ها به فریاد تبدیل شده بود، صخره‌ها را در راه شکستند، موانع را پشت سر نهادند رفتند و رفتند تا سر در آغوش دریا نهادند. رنج‌ها به پایان رسید و دوران فراق به انجام، این است معنای مرگ اما مرگ خوبان.

یکی قطره را مانم از فرط شوق	که بس دور ز آغوش دریاستی
به خشکی گراید ز سوز فراق	به بی‌مایگی سخت رسواستی
بجویم به ره قطره دیگری	که بی‌همسفر پا نه پویاستی
یکی جو بیارم مگر ره زند	که در پیچ خم جوی بیناستی
بپیوندم از جوی در رود او	که رود اندر این راه داناستی
نوایی هم آهنگ او سر دهم	سرودی که در نغمه شیواستی
نه رود است از خود به فریاد از او	که هر قطره را در دل آواستی
چو ما از خداییم و رجعت بدوست	بر این ره لقایی گواراستی
شد از دور موجی ز دریا پدید	جمال و جلالش چه زیباستی
اگر آب و آتش دل از هم کنند	بر این ره نه عاشق نه شیداستی

که عاشق شرنگ از ز دستش خورد شرنگ از کفش نوش و خرماستی
چو آغوش باز آورد قطره را بر او سر نهم چون دل آراستی
به دامانش از قطره‌ای وا رهم بر این ره هم اینم تمناستی
(مؤلف)

این است داستان نفوس مطمئنه که در حقشان فرمود:

﴿ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴾^۱

ای نفس آرمیده! باز گرد به سوی پروردگارت تو خشنود از
پروردگارت و پروردگار از تو خشنود، در آی در زمره بندگانم
بیا در بهشت خودم.

باری این است بهترین آرزو.

سرای آخرت، تنمّه دنیاست نه جدا از آن

خداوند در این دو آیه، هدف آفرینش انسان را معین فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱.

هم او که آفرید مرگ و زندگی را تا بیازماید شما را که کدام یک در کردار بهتریید.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲.

نیافریدم جن و انس را جز برای عبادت.

دقت شود که این دو آیه که هدف آفرینش انسان را بیان می‌فرماید، خود دلیل وقوع قیامت و زندگانی دیگری است. زمانی که اجتماع مدرسه و دانشگاه را ایجاد می‌کند و جوانان را تشویق به تحصیل می‌نماید، بهترین نشان است که آن اجتماع نیازمند به کار گرفتن اینان بعد از آموزش را دارد، عبادت کسب معرفت است و طبعاً در کنار تدریس آزمایش لازم است؛ اگر دعوت برای کنکور است، خود دلیل وجود دانشگاه و پذیرش بهترین‌هاست. همین منطق در گزینش‌های استخدامی است، مگر می‌شود که وزارتخانه‌ای، کارشناسان جامعه را دعوت برای امتحانی کند و دنبال آن استخدامی در کار نباشد.

آمدی در میان هزاران آیت به تماشا نشینی و اگر خالق و ربّت را یافتی
رو بدو نهی که هم او برای پذیرش تو آغوش باز کرده:

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۱. سوره ملک، آیه ۲.

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

* * *

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزه خط تو دیدم به صحرای وجود

به طلب کاری این مهر گیاه آمده‌ایم

(حافظ)

مهر گیاه، عشق به تجلی اسماء اوست در عالم که همه را دلبری است،
کمی توجه کن، می‌بینی که اسمائش همه چیز را در بر گرفته آنجا که مولانا
امیرالمؤمنین با این نگرش به تماشای عالم هستی می‌نشیند و همه جا را
ظهور اسماء او می‌بیند دست به دعا این گونه می‌گشاید که:

«برحمتک التی وسعت کل شیء، بقوتک التی قهره بها کل

شیء، بعظمتک التی ملأت کل شیء، و بأسمائک التی ملأت

ارکان کل شیء و یعلمک التی احاط بکل شیء و بنور وجهک

اضاء کل شیء»^۱.

شود آیا که صاحب آن دیدگان که به تماشای این اسماء نشسته است او
را عاشق نباشد و در پیشگاه او سر بندگی بر خاک نساید؟ آنکه با صد هزار
جلوه خود را به تماشا گذاشته مگر نه این است که مشاهده او صد هزار

۱. دعای کمیل.

مردمک چشم می‌طلبد؟

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

(فروغی بسطامی)

بنابراین ای مسافر: ﴿وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱.

بهرهات را از دنیا فراموش مکن.

و بدان که:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُوْدُونَ﴾^۲.

همان گونه که ایجادتان کرد بازگردانیده می‌شوید.

مبادا تو را که با دست خالی باز گردی، که اگر طالب جمالی، بدان که

اینجا از جمال یک حجاب برداشته‌اند و آنجا صد حجاب دیگر بردارند:

آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان	گر نبود پای مرگ اندر میان
و آن دگر گفت ار نبود مرگ هیچ	که نیرزیدی جهان پیچ پیچ
خرمنی بودی به دشت افراشته	مهمل و ناکوفته بگذاشته
عقل کاذب هست و گه معکوس بین	زندگی را مرگ پندارد یقین
ای خدا بنمای تو هر چیز را	آن چنانکه هست در خدعه سرا
هیچ مرده نیست پر حسرت ز مرگ	حسرتش این است کش کم بود برگ
ور نه از چاهی به صحرا اوفتاد	در میان دولت و عیش و گشاد
مقعد صدقی، جلیس حق شده	رسته زین آب و گل و آتشکده
ور نکردی زندگانی منیر	یک دو دم مانده است مردانه بمیر ^۳

(مولوی)

۱. سوره قصص، آیه ۷۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶۰.

بخش دوم

تا بدین جاز سرگذشت انسان از آغاز تولد تا پایان زندگانی آنچه از ناحیه عقل و شرع و آزمایش و تجربه مشهود بود، در مجلدات گذشته و بخش اول این کتاب را به شرح نشستیم، اما در این بخش از کتاب سرگذشت انسان بعد از مرگ مورد بررسی قرار خواهد گرفت و مقدرات آن سوی عالم را نه کسی به مشاهده نشست و نه مسافری از آن دیار سخنی برای ما آورده، بنابراین داستان آن دیار را منحصرأ از زبان خالق دنیا و آخرت و آنان که خداوند در اثر قرب مراتبی را به آنها نشان داده است باید بیان نمود. علاوه بر آن حضرات معصومین علیهم السلام بوده‌اند کسانی که پرده از گوشه‌ای از صحنه‌های پس از مرگ برای آنها برداشته شده است. بر این داستان توجه نما:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی با حارثه بن مالک بن نعمات انصاری رویرو شد، حضرت فرمود: ای حارث! چگونه‌ای؟ حارث عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! به دنیا بی‌رغبت شده‌ام. شب‌ها را برای عبادت پروردگارم بیدارم، روزهای گرم را بر اثر روزه تشنگی می‌کشم. گویا از اینجا عرش پروردگارم را به تماشا نشست‌ام که برای حساب خلائق گسترده شده است. گویا مجالست اهل بهشت را با یکدیگر مشاهده می‌کنم، ناله‌های اهل دوزخ را می‌شنوم. حضرت فرمود: او بنده‌ای است که خداوند دلش را نورانی فرموده.

و به او گفتند: سعی کن این حالت از تو سلب نشود.^۱

همین حدیث را اگر با نظم مولوی مأنوس هستی از زبان او بشنو:

گفت پیغمبر صباحی زید را	کیف اصبحث ای رفیق با صفا
گفت عبداً موقناً باز اوش گفت	کو نشان از باغ ایمان گر شکفت؟
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتستم ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب جدا گشتم چنان	که ز اسپر بگذرد نوک سنان
گفت ازین ره کوره آوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون بینند آسمان	من بینم عرش را با عرشیان
هشت جنت، هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو بت پیش شمن
یک به یک و می‌شناسم خلق را	همچو گندم من ز جو در آسیا
هین بگویم یا فرو بندم نفس	لب گزیدش مصطفی یعنی که بس
یا رسول الله بگویم سرّ حشر	در جهان پیدا کنم امروز نشر
هل مرا تا پرده‌ها را بر درم	تا چو خورشیدی بتابد گوهرم
و انما یم راز رستاخیز را	نقد را و نقد قلب آمیز را
دوزخ و جنات و برزخ در میان	پیش چشم کافران آرم عیان
اهل جنت پیش چشمم ز اختیار	در کشیده یک به یک را در کنار
دست یکدیگر زیارت می‌کنند	وز لبان هم بوسه غارت می‌کنند ^۲

(مولوی)

وصف خاصان را از طرف خداوند بشنو که چگونه از اسرار خداوند

برایشان پرده برداشته:

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۹۰. ۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۰۰.

ای احمد! آیا می‌دانی چه عیشی گواراتر و کدام زندگی ماندگارتر است؟

عرض کرد: نمی‌دانم.

فرمود: آن زندگی گواراتر است که صاحبش از یاد من غافل نشود و نعمت مرا در پوته فراموشی نگذارد و شب و روز دنبال کسب رضای من باشد. اما زندگی جاوید و ماندگار آن است که صاحبش آن چنان نوری در نفس خود به کار گیرد که دنیا در نزدش پست و کوچک و آخرت در نظرش بزرگ جلوه نماید. خواسته مرا بر خواسته خود مقدم دارد، رضایت و خشنودی مرا بطلبد، حق نعمات مرا بزرگ داند، رفتار مرا نسبت به خود به خاطر بسپارد، در هر شبانه روز آنگاه که با گناهی مواجه شد مرا در نظر آرد و مراقب من باشد و دل خود را، از آنچه ناخوش دارم دور سازد، شیطان و وسوسه‌های او را دشمن بدارد و نگذارد که بر دلش راه یابد.

چون چنین بود، من نیز محبت خود را در دلش جای دهم تا بدانجا که قلبش کلاً از آن من گردد، از دنیا فارغ و به آخرتش مشغول سازم، همچون محبان دیگرم او را از نعماتی تازه بهره‌مند سازم، چشم و گوش و دلش باز کنم تا بدانجا که با دلش بشنود، و به جلال و عظمت من با دلش بنگرد. دیگر دنیا برای او بس تنگ آید از دنیا و آنچه در اوست بر حذرش دارم همچون چوپانی که گوسفندان خود از چراگاه‌های خطرناک برکنار دارد. چون بنده به این مقام دست یافت، از مردم می‌گریزد و گوشه‌گیری اختیار می‌کند، از عالم فانی به عالم باقی منتقل می‌شود از خانه شیطان به خانه رحمان پناه

می‌آورد.

الا ای احمد! چنین بنده را به هیبت و عظمت می‌آرایم، باری این است عیش گوارا و زندگانی جاوید و همین است مقام اهل رضا پس هرکس طبق رضا و خشنودی من رفتار نماید، سه خصلت را ملازم او سازم: سپاسی که جهل به آن نیامیخته، یادی که فراموشی آن را از بین نبرده، عشقی که محبت هیچ آفریده‌ام بر آن پیشی نگرفته.

پس چون مرا دوست داشت من نیز او را دوست دارم و چشم دلش را به شکوه و جلال خود باز نمایم. اولیاء ویژه خود را از او پنهان نخواهم داشت، در تاریکی‌های شبانگاه و روشنائی روز با او سخن گویم تا آنجا که سخن او با آفریدگانم قطع شود، سخنان خود و فرشتگانم را به گوش او رسانم، رازی که از مردم پنهان کردم برای او آشکار گردانم لباسی از حیا و شرم بر او بپوشانم تا همه مردم از او شرم نمایند آمرزیده بر روی زمین می‌خرامد، در این حال دل او بینا و شنواست و چیزی از بهشت و دوزخ را برای او پنهان نمی‌کنم و او را به آنچه در قیامت بر مردم می‌گذرد از ترس و وحشت آگاه نمایم، حسابرسی ثروتمندان و فقیران، و عالمان بی‌عمل را به او مطلع گردانم....^۱

این حدیث دلنواز را به ویژه برای جملات اخیر یادآور شدم که بسا از اولیاء را خداوند در همین دنیا برایشان پرده از بسیاری اسرار قیامت برداشته باشد.

۱. بحارالانوار و ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

مرگ از دیدگاه قرآن

بدان ای عزیز! که نفوس مستعده و بیدار، هرچند ایام عمر را پشت سر گذارند، توجهشان به آخرت بیشتر می‌گردد. در طول زندگانی غفلت ایام کودکی و شادابی ایام جوانی، نفس را نوعاً مجذوب کالبد و حیات دنیوی می‌نماید، اما هر آنچه فرسایش جسم بیشتر می‌شود و تعلق جان به عالم ملکوت و شهر خود که زادگاهش آنجا بود می‌افزاید، گویی از سفر دنیا و درازی ایام غربت تنگ آمده و رغبت به بازگشت بدان بیشتر مشاهده می‌گردد.

طفلی است جان و مه‌د تن او را قرارگاه

چون گشت راهرو فکند مه‌د یک طرف

در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور

پر زد سوی قصور چو شد طایر شرف

ز آغاز کار جانب جانان همی روم

مرگ ار پسند نفس نه، جان راست صد شرف

(ملا هادی سبزواری)

و آنان را که وعده خداوند راست آمده و دنیا را عالم کون و فساد دانستند، مشتاق سرای سلامتی محضند: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

خداوند می‌خواهد شما را به طرف سرای سلامتی و لذت ناب و هدایت

۱. سوره یونس، آیه ۲۵.

کند، و هرکه را خواهد به سوی راه راست ره نماید و از این رو بود که نوع بزرگان نه تنها از مرگ نمی‌هراسیدند، بلکه مشتاقانه به سوی آن می‌شتافتند که بهترین نمونه آن را در حالت شهدای کربلا در آخرین ساعات حیات می‌یابید.

گویند سقراط در آن وقت که جام شوکران را نوشید، جمعی از شاگردان که در اطراف او بودند گریان شدند. پس ایشان را گفت:

بر من مگریید زیرا اگرچه از میان شما حکیمان دوری می‌گزینم، لیکن به جمعی دیگر از برادران حکیم ملحق می‌شوم که قبلاً از پیش ما رفتند. و جمعی از فلاسفه گذشته را نام برد که پیش از او جهان را ترک گفته بودند. پس آن قوم گفتند:

ای حکیم: گریه ما بر خود ماست، که از همچون تو حکیمی دور مانیم. پس ای عزیز! اگر قول پروردگارت را یقین داری ترک دنیای پر آشوب فناپذیر تو را چه باک؟

﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً﴾^۱
جاودان‌ها و اعمال صالح نزد پروردگارت از نظر پاداش و آرزو بهتر باشد.

و همی دان که هر جزو به اصل خود پیوندد قالب خاکی تو رجوعش به خاک است که فرمود:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾^۲

۲. سوره طه، آیه ۵۵.

۱. سوره کهف، آیه ۴۶.

از آن خاک شما را آفریدم و به سوی آن بازگشت شماست.
 اما داستان جان شما داستان دیگری است چرا که آن گوهر برترین
 خاکی نیست، بلکه افلاکی است سرنوشت آن را در آیه شریف ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
 إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾ می‌یابی.

از دیدگاه قرآن مرگ، نوعی خواب است که بعد از آن بیداری در دنیا نیست:
 ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا
 فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ﴾^۱. خداوند
 به هنگام مرگ ارواح را می‌گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا
 نرسیده چون به خواب رفت روحش را قبض می‌کند و آن را که
 مرگش فرا رسیده نگه می‌دارد و دیگر به بدنش باز نمی‌گرداند.
 و دقت شود که توفی به معنی کل چیزی را دریافت داشتن است آنچه
 را خداوند توفی می‌نماید کل وجود شماست. و این مسأله نشان می‌دهد
 که آنچه از آدمی به زیر خاک می‌رود لباس و اسباب زیست او در این جهان
 بود؛ چون جان آدمی از قالب، تن رهایی یافت هیچ کاستی در خود
 نمی‌بیند جز اینکه بازار اکتساب او برچیده شده:

هیچ مرده نیست پر حسرت ز مرگ حسرتش این است کش کم بود برگ
 (مولوی)

و آنچه حضرت پروردگار درباره شهدا فرمود، بقای بعد از مرگ نه ویژه
 آنان است آنچه خاص آنان است، مقام عندیت نزد پروردگار است و گرنه بقا

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

خاص همه است، اما یک گونه نیست.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱. مگوئید آنانکه در راه خدا شهید شدند مرده‌اند،

بلکه همگی زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند.

یکی جامه زندگانیت تن که جان داردش پوشش خویشتن

بفرساید آخرش چرخ بلند چه فرسود جامه، ببايد فکند

تن ما چو میوه است و او میوه دار بسیچند یکی روز، میوه ز دار

(اسدی طوسی)

روزی حضرت عیسی به حواریون فرمود:

چون من از این قالب مفارقت نمودم، در آسمان در طرف راست عرش

در نزد پروردگار خود و شما هستم و برای شما شفاعت خواهم نمود.

پس بروید به نزد پادشاهان و آنها را به سوی خداوند دعوت نمایید و

از ایشان مترسید. زیرا من با شما خواهم بود و شما را یاری می‌کنم.^۲

عزیزان! حیات ناب و سرمدی حیات آن سرای است:

﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

به راستی که سرای آخرت سرای زندگی است اگر بدانید.

«و الله ما فجأنی من الموت وارد کرهته و لا طالع انکرته و ما

كنت الا کقارب ورد و طالب وجد و ما عند الله خیر للابرار»^۴.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. انجیل متی، باب ۲۸.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. نهج البلاغه، حضرت علی ع.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

ای عزیز! بر این فضای عالم غرور از چه دل بستنی؟ چه چیز در آن یافتی که نقش فنا بر پیشانی اش نباشد؟ با که دل بستنی که جدایی از آن تو را حاصل نشود؟ دل به آخرت بند که ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾.

قال رسول الله ﷺ:

شیئان یکرهها ابن آدم: یکره الموت و الموت راحة للمؤمن من الفتنة و یکره قلة المال أقل للحساب.^۱ آدمیزاد دو چیز را نمی پسندد و دوست ندارد: مرگ را دوست نمی دارد در حالی که مرگ برای مؤمن آسایش است، فتنه و مال اندک را دوست ندارد در صورتی که مال اندک حساب را می کاهد. یاد مرگ و دردها و رنجهاست که از دل بستگی تو به دنیا می کاهد، و گذار از این سرای فریبا را بر تو آسان می کند. وای از آن خوشی ها و آسایش هایی که سبب شود تو بار سفر را فرو نهی و از کاروان بازمانی. لو لا ثلاثة فی ابن آدم ما طأطأ رأسه شیء: المرض و الموت و الفقر و کلهن فیه و أنه لمعهن و ثاب.^۲ اگر آدمیزاد مواجه با

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۸. ۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۱۸.

سه چیز نباشد هیچ چیز سر او را پایین نمی‌آورد: بیماری و مرگ و تهیدستی. در هر سه سرنوشت آدمی وجود دارد مع ذلک باز هم آدمی سرافراز و پر تحرک است.

(حضرت محمد ﷺ)

باری از آغاز آفرینش، اعتقاد به زندگانی پس از مرگ با تمام پیامبران همراه بود، و نیامد یک انسان خردمند که آن را منکر شود، چرا که اگر وحی هم درباره آن نیامده بود، عقل آن را تصدیق می‌نمود. چه بدون اعتقاد به رستاخیز کل این آفرینش حکیمانه، عبث بود، در اینجا به چند نظریه حکیمان می‌پردازم تا بدانی که در این کاروان، فلاسفه با پیامبران نیز همراهند:

اگر برای ما معادی که امید خیر در آن داریم نمی‌بود، این دنیا فرصتی برای اشرار می‌بود، ما در اینجا غریب و در قید طبیعت اسیر و در جوار شیطانیم و از عالم خود بس دور افتادیم به جهت جنایتی که از پدر ما آدم صادر گردید.^۱

(افلاطون)

ارسطو در هنگام وفات فرمود:

فیلسوف جزا داده خواهد شد بعد از آنکه نفسش از بدن مفارقت نمود.^۲ و فیثاغورث که از اجله فلاسفه است در وصیتی که به دیوجانس نموده در آخر وصیت می‌فرماید:

چون از این بدن مفارقت نمودی سیاحت کننده خواهی بود و دیگر به انسیت برنخواهی گشت و قابل موت نخواهی بود.

۲. رساله تفّاحه.

۱. قانون.

برای چه آمدیم و برای چه می‌رویم؟

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾^۱. آنکه آفرید مرگ و زندگی را تا ببازماید شما
را که کدام یک عمل بهتری دارید و اوست گرامی و آمرزگار.

در این آیه است که هدف مرگ و زندگانی روشن می‌گردد که حیات در
این دنیا منحصرأً برای آزمایش انسان‌هاست و نتیجه این آزمایش اثبات
حیات دیگری است، چرا که آزمایش هرگز صورت نمی‌گیرد جز اینکه
آموزگار و آموزنده‌گزینهش و انتخابی را در نظر دارد نظیر کنکور برای
دانشگاه یا آزمونی برای استخدام و دادن مدرکی که از آن امتحان دهنده
استفاده نماید.

بنابراین ما از آغاز بلوغ همه روزه در محضر امتحانیم و پایان این جلسه
امتحان مرگ است و برداشت نتیجه حیات جاودانی پس از مرگ و زندگانی
ناب و جدید دیگری.

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ
نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲.

مقدر کردیم برای شما مرگ را و نیستیم ما از سبقت گیرندگان
تا مبدل سازیم شما را با انسان‌های دیگری نظیر شما و باز

۲. سوره واقعه، آیات ۶۰ و ۶۱.

۱. سوره ملک، آیه ۲.

به وجود آوریم شما را در جهانی که از آن خبر ندارید.

﴿ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^۱.

نیافریدیم جن و انسان را جز برای عبادت

نیز همین مفهوم را می‌رساند چه کمال و توفیق در امتحان و امتیاز آن

جز در سایه بندگی خداوند صورت نیندد.

به عبارتی مرگ، روز ابلاغ نتیجه امتحان است، اگر در همین امتحانات

این سرای شرکت کردی دانی که روز ابلاغ نتیجه امتحان تو را چه دلهره‌ای

بود، بسا شب قبل تو را خواب نرباید و حال آنکه عدم موفقیت در این

امتحانات حد اعلا و پس ماندن از یکسال عمر باشد و اینجا بر باد دادن کل

عمر و خسروانی ابدی است.

مرگ یکی از سه امر است که بر انسان وارد می‌شود، یا بشارتی است

بر نعمتی جاوید یا نویدی است به عذابی سرمدی و یا مایه اندوه و

هراس که کارش روشن نبوده و در بوته ابهام است.^۲

(حضرت علی علیه السلام)

امام حسن علیه السلام نیز در پاسخ مردی که از کیفیت مرگ پرسید، فرمود:

بزرگ‌ترین شادی است که به مؤمنان می‌رسد، زیرا از سرای رنج و

بدبختی به نعمتی جاودان منتقل می‌شوند و بزرگ‌ترین هلاکت

است که بر کافران می‌رسد، زیرا از بهشتشان به سوی آتشی می‌برند

که رنج آن را پایانی نیست.^۳

۲. معانی الاخبار.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳. همان.

آنچه با مرگ برای انسان آشکار می‌شود

الف - متاع فریبای دنیا پرده از جمال خویش بر می‌دارد و زشتی و فریب او برای شخص آشکار می‌شود، و این آیه را که با لفظ زبانی بارها خوانده بود پرده از چهره بر می‌گیرد:

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۱.

نیست سرای دنیا جز متاع فریب.

و سخت به شماتت خود می‌نشیند که چرا نیافت که دنیا مجاز بود و حقیقتش انگاشتم و آخرت حقیقت بود و مجازش پنداشتم.

﴿فَلَا تَغُرُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۲.

نفریبید شما را حیات دنیا و به فریبتان نکشد از خدا این فریبا.

می‌یابد که آنچه از عمر او گذشت رؤیایی بیش نبود، اکنون سر از بستر خواب برداشته است:

«الناس ينام و اذا ماتوا انتبهوا»^۳.

مردم در خوابند، چون مردند بیدار می‌شوند.

(حضرت علی ع)

دنیا چو منام است و در او جمله خیال از راحت و رنج آن مشو شاد و منال

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵. ۲. سوره فاطر، آیه ۵.

۳. نهج البلاغه.

بگذار خیالات و حقایق را جوی زیرا که حقایق نپذیرند زوال

خواب است و خیال این جهان فانی در خواب کجا حقایق خود دانی
چون روی به سوی آن جهان گردانی پیدا شودت حقایق پنهانی
به اسم، عشق می‌باختم، دوست می‌داشتم همه جا اسم من باشد، و
بس به خود می‌بالیدم، خویشان را بنای استواری می‌دیدم که هیچ زمین
لرزه او را فرو نمی‌ریزد، چون در آینه به جمال خویشان می‌نگریستم آن را
بس زیبا و دلکش می‌یافتم، احیاناً اگر عیبی در صورت خود می‌دیدم سعی
می‌کردم آن را بپوشانم، خویش را از همه فرزانه‌تر و داناتر می‌یافتم.

اکنون می‌یابم که آن اسم در شناسنامه با خط قرمز محو شد، آینه
جمال نما بشکست و زمین لرزه مرگ بنای پیکر را فرو ریخت و جاه به
دیگری سپرده شد و مال به غارت رفت، اینجاست که روشن می‌شود که
همه اندیشه‌ها پنداری بیش نبود.

ب- بسیار کسان را یار و یاور خویش می‌دانستم، پدر و مادر، فرزندان و
همسر، خواهران و برادران، یاران و دوستان که در حقیقت در طول
زندگانی هیچگاه از آنان جدا نبودم، اما اکنون این معرفت حاصل آمد که
رشته علایق گسیخت تا بدانجا که اگر یادم بر خاطر آید سعی می‌کنند آن را
فراموش کنند، در وادی تنهایی نه کسی نه مؤمنی، یاران همه روی
بر تافتند و یاوران از یآوری دست کشیدند و عشق‌ها به نفرت گرایید.

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۱.

هر آینه بر ما وارد می‌شوید یگه و تنها همان گونه که اول بار
آفریدم شما را.

طبعاً این زنجیرهای علایق که بال پروازش را بسته بود، امروز رنج فراق
را بر او می‌نمایاند. اینهاست عذاب قبر عذاب قبر فشار فیزیکی خاک
نیست.

چرا جناب امیرالمؤمنین از خدا می‌خواهد:

«اللهم هب لی کمال الانقطاع الیک»^۱.

پروردگارا! کمال انقطاع به سوی خودت را به من کرامت
فرما.

ای عزیز! هر دلداری که دل آزار می‌شود.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا
لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ﴾^۲.

خداوند مثلی می‌زند مردی را که در کار او انبازانی هستند
ستیزه جوی و مردی آزاده؛ آیا این دو برابرند.

خرقه با بیگانه دادی تا بدوزد رخنه‌هاش

ای تفو بر آن رفوگر رخنه‌ها صدگانه شد

خانه را بیگانه دادی تا بروید زان غبار

نک همی روید و آنجا ماند و صاحبخانه شد

ج - وای اگر جاه و مقامی داشتیم و آن را برای خویش جاودانی

می‌پنداشتیم، عزیز روزگاران خود بودم، مورد تکریم و تعظیم همه بودم،

۱ . مناجات شعبانیه.

۲ . سوره زمر، آیه ۲۹.

آنچه با مرگ برای انسان آشکار می‌شود □ / ۱۰۱

بالا نشین هر مجلس و سرور هر محفلی، می‌بینم که جاهم را دیگران تصاحب کردند و اطرافیانم به چاپلوسی دیگری پرداختند. گوش دار به صفحه‌ای از تاریخ تا داستانی برایت بیان دارم.

شاه محمود سه بار به هندوستان به عنوان جهاد، لشکرکشی کرد. در هر بار خراجی از مردم می‌گرفت و بتخانه‌های مملو از جواهر را غارت می‌کرد و با ملیون‌ها غنیمت باز می‌گشت، درباریان چاپلوس و متملق به عنوان صله و جایزه، اسم خداوند را بر اسم او افزودند و وی اولین شاهی بود که در تاریخ سلطان نامیده شد، اما این سلطان را بعد از مرگ در خواب این‌گونه دیدند:

پاک رایی بود از اهل صواب	یک شبی محمود را دید او به خواب
گفت کای سلطان عالی روزگار	حال تو چون است در دارالقرار
گفت تن زن خون جان من مریز	دم مزن چه جای سلطانی است خیز
حق که سلطان جهاندار آمده است	سلطنت او را سزاوار آمده است
کاشکی صد چاه بودی جاه‌نی	خاشه رویی بودمی و شاه‌نی
چون بدیدم عجز و حیرانی خویش	شرم می‌دارم ز سلطانی خویش

(عطار)

آنجا که در شرع محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ببینی که برای زیارت قبور این همه تأکید شده سود آن بیش از آنکه برای مردگان باشد برای زیارت‌کننده قبور است، اما برای آن انسانی اندیشمند متفکر که ساعتی در کنار این خاک خفتگان بنشیند، با ایشان سخن گوید، از زبان ایشان بشنود، اینان با زبان حال با تو صد سخن دارند: جاهشان از دست رفته، مالشان به یغما برده، از

خاطر کسان فراموش شده در غربت سرای خاک بی کس و یار و یاور، غریب و تنها آرمیده‌اند و وای اگر از توشه ابدیت هم خیری با خود نداشته باشند. آنجا انسان می‌باید که جاه و جلال و عدم سرمایه‌های دنیوی، کس داری و بی‌کسی، فقر و غنا همه اینجا یکسان شد.

گوش دار و بیندیش تا با زبان عطار با تو داستان دیگری سرایم:

یکی دیوانه‌ای را دید شاهی	نهاده کاسه سر، پیش راهی
به مجنون گفت با این کاسه در بر	چه سودا می‌پزی با کاسه سر؟
به شه گفتا شها اندیشه کردم	تو را با خوبستن هم پیشه کردم
ندانم کله چون من گدایی است؟	و یا خود آن چون تو پادشاهی است؟
بپیمودم به عمری روی عالم	تو را قسمت سه گز دیدم مرا هم
چه گر داری سپاه و ملک و لشکر	دو گرده تو خوری، دو من، برابر
چو تو همچون منی، چندین تک و تاز	چه خواهی کرد، از گردن بیانداز
همه گر نفکنی از گردنت کلّ	همه بر گردنت فردا شود غل
فکندی همچو سقا آب در پوست	نه آب است اینکه فردا آتشت اوست

(عطار)

د - ﴿وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾^۱؛

گم شد از شما آنچه را می‌پنداشتید.

حقایق روشن و پندارها به باد رفت، حقایق بس بزرگ و آشکار و عرفیات کوچک و ناپدید شد، بس بزرگ‌ها کوچک و بس کوچک‌ها بزرگ شدند. باری بیاید روزی که:

آنچه با مرگ برای انسان آشکار می‌شود □ / ۱۰۳

بس ببینی روی آن مردم گُشان چون زعفران
تا ببینی روی این محنت کشان چون گل انار
باش تا از صدمت صور سرافیلی شود
صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار
در تو حیوانی و روحانی و شیطانی در است
در شمار هرکه باشی آن شوی روز شمار
گلبنی کاکنون تو را هیزم نمود از جور دی
باش تا در جلوه‌اش آرد دست الطاف بهار
ای بسا غبناکت اندر حشر خواهد بود از آنک
هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار^۱

(سنایی)

باری خردمندان در روشنایی روز، اندیشه تاریکی شب کنند و در
فراخی بهار به یاد تنگی زمستان باشند، از دنیا آخرت را مشاهده می‌کنند
و در عمل ترازو را یاد می‌آورند.

«ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا، اذا نظر الناس
الی ظاهرها و اشتغلوا بآجلها اذ اشتغل الناس بعاجلها».^۲
اولیای الهی آن کسانی‌اند که در آن هنگام که مردم
چشمانشان به ظاهر دنیا دوخته شده آنان باطن دنیا را
می‌نگرند و آنگاه که مردم به ظاهر زودگذر دنیا پرداخته‌اند
آنان به آینده و باطن دیررس آن پرداخته‌اند.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

۱. دیوان سنایی، ص ۱۸۲.

ه - دیگر از وقایع بعد از مرگ پشیمانی از عدم استفاده از عمر و بسا التماس برای بازگشت است، خوبان را آن ندامت که چرا بیش تر سرمایه نیندوختم و بدان را بس غبن که در گذرگاه سریع دنیا چرا نفهمیدیم و دست خالی به اینجا آمدیم و حسرت جانسوز نسبت به ابدیت عذاب و بی‌مایگی:

﴿يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ

قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ﴾^۱.

آن روز که عذاب را دریابند، ستمکاران گویند: پروردگارا! عذاب ما را به تأخیر انداز، تا اجابت کنیم دعوت تو را و پیروی کنیم رسولان را پشیمانی و اقرار به واماندگی و پوزش بی حاصل بعد از نگرش به گذشته خویش.

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾^۲.

گویند: پروردگارا! بدبختی بر ما چیره شد و از گمراهان بودیم.

و یا التماس در آن روز که:

﴿يَعْسَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا

مُؤْمِنُونَ أَنَّىٰ لَهُمُ الذُّكْرَىٰ وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾^۳.

چون عذاب ایشان را در گرفت و آن هم عذابی بس بزرگ، گویند: پروردگارا! عذاب را از ما بردار که ما از گروندگانیم کجاست مر ایشان را اندرز، که در پیش آمد ایشان را پیامبری آشکار.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۶.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۴.

۳. سوره دخان، آیات ۱۱ - ۱۳.

مرگ، بهترین اندرزگو

«کفی بالدهر واعظا و بالموت مُفَرِّقا»^۱.

روزگار پند آموز و مرگ جدا افکنده تو را کافی است.

(حضرت محمد ﷺ)

ای عزیز! این دو صحنه همه ایام در پیش روی است، مع ذلک سحر
شیطان آن را از خاطر انسان می برد، وه که چه سحر عظیمی، به دست
خویش، عزیزان را زیر خاک پنهان کرده و دست مرحمت و محبت از سر
آنان برداشته و فردایی دیگر باز، همین دست در آغوش دنیا می افکنیم.

یافت مردی گورکن عمری دراز	سائلی گفتش که بر می گویی راز
تا چو عمری گور کندی در مغاک	چه عجائب دیده ای در زیر خاک
از عجائب گفت دیدم حسب مال	که سگ نفسم پس از هفتاد سال
گور کردن دید و خود یک دم نمرد	یک دم فرمان یک طاعت نبرد

(عطار)

هرزه درایی دنیا را به گوش جان می شنویم و آن را حکمت پنداریم.
گذشتن آن را هر شبانه روز به تماشا نشستیم، ولی آن را ساکن پنداریم.
خود را انسان ده سال پیش می انگاریم، با آنکه نه روی و نه موی سال
پیشین را داریم، دگرگونی سال و ماه را بس مشاهده کرده ایم، خزان غم

افزای باغ و ایام برگ ریزان وه که چه پند آموز است، ولی پندار ما بر آن
است که بهار روزگاران ما جاودانی است.

باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او که گر امروز نبرده است که فردا ببرد
سیلاب، کوهها را می فرساید، طوفان گاه درختان را ریشه کن می کند،
بسا کاخهای سر به فلک کشیده را زلزله با خاک یکسان کرده، دنیا نهال سر
سبز بس مه رو را به خاک افکنده، و بس شاهان پارسال را امسال به گدایی
انداخته، مگر دهر کم با تو سخن گفته، روزگار با خاموشی سخن با تو بسیار
دارد. عزیزا!

چراغ روشن جان را مکن در حصن تن پنهان
مپیچ اندر میان خرقه این یاقوت کانی را
مخسب آسوده ای برنا که اندر نوبت پیری
به حسرت یاد خواهی کرد ایام جوانی را
ز بس مدهوش افتادی تو در ویرانه گیتی
به حیلت دیو برد این گنجهای رایگانی را
دلت هرگز نمی گشت این چنین آلوده و تیره
اگر چشم تو می دانست شرط پاسبانی را
بهل صباغ گیتی را که در یک خم زند آخر
سپید و زرد و مشکین و کیبود و ارغوانی را
بزرگانی که بر شالوده جان ساختند ایوان
خریداری نکردند این سرای استخوانی را

به مهمانخانه آز و هوا جز لاشه چیزی نیست
برای لاشخواران واگذار این میهمانی را
هزاران دانه افشاندیم و یک گل زآن میان نشگفت
به شورستان تبه کردیم رنج باغبانی را
(پروین اعتصامی)

قال رسول الله ﷺ:

«كفى بالموت واعظاً و كفى بالتقى غنى و كفى بالعبادة تقلاً و
كفى بالقيامة مؤثلاً و بالله مجازياً»^۱
کافی ترین پند آموز، مرگ و کافی ترین غنا و بی نیازی،
تقوی و پرهیزکاری است. کافی ترین کار، عبادت خداوند و
کافی ترین پناهگاه، رستاخیز و کافی ترین پاداش، بخشش
خداوند است.

آنکه از مرگ دیگران پند آموخت، بار این سفر می بندد و زاد این راه به
همراه دارد و آموخته است که خداوندش فرموده:

﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲

توشه اندوزید، پس به راستی که بهترین توشه پرهیزکاری است.
مبادا تو را که در شبستان برزخ بی چراغ مانی و در وحشت سرای قبر
بی یار و یاور. بنگر که گر روزی به تفریح از شهر خود خارج شدی زاد خود
برگیری که مبادا روزی را بی زاد مانی! چگونه است که برای ابدیت خویش
با دست تهی آهنگ سفر داری؟

۱. تحف العقول؛ بحار الانوار، ج ۷۴. ۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

آدمی را در دنیا هدفی است که تیرهای مرگ همواره به سوی آن
 نشانه می‌رود، ثروتی است که مصیبت‌ها در مصادره کردن آن
 سبقت می‌گیرند، همراه هر جرعه‌ای گلوگیر شدنی است، و با هر
 لقمه استخوانی همراه است. آدمی به نعمتی هرگز دست نمی‌یابد
 مگر با فراق نعمتی دیگر، هیچ روزی از زندگانی او فرا نمی‌رسد جز
 اینکه روزی دیگر از زندگی او از دست رفت.

بنابراین ما خود یاران و یاوران مرگ و نیستی هستیم و جان در
 هدف هلاکت آدمی چگونه می‌تواند به بقا دل بندد در حالی که
 می‌یابد که گذشت ایام مقامی را بالا نبرد جز آنکه سرنگونش کرد و
 جمعی را گرد نیاورد جز آنکه آن را پراکند.^۱

بنابراین ای عزیز! تا افلاک در دسترس است بر خاک چه دل بندی،
 خاکی که برای بلعیدن تو دهان باز کرده و پنجه‌های آن برای فرسودنت
 بس توانست. چرا که تن تو از خاک بود و از آنجا بر آمد و حق دارد که طلب
 کار آن باشد و برای بلعیدن و گواردن آن موفق خواهد بود. اما جان تو با
 آسمانش پیوند است آن را چه کنی؟ همه روز از نهادش زمزمه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ
 إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾ می‌شنوی و آسمانش طلب‌کار او جان چه کارش با خاک.

جان گشاید سوی بالا بال‌ها	تن زده اندر زمین چنگال‌ها
جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای	تن ز هجر خار بن چون ناقه‌ای

(مولوی)

آنگاه که با سجده خود بر خاک تمنای تن را بر آوردی دل سوی آسمان داشته باش. تن یادآور اصل خویش است جان تو یادآور خدا باشد. تن یادآور ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾^۱. «از این خاک شما را آفریدیم و به آن بازگشت شما» است. جان شما یادآور ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ باشد. بساز، بر این خاک در شأن چند روز توقفت بر آن ولی بناکن در آسمان به شأن جاودانگی خویش، بر آن گذرگاه که در مجاورت سیلاب تند است کس بنا نتوان کرد که هوشیاران اینجا خیمه زنند.

ای جان تو مسافر مهمانسرای خاک

رخت اندر آن منه که نه ای تو سزای خاک

آنجا چو نام توست سلیمان ملک خلد

اینجا چو مور خانه مکن در سرای خاک

فرش سرایت اطلس چرخ است چون سزد

اینجا سریر قدرت تو بورای خاک

در جان تو چو آتش حرص است شعله‌ور

تن پروری به نان و به آب از برای خاک

داروی درد خود مطلب از کسی که نیست

یک تندرست در همه دارالدّوای خاک

در شیب حسرتند ز بالای قصر خود

این سروران پست شده زیر پای خاک

ای مرده دل ز آتش حرصی که در تو است

در موضعی که گور تو سازند، وای خاک

از خرمن زمانه به گاهی نمی‌رسد
آخر به جز گیاه نباشد عطای خاک
بستان عدن پر گل و ریحان برای توست
تو چون بهیمه عاشق آب و گیای خاک
جانت بسی شکنجه غم خورد و گم نشد
انس دلت ز خانه وحشت فزای خاک
عبرت بسی نمود اگر جانت روشن است
آینه مکدر عبرت نمای خاک
ای قادری که جمله عیال تواند خلق
از فرق عرش اعلی تا منتهای خاک
از بندگانت نعمت خود وا مگیر از آنک
ناورد محنت است در این تنگنای خاک

(سیف فرغانی)

ای عزیز! خرده بر من مگیر که چند شعر مرا تحویل دهی که فرمودند
«انّ بعض الشعر لحکمه» اگر بناست با حکمتت جان پرورم بگذار تا آب و
رنگ شعر بر آن زنم باشد که جانت را نور افشان کند.

«إِنَّ الْأَرْضَ تُثْنَى كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً: يَا بَنِي آدَمَ كُلُوا مَا شِئْتُمْ وَ
اشْتَهَيْتُمْ فَوَاللَّهِ لَا أَكُلَنَّ لِحُومِكُمْ وَ جِلْدِكُمْ».^۱

همانا که زمین همه روز هفتاد بار فریاد زند که: ای آدمی
زادگان! بخورید هر آنچه خواهید به خدا سوگند که عن قریب
بخورم گوشت و پوست شما را.

(حضرت محمد ﷺ)

کیفیت احتضار

﴿ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴾ * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱﴾

و بوده باشید شما سه گروه: یاران دست راست و یاران دست
چپ و سبقت گیرندگان که آنها مقربان هستند.

﴿ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۲﴾

ما را به راه راست هدایت فرما. راه همانان که نعمت
برایشان تمام کردی نه راه آنان که برایشان غضب نمودی و
راه گمراهان.

از این آیات در دو سوره واقعه و حمد چنان بر می آید که مردم در آن
سرای سه گروه اند، هرچند برای هر کس وضعی و حالی دیگر و معادی
دیگر است و همگی در ذیل یکی از این سه گروه قرار می گیرند.

آنچه را خداوند درباره این سه گروه بیان فرموده کلاً نعمات قیامت
است که ان شاء الله در محل خود توضیح دهم، اما در سوره حمد مراد آنان
که نعمت بر ایشان عطا فرموده را خداوند متنعمان را در این آیه توضیح

۱. سوره واقعه، آیات ۷ - ۱۱. ۲. سوره حمد، آیات ۵ و ۶

می فرماید تا نپنداری که این متنعمان ثروتمندان این جهانی هستند که بسا در هر نعمتی برایشان گشاده گردیده است. اینان را خداوند چنین معرفی می فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۱

آنان که اطاعت می کنند خدا و رسولش را، هم اینانند با آنان که خداوند نعمت برایشان تمام نموده از پیامبران و راستان و شهدا و نیکوکاران و بهترین دوستی را دارند در کنار هم. حال ببینم هر یک از سه گروه در هنگام احتضار به چه حالی مواجه اند.

مرگ خوبان «اصحاب یمین»

یکی از علامات عاقبت خیر آن است که آدمی ولو در طول عمر بنده نافرمانبرداری بود، سنوات آخر عمرش رو به صلاح گذارد و گذشته درد آلوده خود را جبران کند، به ویژه اگر در انجام عمل خیری مرگش فرارسد بسیار به او امیدوار باشید:

«مَنْ مَاتَ عَلَيَّ خَيْرَ عَمَلٍ فَارْجُوا لَهُ خَيْرًا».^۱ هر کس بر کار

خیر و خوبی که انجام داده بمیرد، بر او امید خیر داشته باشید.

(حضرت محمد ﷺ)

باری هم اینانند که مرگ برایشان آغاز رهایی از دنیای پر از غرور و زندان درد آلود است.

«موت الا برار راحة لانفسهم».^۲ مرگ نیکان راحتی است

برای ایشان. (حضرت علی علیه السلام)

باری هر آنگاه در شک افتادی که تو را در هنگام مرگ چه حالت روی نماید. دمی بنشین و بر برنامه کار خود در هر شبانه روز بنگر که تو را جهانی است جاودانه و عالمی زود گذر، برای آن جاودانه چه چیز پیش فرستادی و برای تمهید این گذران سریع چه می کنی؟ اگر بینی که این عاجل فریبا آن گونه‌ات مشغول داشته که آن گوهر جاودانه را فراموش

۱. کنز العمال، ج ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۹.

کردی امیدی بر عاقبت خویش نداشته باش.

مردی به ابوذر نوشت: ما چرا مرگ را دوست نداریم و از آن
هراسناکیم. ابوذر فرمود: شما دین و آخرت را ویران ساختید و عمر
را به آبادی دنیا پرداختید. روشن است که هر آن کس از آبادی به
خرابی رود ناراحت باشد.^۱

خوش بر آنان که در دنیایی که غافلان آباد کردند به سر بردند ولی در
همان دنیا به آبادی سرای آخرت پرداختند اگر همه را عشق سرای دیگر
بود، دنیا چنین آبادان نمی شد.

در آبادانی دنیا رنج و زحمت به دوش اغنیا بود، اما بهره آن متقین
بردند باش تا این نکته را از زبان مولوی بشنوی.

شبهوت دنیا مثال گلخن است	که از آن حمام تقوی روشن است
لیک قسم متقی زین تون صفاست	زانکه در گرمابه است و در نقا است
اغنیا ماننده سرگین کشان	بهر آتش کردن گرمابه دان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا	تا بود گرمابه گرم و با نوا
ترک این تون گیر و در گرمابه ران	ترک تون را عین آن گرمابه دان
هر که در تون است او چون خادم است	مر ورا که صابر است و حازم است
هر که در حمام شد سیمای او	هست پیدا بر رخ زیبای او
تونیان را نیز سیما آشکار	از لباس و از دخان و از غبار
گر به تون انباز خواهی بود تو	زین زیان هرگز نبینی سود تو ^۲

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵.

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸.

باغ‌ها و سبزه زارها، قنات‌ها و چاه‌ها را همه ثروتمندان ایجاد کردند، اما برای سودآوری دنیایشان و تنها متقین بودند که به شکرانه در تمتع نعمات پرداخته و در سایه درختان و سبزه زارها به یاد حق نشستند. دنیایی در آرامش و سرور ایشان را بود و حیاتی با دغدغه و رنج و ترس از زوال آنان را. باش تا از موضوع دور نماییم که مرگ برای اینان جدایی از محصولات رنج دست آورد عمرشان و برای آنان گذشتن از کوچه باغ‌های بهشت و ورود به بهارستان جنت است و باغ چه ماند به کوچه باغ‌های باغ؛ حال چه اندیشی حال آن کس را که در کوچه باغ‌ها بوی عطر گل‌هایش سرمست دارد، چون در باغ راگشایند او را چه حال بود؟

چون کسی بمیرد، جایگاه او را روز و شب بر وی عرضه دارند، گر بهشتی باشد جایگاه خویش را ببیند و اگر دوزخی باشد جایگاه خویش را بر وی عرضه دارد و این دید در برزخ ادامه یابد تا قیامت»^۱.

(حضرت محمد ﷺ)

گویی آن کس که سال‌ها رنج کشید تا مصالح ساختمانی را فراهم آورد و هر روز هرچه به چنگ می‌آورد برای مهندسی امین می‌فرستاد، و آن مهندس مصالح را یکی بعد از دیگری به کار می‌گرفت، باغبانی بود که مرغوب‌ترین نهال‌ها و بهترین بذر گل‌ها را یکی بعد از دیگری به اومی سپرد تا در زمین گلزارش نشاند، حال ساختمان منزل آماده و بهارستان باغش فرارسید در حال احتضار این بنده را جایگاه مجلل نشان دهند.

در شب معراج، جبرائیل بهشت را به حضرت بنمود، آنجا که حضرت سرمست زیبایی‌ها و جمال‌ها بود، فرشته وحی عرض کرد: اما جایگاه تو برتر از اینهاست، آنچه دیدی منازل امم پیشین بود، تا این چاوش او را به باغ استان اهل توحید رسانید، وه که چه باغ استان‌ها و تاکستان و گلزارها، در آنجا حضرت با کاخی نیم تمام رسید که گروهی از فرشتگان در کار کاخ به مصاحبه پرداخته بودند، همگی به احترام رسول الله از جای خاستند و سلام عرضه داشتند. حضرت فرمودند: به من گفته‌اند که این بناها از آن امت من است چرا نیم تمام است؟

فرشتگان عرض کردند: یا رسول الله! صاحب این بنا هنوز در دنیاست آنچه از مصالح فرستاده ما در بنا به کار گرفته‌ایم و در انتظار مابقی هستیم. در این ضمن مقدار آجر طلا و آجر نقره از آسمان در کنار بنا ریخته شد و فرشتگان برخاستند و آنها را در ساختمان به کار گرفتند و به رسول الله ﷺ عرضه داشتند که: دیدی آقا، این بنده هم اکنون در دنیا به فلان و فلان ذکر پرداخته که باز تابش به ما رسیده است.

بنابراین بنگر که کوشش تو برای اکتساب سرای جاودانی بیش است یا مهمانسرای یک شبه.

خوشبخت آنکه از کیفر خداوند ترسید، پس ایمن گردید و به بهشت و پادشاه‌های آن دل بست و نیکوکاری پیشه کرد و شوق بهشت در دلش جای گرفت.^۱ (حضرت علی ع)

بنابراین برای کسی که در حال احتضار است هرچه توانید از خدا گوئید و به او امید دهید، اینجا دیگر جای انذار و ترسانیدن نیست به ویژه مرتّب شهادتین را به او تلقین نمایید که حضرت رسول ﷺ فرمودند:

به مردگان خود شهادتین را تلقین کنید، زیرا آخرین سخن هر کس

لا اله الا الله باشد وارد بهشت می شود

طبعاً کار اضلال شیطان در این وقت حساس بسیار نافذ است. مبادا درد و رنج احتضار برای متوفی یاری دهد شیطان را برای بدبین شدن با پروردگار. یا تعلقات دنیا جان را به گونه‌ای زمین گیر کند که به جای آنکه روی دل آن سوی دارد، مال و منال و خاندانش دلبرانی باشند که به سادگی نتواند دل از آنها بر کند. اما اگر محتضر بنده‌ای صالح باشد خداوندش آن گونه یاری دهد که فریب این دلبران بر او آشکار گردد و دلبر حقیقی بر جان او رخ نماید؛ خداوند فرماید:

در هیچ چیز تردد ندارم به مانند تردد داشتن در قبض روح بنده مؤمنم، او مرگ را زشت دارد و من ناراحتی او را، به ناچار چون مرگش فرا رسد دو نسیم پویا بر جان او از بهشت بوزانم یکی بخشنده و دیگری از یاد برنده، بخشنده‌اش از مال و دلبران چشم پوشی کند و همه را به دیگران بخشد و فراموشی دهنده‌اش کل کار دنیا را از یاد او برد و آنچه در پیشگاه خداوند انتظار او را می‌کشد برگزیند.^۱

در دعای عرفه حضرت ابا عبدالله علیه السلام می‌خوانی:

۱. بحار، ج ۶، امام زین العابدین علیه السلام.

پروردگارا! هم تو بودی که محبت اغیار را از دل دوستانت راندی، تا بدانجا که جز با تو عشق نورزیدند. چه یافت آنکه تورا گم کرد؟ و چه گم کرد آنکه تورا یافت؟ برستی که ناامید ماند آنکه جز با تو دل بست.»

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

امروز است که بنده مؤمن می‌باید که روزی واقعی و حقیقی او در عمر چه بود؟ آن روزی‌ها و رزق‌های جاودانه که گنجینه‌های آن را با خود اینجا آورده. نیست غیر از نور آدم را خورش از جز آن جان را نیابی پرورش زین خورش‌ها اندک اندک دل بئر کاین خوراک خر بود نی آن حُرّ تا خوراک اصل را قابل شوی لقمه‌های نور را آکل شوی گر خوری یک لقمه از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان تنور^۱

(مولوی)

«یا داود! ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین، و جَبی للمشتاقین و انا خاصّة للمحبین».^۲ ای داود! یادم از آن یاد کنندگان و بهشتم ویژه بندگان فرمانبردار و محبتم برای مشتاقانم اما خودم خاص عاشقانم هستم.

باری آنان که در دنیا خدا را برگزیدند و جز او را در حرمسرای دل راه ندادند، گر گوشه چشمی نسبت به کسان و مال دنیا داشتند، چون درهای ملکوت بر جانیشان گشوده شد همه را از یاد بردند، بر این حدیث بنگر:

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۵۵.

۲. حدیث قدسی، بحار، ج ۱۴.

چون اجل بنده مؤمن فرا رسد از ناحیه حضرت پروردگارش
نسیمی بر وزد که چون بر جان او رسد تمام کسان خود را از یاد برد
و نسیمی دیگر که آن گونه‌اش بنوازد که تمام تعلقات دنیوی را فرو
نهد تا آنچه برای او در نزد خداست اختیار نماید.^۱

بنده مؤمن را چون چشم از دنیا بسته شد و ملکوت را به تماشا نشست
او را ملاقاتی با فرشتگان است، وی را خطاب کنند که:

الا ای جان پاک! که در تنی پاک جای داشتی! تو را مژده باد به آسایش
و دیدار ریاحین و پروردگار مهربانت، سپس او را به آسانی برتر
هدایت کنند و در بر او بگشایند، گروهی دیگر از ملکوتیان گویند:
این روح از آن کیست؟ چون او را شناسند گویند: به درون آی که
روحي پسنیده‌ای و تو را مژده باد ملاقات پروردگاری که با تو خشمی
ندارد او را با جلالت و عزت همی برند تا وی را به منزل رسانند.^۲

ای عزیز! دست ربوبی حضرت ربّ نه تنها در شکم مادر با تو در کار بود
بلکه لحظه لحظه در زندگانی تو برای پرورش در کار است، با هر ضربان
قلب، با انبساط ریهات، با هضم غذایت، می‌یابی که تو با این کارخانه‌ها
لحظه‌ای مداخلت نداری، وقتی این معرفت برایت حاصل آمد، مصائب و
کمبودها هرگز تو را به اندوه نکشاند چه دانی، که ربّ تو پروردگار رحیم و
حکیم است و جز سر مهر با تو ندارد و این مهر تا لقای او با تو در کار است.
«آدمی زاد دو چیز را نمی‌پسندد و دوست ندارد، مرگ را دوست

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲.

۱. بحار، ج ۶، ص ۱۵۳.

ندارد در حالی که مرگ برای بنده مؤمن آسایش است و مال اندک را دوست ندارد، در صورتی که مال اندک برای او مصونیت و آسایش است و حساب را آسان نماید.^۱ (حضرت محمد ﷺ)

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسنداست

الهی منعمم گردان به درویشی و خرسندی
(حافظ)

«الموتُ ریحانة المؤمن». ^۲ مرگ، دسته گلی است برای بنده مؤمن.
(حضرت محمد ﷺ)

خوب دانی که روزگاری در جهان نبودی و خود در کار هستی خویش هیچ دخالتی نداشتی. تو را به این آزمایشگاه آوردند و امروز در کار آزمونی و نیز دانی که تو را روزی از این آزمایش باز دارند و ورقه آزمون را از تو ستانند و بار دیگر برای گزینش جای و مقام حیاتت دهند آن هم حیاتی سرمدی. «کما تعیشون، تموتون، و کما تموتون تبعثون». ^۳ آن گونه که زندگی می کنید، می میرید و آن گونه که مردید، بار دگر زنده می شوید.

(حضرت محمد ﷺ)

به این ترتیب تصور ننمایید که در هنگام مرگ کسی ماهیت و اعتقادات او دگرگون شود، بسیاری را دیده‌اید که تا دم آخر در بند دنیا بودند. روزی برای تلقین ایمان به محتضری خوانده شدم. نشستم و بسی از خدا و غفران و رحمت او گفتم، شهادتین را بر زبانش آوردم، از رجوع و

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

۱. بحار، ج ۶، ص ۱۲۸.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۴۵.

برزخ و لقاء پروردگارش، کمی سکوت کردم تا خودش از اندرون جاننش کلامی بر زبان آرد. اینجا بود که گفت: فلان مستأجر مال الاجاره اش را در این ماه پرداخته و این مال الاجاره مبلغی بس مختصر بود. آه و افسوس بر این عمر گرنامه‌یه که روزش در تکاپوی دنیا و شامش در گفتگوی دنیا و مرگش در حسرت دنیا گذشت.

این جهان بر مثال مرداری است	کرکسان دور او هزار هزار
این مر آن را همی زند مخلب	وان مر این را همی زند منقار
آخر الامر بگذرند همه	وز همه باز ماند این مردار

(سنایی)

﴿كَمْ تَرَكَوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عَيْونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ﴾^۱.
چه بسا ترک کردند باغ‌ها و چشمه زارها و کشتزارها و
مقامات بالا را.

این عجوزه دلربا را چون دانی تو را رها کند، سعی کن تو پیش از او
رهایش کنی، بابی وفا، وفاداری غبن است.

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
بسا بنده مؤمن دنیا را با صد رنج و ملال پشت سر نهاده، روزهای پایان
عمرش را سپری می‌کند اما می‌نگرد که هر چند ایام گذشته با صد رنج و
درد و ناکامی همراه بود، ولی آنچه در بحر عدم افتاد گوهر و سنگریزه اش
یکسان است. شکر که بر مظلّمه‌ای دامنش آلوده نیست، چنین بنده در

حال احتضار چون درهای ملکوت بر او گشوده گردد، همه رنج‌ها به گنج‌ها تبدیل گردد و همه ناکامی‌ها به کام‌ها.

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پلی است برای مؤمن جهت وصول به بهشت و پلی است برای کافر برای ورود به جهنم و همی دانسید که من نه دروغ گفته‌ام و نه از دروغ خبر آورده‌ام.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

مؤمن را خداوند در همین دار الغرور با چهار مصیبت و یابیماری از گناه پاک می‌کند تا بدانجا که چون چشم از جهان بر بست و بر ملکوت چشم‌گشاد جز قرب به سرایی که مطلقاً تجلی رحمت و جمال است، چیزی را نبیند.

«الموت كفارة ذنب كل مؤمن».^۲

مرگ، کفاره گناه هر مؤمنی است.

روزی از جناب رسول الله ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! کیفیت ملاقات

فرشته مرگ با بنده مومن چگونه است؟ حضرت فرمود:

فرشته مرگ به هنگام مرگ مؤمن چون بنده ذلیلی در پیشگاه مولایش می‌ایستد و نزدیک مؤمن نمی‌گردد جز نخست با او سلام گوید و قبل از قبض روح او را مژده بهشت دهد.^۳

اینجاست که مؤمن با جمالی آن گونه از فرشته مرگ مواجه است که در طول عمر ندیده و آرزو دارد که دست در دست او گذارد و جان در قدم او فشانند. حضرت ابراهیم علیه السلام در زمان حیات، روزی عزرائیل را ملاقات نمود.

۱. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۵. ۲. ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. بحار، ج ۶، ص ۱۶۷.

پرسید: همیشه قیافه تو این گونه است؟ عزرائیل گفت: قیافه من در قبض روح به گونه عمل طرف است. حضرت پرسید: قیافه خود را در هنگام قبض روح خوبان به من بنمای. عزرائیل گفت: ای خلیل الله! تو را تاب آن نیست. با اصرار حضرت، عزرائیل از مجلس خارج شد و با آن قیافه که خوبان را قبض روح می‌کند از در آمد. حضرت جمالی دید که از جاذبه آن از خود بیخود شد و چون به حال خویش بازگشت گفت: ای عزرائیل! اگر همه عمر آدمی در رنج عبادت و بندگی خدا به سر برد، و پس از مرگ بهشتی هم در کار نباشد، پاداشش دیدار همین جمال بسنده است.^۱

بس جور کشیدیم در این ره که بریدیم	المننته لله که به مقصود رسیدیم
طی شد الم فرقت و برخاست غم دل	با دوست نشستیم و می وصل چشیدیم
از علم، به عین آمد و از گوش به آغوش	دیدیم عیان آنچه به گفتار شنیدیم
تا صاف شود عیش ز آرایش عصیان	با دوست یکی گشته، سر مرگ بریدیم
با پای برفتند حریفان ره جنت	ما با پر عرفان به ره دوست پریدیم
بر وحدت حق فاش و نهان داده شهادت	تا ساغری از باده توحید چشیدیم
عرفان ولی را ز ره وحی گرفتیم	فرمان نبی را به دل و جان گرویدیم ^۲

(فیض کاشانی)

چگونه است روزی که به باغی دعوت دارید دلگشا در کنار دوستان و بستگان از شب آن روز در انتظار گذشت ساعات و دقایقی هستند؛ برای بندگان متقی که جانشان را یقین منور کرده انتظار مرگ چنین است، و

۱. بحار، ج ۶، ص ۱۴۳.

۲. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۰۰۲.

هرگز از ملاقات آن اکراه ندارند، آنکه خدا را دوست دارد، ملاقات دوست بر او بسیار گواراست.

به حضرت امیرالمؤمنین عرض کردند: آمادگی برای مرگ چگونه است؟ فرمود: ادای واجبات و پرهیز کردن از محرمات و شمول به کارهای پسندیده و مکارم در همه جوانب، سپس باک نداشتن از اینکه خود به استقبال مرگ رود یا مرگ به سراغ وی آید. به خدا قسم پسر ابوطالب باک از آن ندارد که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ وی آید.^۱

مژده وصل تو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
(حافظ)

افسوس که ما آن قدر در عوالم دنیا غرقه‌ایم و بدان عشق می‌بازیم که از گذرگاه دنیا غافلیم، با آنکه ما را مادام می‌برند مع ذلک تصور می‌کنیم ایستاده‌ایم. ای عزیز! تونه با سال و ماه که با شب و روز و حتی با ساعات و دقایق هم سفری، آنی فرصت توقف با تو نداده‌اند.

با زبان عقربک می‌گفت عمر می‌روم بشنو صدای پای من
نه چنین است که آرزوها و آمال مرا آن گونه به خود مشغول داشته که حتی در پیری به شوهر دادن و ازدواج نوه‌های خود چشم دوخته و برای جشن آنها برنامه ریزی می‌کنیم و چه بسا روز دیگر در گوری تنگ خفته باشیم.

مرگ خوبان «اصحاب یمن» □ / ۱۲۵

چون دوستی خداوند و سعادت شامل حال باشد، مرگ نصب العین گردد و آرزوها پشت سر افتد، و چون دوستی شیطان و شقاوت نصیب باشد، آرزوها نصب العین و یاد مرگ پشت سر افتد.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

راوی گوید: روز جمعه‌ای بود که در خدمت امام رضا علیه السلام از نماز باز می‌گشتیم. روزی گرم بود و عرق و غبار چهره امام را پوشانیده بود، دیدم امام را که دست بر آسمان بلند کرده و با خدای خویش چنین زمزمه داشت: بارالها! اگر فرج من از آنچه هم اکنون در آن هستم در مرگ من می‌باشد، در همین ساعت آن را بر من ارزانی دار. امام مادام چهره‌ای غم آلود داشت تا روزی که به حق پیوست.^۲

پس می‌بینی که اینان نه تنها مرگ را فراموش نمی‌کنند بلکه مادام در پذیرایی از آن آغوش باز کرده‌اند، که اینجا دار فراق و آنجا سرای وصال است.

وصال او ز عمر جاودان به خداوند! مرا آن ده که آن به
به داغ بندگی مردن بر این در به جان او که از ملک جهان به
دلا دائم گدای کوی او باش به حکم آنکه دولت جاودان به

(حافظ)

روز عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام یاران را دلداری می‌داد که: ای کریم زادگان! صبر پیشه سازید که مرگ پلی بیش نیست که از آن عبور می‌کنید، از غم‌ها و گرفتاری‌های این سرای رهایی یافته و به بهشتی

۱. وسائل الشیعه، کتاب طهارت، ص ۶۵۳.

۲. وسائل، ج ۱، ص ۶۵۵.

وسیع و نعماتی جاودانه روی می آورید. کدام یک از شمارهایی از زندان و ورود به کاخی مجلل را ناخوش دارد؟ همانا جدم رسول الله ﷺ بر من این حدیث را خواند که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است.^۱

از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پرسیدند: مرگی که مردم آن را نشناخته‌اند چیست؟ فرمود: مرگ چون بر مؤمن رسد بزرگ‌ترین شادی او باشد که از خانه رنج و الم به نعمات جاودانی و سرای خلد روی آورده است و چون بر کافر رسد بزرگ‌ترین رنج و الم باشد، چون از بهشت راحتی دنیا به دوزخ و عذاب جاودانی روی آورده است.^۲

از حضرت علی بن الحسن علیهما السلام پرسیدند: موت چگونه است؟ فرمود: برای بنده مؤمن همچون بر کندن لباسی ژنده و کهنه و کثیف و گشایش گل‌های سنگین از بدن و پوشیدن جامه‌های فاخر و عطر و راکب شدن بر راهوارترین مرکوب‌ها و ورود به مأنوس‌ترین منزل هاست.^۳

ای عزیز! گلزار بهشت از درون جان مؤمن روید و آتش جهنم از نهاد دل کافر.

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴

بهشت با جان پرهیزکاران بس نزدیک است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۵

جهنم احاطه بر جان کافران دارد.

هر دو مربوط به همین سرای است. اینجا بهشت بالقوه، با جان خود

۱. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۵ . ۲. بحار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۳. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۴ . ۴. سورة شعرا، آیه ۹۰.

۵. سورة عنكبوت، آیه ۵۴.

مؤمن است نه به او نزدیک و جهنم انفجار درون کافر اینجا بنده مؤمن از درون قلبش بوی خدا را استشمام می‌کند، و آنجا بر سراپرده گلزار وصل نشسته است. اگر اینجا انس با یاد خداوند رامش آفرین جانت هست، بنگر که تو را در منزلگاه وصال چه طرب است!؟

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۱. هیچ احدی نداند آنچه را پنهان داشتیم نعماتی

که باعث نور چشمان شماست پاداشی بدانچه کردید.

سوی شهر از باغ شاخی آورند باغ و بستان را کجا آنجا برند

خاصه باغی کان فلک یک برگ اوست بلکه آن مغز است این عالم چو پوست

بر نمی‌داری سوی آن باغ گام بوی افزون جوی و کن دفع زکام

تا که آن بو جاذب جانت شود تا که آن بو نور چشمانت شود

تا که آن بو سوی بستانت کشد وا نماید مر ترا راه رشد

چشم نایبات را بینا کند سینهات را سینه سینا کند^۲

در تفسیر آیه ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾^۳. «هنگامی که جان به گلو

رسید» حضرت امام رضا می‌فرماید: آنگاه که نفس به حنجره رسد

جایگاهش را در بهشت به او نشان دهند. تمنا کند که این منزل عالی را به

کسان من هم نشان دهید تا بر مفارقت من شکیبا باشند و او را گویند: به

این آرزو راهی نیست.^۴

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۳۲۳۰.

۴. تفسیر صافی.

۱. سوره سجده، آیه ۱۷

۳. سوره واقعه، آیه ۸۳

دیدار ائمه و رسول الله ﷺ

چون تمام مواهب عالم وجود از تجلیات تجلی آغازین، یعنی نور سرمدی حضرت محمد ﷺ هست، طبعاً بازگشت ارواح به مقام رجوع به طرف حضرت باری تعالی را از این گذرگاه است. چون اول او بود، ناچار بازگشت به سوی اسم آخر اوست. یا به گونه دیگر بشنو، چون باسط او بود وقتی خواست آن را بر چیند، ذات بسیط به سوی قابض مراجعه دارد، بس دانستی که یحی و یمیت یک ذات است، آنکه از اعلی علیین به سوی اسفل السافلین هبوط کرد در مسیر عروجش به منازل اعلی ناچار گذرگاهش خواهد بود و آن منازل ارواح ائمه و رسول الله ﷺ است و این برای همه یکسان است، اما برخورد آنها با همه یکسان نیست. دو چشم حضرت ابا عبدالله ع گاه دیدگاهش حضرت ابوالفضل ع بود و گاه همین دیده شمر را می‌نگریست.

حال که این معنی را دانستی بدان که رجوع به حضرت مُمیت برای مؤمن رجوع به حضرت رحیم است و در این راه رجوع به رحمت‌های واسعه حق در همین عالم سفلی را ناچار است و رجوع کافر و منافق بر حضرت قهار و شدید العقاب است که باز همین حضرات را ملاقات می‌کند اما با آن برخورد که حضرت امیرالمؤمنین در جنگ با کفار داشت. حال به چند حدیث در این موضوع بنگر:

سدر صیرفی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! فدایت شوم. آیا مؤمن قبض روح خود را دوست ندارد؟ فرمودند: به خدا سوگند آنگاه که فرشته مرگ برای گرفتن جاننش آمد مؤمن ناله کند، فرشته به او گوید: ای دوست خدا! ناله مکن که قسم بدان خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید من از پدر برای تو مهربان‌ترم، چشم را بگشای بنگر جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و فرزندانشان علیهم السلام، چهره‌های این حضرات برای او ممثل شوند. پس مؤمن چشم بگشاید و نظر کند، چون قلبش را این دیدار رامش بخشید، از جانب پروردگار به او ندا رسد که ای جان آرمیده! به سوی پروردگارت بازگرد و در زمره بندگانم در آی، پس در این هنگام هیچ چیز برای مؤمن محبوب‌تر از جدایی روح از قالبش نیست.^۱

ای عزیز! در دنیا چند آرزوی زیارت قبر ایشان را داشتی؟ و چون به آرامگاه آنها مشرف می‌شدی چگونه سفره دل را می‌گشودی؟ همرازی مهربان یافته بودی، دردها را، نیازها را و رازها را همه در میان می‌نهادی ولی در این لحظه گمان ندارم دردی در دلت ماند تا شفایی طلبی و نیازی که آن را درخواست کنی. بدین تمنایم شبی یاد افتاد و این ترانه از جان بر لب:

۱. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۶۱.

زخم پیکانش به دل تا پرّ سوفارم نشست
وقت جان دادن فرود آمد به درمانم نشست
گفت بس دیر آمدم گفتم چه باک ای سرو ناز
عمر اگر شد، جان در آمد، جان جانانم نشست
مسندی جز چشم ما را لایق جانان نبود
اندر این ویرانه شد بر سیل و بارانم نشست
عمری از آشفتگی چون زلفش اندر پیچ و تاب
دید آن آشفتگی‌ها پس به سامانم نشست
تا در آید خون دل پالودم از چشمان خویش
سیل خوناب از دو دیده تا به دامانم نشست
عمر رفت و جان سر آمد، رنج‌ها پایان رسید
یار عمرم، یار جانم یار یارانم نشست
ظلمت شب‌های تار و فرقت جانان گذشت
بر غروب زندگانی ماه تابانم نشست
گریه‌ها کردم کزین فرقت به جان کارم رسید
خنده زد بر گریه‌ها و عذر خواهانم نشست
پرتوی بودیم و شد، ماندیم چون خالی ز دوست
جلوه ذاتش در آمد در دل و جانم نشست

(مؤلف)

ابان بن عثمان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

دیدار ائمه و رسول الله □ / ۱۳۱

چون نفس آدمی به سینه رسد همی بیند. عرض کردم: چه می بیند؟
فرمود: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که حضرت به او می فرماید: من رسول
خداوندم تو را مژده باد. آنگاه امیرالمؤمنین عَلِيٌّ را می بیند که به او
فرماید: من علی عَلِيٌّ هستم آنکه مرا دوست می داشتی امروز من به
یاری تو آمده ام.

«حرام علی روح أن تفارق جَسَدَهَا حتی تری مُحَمَّدًا و عَلِيًّا و
حَسَنًا و حُسَيْنًا بِحَيْثُ تَقَرَّ عَيْنَهَا».^۱
حرام است بر روحی که از جسدی جدا شود تا آنکه حضرات
محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی و حسن و حسین عَلِيٌّ را دیدار نکند و
چشمش بدان ها روشن نشود.

(امام باقر عَلِيٌّ)

از حضرت امام صادق عَلِيٌّ پرسیده شد: چرا بعضی اوقات در هنگام نزع
از چشمان مؤمن اشک می ریزد؟ فرمود: «در آن هنگام که چشمش بر
رسول اکرم می افتد، شادمان می شود و این اشک شادی است».^۲
«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا رَأَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عَلِيًّا عَلِيٌّ
حَيْثُ تَقَرَّ عَيْنُهُ و لَا شَرَكُ يَمُوتُ إِلَّا رَاهَا حَيْثُ يُسُوِّد».^۳

نیست هیچ مؤمنی جز که به هنگام احتضار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و
حضرت علی عَلِيٌّ را دیدار می کند و چشمش بدان ها روشن

۲. همان، ص ۱۹۲.

۱. بحار، ج ۶، ص ۱۹۱.

۳. همان، ج ۷۹، ص ۱۷۴.

می‌گردد و هیچ مشرکی هم نباشد جز اینکه آن دوبرگوار را
به گونه‌ای ببند که ناراحت شود.

(امام صادق علیه السلام)

به راستی که هرچند محتضر در رنج جدایی از کالبد خویش است،
کالبدی که سال‌های دراز ابزار زندگانی او بود و با همگی انس داشت و در
این دقایق فراق چون چشمش به محبوب‌هایی افتد که در همین
سال‌های عمر نور چشمش دیدار آنها بود و دلش در تسخیر آنها، چشمش
اشک ریز مصائبشان و پاهایش رهگذر آرامگاهشان، لب‌هایش بوسه‌گاه
قبورشان بود، دیگر کجا غم در دل آنها راه یابد.

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چو تو بیایی

پرده انداز که بیگانه خود این روی نبیند

تو بزرگی و در آینه کوچک ننمایی

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن

تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی^۱

(سعدی)

استماع‌های ملکوتی

وه که چه مزده‌ها بندگان خدا راست، دانی که بزرگان در هر کشوری که در آیند هم شأن آنها به استقبال آنها آید، پادشاه را شاه و وزیر را وزیر. گاه این استقبال‌ها با پیامی همراه است. اینجا چه فرح و شادمانی بنده مؤمن راست که این پیام شنود:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱.

درود بر شما بدانجا در عمر شکیبایی گردید. چه خوب است این سرای پایانی شما را.

این سلامی است از حضرت دوست که غایت آرزوی مؤمن هم اوست، و اینجا پایانه سفر چون مؤمن بعد از عمری فراق این پیام از یار مهربان شنود زبان حالش این است:

خوش آن دم کز درم ای جان در آیی	در این غمخانه هجران در آیی
شب تاریک هجران را کنی روز	چو خورشید ای مه تابان در آیی
به بالین غریب دردمندی	دمی ای مایه درمان در آیی
سر افتاده‌ای بر داری از خاک	کنی لطف از در احسان در آیی
به پایت جان بر افشانم ز شادی	گرم در کلبه احزان در آیی
به چشمم در نیاید هر دو عالم	گرم در دیده‌گریان در آیی ^۲

بازت فرشته از جانب دوست سلامی رساند:

۱. سوره رعد، آیه ۲۴.

۲. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۵۷.

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^۱

درودی و گفتاری از جانب پروردگار مهربان.

حال، بنده از شرمندگی کجا تواند سر بر گیرد، گذشته‌ای را به یاد می‌آورد که از گندابی سرش را برداشتند قائم و سمیع و بصیر و ناطقش فرمودند، چون در طول حیات سر خاکیش را از خاک برداشت و به افلاک نگریست خالق و رب و رزاقش را از یاد نبرد آوردندش تا بدین جا رسانیدند، از دانه خردلی کمتر بود، دست ربوبیت حضرت هستی آرای به بالیدنش گرفت صد شاخه و هزار جوانه زد زان پس از مرداب زمینش برگرفت و به جنت سرای وصالش منتقل کردند. حال جا دارد که به شکرانه این سرنوشت با خود زمزمه دارد که:

در عشق دوست ای دل شیدا چگونه‌ای؟ ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟
یاد آور ای عدم ز نهانخانه قدم پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟
در بحر بی‌کنار، کنارم کشید و گفت بی‌ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟
من جلوه ناموده تو از خویش می‌شدی امروز غرق بحر تجلی چگونه‌ای؟
جمعی به ساحل از کشش ما در اضطراب ای غرق بحر عاطفت ما چگونه‌ای؟^۲
به یاد آورد روزگارانی را که چگونه دعوت اولیای خدا را در ایام حیات
لبیک گفت و خداوندش از عالم ظلمات به روشن‌گاه حیات ره برد و
امروزش بدین منزل رسانید:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

۱. سوره یس، آیه ۵۸.

۲. دیوان فیض، کاشانی، ج ۲، ص ۱۱۹۶.

التَّوْرِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿١﴾. ^۱ هم اوست که درود فرستند بر شما و فرشتگان تا به در آرند شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی‌ها و خداوند به گروندگان بس مهربان است. روزگارانی را به یاد آورند که در ایام عمر به امید تجارتي سودمند با نماز و دعای خود نیاز را در میان می‌گذاشتند از سرمایه‌های خود در راه خدا می‌بخشیدند و امروز که سرمایه‌های به کار رفته را سود می‌بینند، سودی که یک رقم آن صدها گهر ببار آورده به شکرانه نشینند و به عینه می‌نگرند که همه وعده‌ها به انجام رسیده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ﴾. ^۲ هم آنان که می‌خوانند کتاب خدا را و بر پای داشتند نماز را و از آنچه به ایشان روزی دادیم آشکار و پنهان بخشیدند، امید بر بازرگانی دارند که بس سودمند افتد و هرگز سرمایه تباه نشود.

به یاد آرند که برای ایشان راست آمد وعده خداوند آنجا که فرمود:
﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾. ^۳ بشارت باد مؤمنین را که از ناحیه خداوند فضلی عظیم برای ایشان است. این بود مختصری از شرح بازگشت خوبان به سوی پروردگارشان تا ساعتی به مقایسه سرنوشت خوبان و بدان نشینی، بنگر تا بدان را در بازگشت چه‌ها روی خواهد نمود.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۱. سوره احزاب، آیه ۴۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۷.

شرح بازگشت بدان به سوی پروردگارشان (اصحاب مشمه)

عزیز عمر چنان مگذران که آخر کار چو آفتاب تو ناگاه زیر میخ آید
هر آنکه بشنود احوال تو در آن ساعت به خیر بر تو دعا گفتنش دریغ آید
ره به پایان رسیده، کشتزار عمر را آفت سوخته، عمر به باد رفته، راهی
دراز در پیش و مرکب از پای در آمده.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟

(حافظ)

سرنوشتی بس هولناک در پیش، دست از دستاویزها منقطع، کسان و
یاوران پشت کرده پشتیبان‌ها فرو ریخته و راهی مجهول و ناشناخته،
تاریک و ترسناک رو به رو. اجازه فرما تا از قول خداوند این حال را بر تو
تجسم فرمایم که همه را پناه از این گونه سرنوشت با اوست:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ
مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱

و یا ظلماتی را ماند در دریایی ژرفناک که می پوشاند پیشگاه

انسان را موجی سهمگین و فرازش موجی دیگر تیرگی‌ها
یکسان نیستند، بعضی فوق بعضی باشند تا بدانجا که اگر
دست خود را به پیشگاه گیری آن را بینی هر آن کس که
خداوند او را نوری نداد، دیگرش هرگز نوری نباشد.

و که این تجسم، موی بر بدن راست نماید و قلب به تپش اندازد و
اشک از دیده جاری سازد. تجسم آن ضرری ندارد، لجه دریا عمیق‌ترین
نقطه آن است، آن هم دریایی موج و طوفانی که در پیشگاهت امواجی کوه
پیکر را یکی دیگری را دنبال، شب هنگام، نه شبی که اگر بر آسمان نگری،
چشمک زدن ستاره‌ای تسکین، تورا باشد چه نور ولو نور بی مقدار ستاره‌ای،
اما اینجا شبی است که آسمان را ابر فرا گرفته، و دریا نشین از نور ستاره‌ای
محروم است، دیده‌اید که در هر سقوط آدمی دستش را سپر صورت قرار
می‌دهد، اما اینجا این شب زده هولناک حتی دست‌هایش را هم گم کرده،
اینجا نکته‌ای را خداوند می‌افزاید و آن اینکه نور آن طرف را از اینجا باید
اندوخت، آنکه اینجا نوری نیندوخت دیگرش هرگز نوری نباشد.
ظلمت زده‌ای است که به گدایی نور نشیند، ولی نورانیان شب افروز نور
شمعی هم به ایشان نبخشند.

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
لَلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ

فَالْتَمِسُوا نُورًا ﴿۱﴾

روزی که بینی مردان و زنان مؤمن را آنگاه که می‌شتابد نورشان در برابرشان، بشارت باد شما را امروز باغ‌های سرسبزی که نهرها در آن جاری است، جاودانید در آنجا. این است رستگاری بس بزرگ. روزی که گویند مردان و زنان منافق به گروندگان کمی صبر کنید تا از این نور دل آرای شما پرتوی برگیریم، گفته شود اگر نوری می‌خواهید باز گردید پشت سرتان - دنیا - آنجا نوراندوزید.

در همین سوره مبارک نور برای اینان خداوند تشبیه دیگری دارد. روی از خدا تابان، تشنه‌ای را مانند که عمری در تمنای آب است، صحرائی سوزان و آفتابی تابان و ره بس دراز، یعنی راهی به درازی عمری، اما مثل اینکه پایان بیابان دریایی موج‌موج می‌زند و تشنه به امید آب ره می‌سپرد. جوانی در راه، کهولت و پیری در راه و هرچه زمان می‌گذرد بر تشنگی می‌افزاید، اما به پایان راه که پرده پندار بر می‌افتد می‌یابد که آنچه را آب پنداشت سراب بود.

دور است سر آب در این باده هشدار تا غول بیابان نفریبد به سرابت

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنْ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ

اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۲﴾

۱. سوره حدید، آیات ۱۲ و ۱۳. ۲. سوره نور، آیه ۳۹.

وہ کہ دیدار حضرت سریع الحساب به جای آب چه درد آور است.

این ملاقات آن دم که روی از دنیا برتافتی حاصل آید:

﴿إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَ

الْتَقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾^۱.

آنگاه که جان به حلقه گردن رسد، گفته شود: شفا دهنده

کیست؟ آن دم که جدایی مسلم شود. پاها در هم پیچد، آن

روز روز رانده شدن به سوی پروردگار است.

اینان کسانی هستند که عمری در محاصره شیطان بوده و راه آسمان را

نشناختند، لاجرم به هر طرف روی می کردند. ملاقات با شیطان داشتند و

به امر او عمل می کردند، شیطان این فریب را به ایشان گفته بود، ولی اینان

با قرآن سر و کاری نداشتند و این آیه را هرگز نخواند بودند:

﴿تُمْ لَا تَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ

شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲.

سپس در آیم ایشان را از پیش و پس و از راست و چپ

ایشان و نمی یابی اینان را بندگانی سپاسگزار.

﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ * ذَلِكَ

بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۳.

و چگونه است آن دم که فرشتگان برای قبض روح ایشان

۱. سوره قیامت، آیات ۲۶ - ۳۰

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷.

۳. سوره محمد، آیات ۲۷ - ۲۸.

آمده می‌زنند بر روی و پشت سرشان، این بدان خاطر است که ایشان پیروی کردند آنچه را خداوند زشت شمرده بود و از خشنودی خداوند اکراه داشتند. پس ضایع شد اعمالشان.

بسا دیده باشی دزدی که در امانات مردم خیانت کرده و مالی را به غارت برده، پاسبان ملک او را یافته و اموال را یکی بعد از دیگری با شکنجه از او ستانند و بر سرش کوبند و تهیدست به سوی احکم الحاکمینش همی برد.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾^۱

گر بینی آنگاه که ستمکاران در سكرات مرگند و فرشتگان دست‌ها بر گشاده‌اند که بیرون کنید جان‌های خود را، امروز پاداش یابید عذاب خوار کننده را بدانچه بر خدا بس سخنان یاهو سرودید و از نشانه‌های او روی بر تافتید.

در این دم است که سر حیات و هدف زندگی برای شخص آشکار شود، آثاری از ماوراء عالم ملک را درمی‌یابد به گذشته تاریک خود واقف می‌شود و اگر فرصت می‌یافت، بسا برداشت او از عمر و حیات و فرصت بیش می‌گردید و آرزوی بازگشت کند و او را امکان بازگشت هرگز نیست.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲

امکان مراجعه به کسانشان و سفارشی را به آنها از دست داده‌اند.

۱. سوره انعام، آیه ۹۳.

۲. سوره یس، آیه ۵۰.

ای کاش آدمی قبل از حرکت به این سفر، بار سفر را می بست و یکی از مفاد این حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» را به کار می گرفت و آن ساعت را یاد می آورد و بس افسوس که آدمی آنگاه متذکر می شود که دستش دیگر به جایی نمی رسد.

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾^۱

بین ایشان و خواسته هایشان بس جدایی افتاد.

از کل تعلقات بریده شده و به بواطن خود پیوسته.

«يُعِثُ كُلَّ عَبْدٍ عَلِيٍّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ»^۲

هر بنده بر آنچه مرده است برانگیخته می شود.

شگفت آدمی را که اگر روزی از شهرش بیرون رود به دامان طبیعت روی آورد که در آنجا دکانی نیست حتماً توشه آن روز را با خود بردارد، زیرانداز را از یاد نبرد، غفلت چگونه اش فرا گرفته که سفری در پیش دارد بی بازگشت، به دیاری که بازار و کسبش تعطیل شده. دستش نیز از مال خالی مانده، یار و یآوری او را نباشد، مع ذلک آن قدر به دنیا مشغول است که این سفر را از یاد برده است.

باش تا این سخن را از زبان امام علی عليه السلام بشنویم:

هیچ ایمانی توأم با یقینی ندیدم که برای انسان به شک شبیه تر باشد، او هر روز مردگان را به سوی گورستان تودیع و تشیع می کند با این حال باز به دنیای فریبا روی می آورد، از شهوت و گناهان باز

نمی‌ایستد. اگر این بینوا فرزند آدم را، نه در کارش حساب و کتابی بود به جز همین مرگ، مرگی که اجتماعش را پراکنده، جمعش را متفرق، فرزندانش را یتیم سازد، سزاوار بود که از این دنیای فریبای پر رنج حذر کنی.^۱

بدکاران را بین که با وجود آنکه در گناه و آلودگی غوطه می‌خورند، خود را منزله و پاک و راه و روش خود را نیک بینند و با همین پندار فریبنده بر خداوند عالم و ناظر و حاضر وارد می‌شوند.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲.

همانان که فرشتگان جان‌هاشان را می‌گیرند در حالی که بر خود بس ستم کردند، ناچار از در تسلیم در آیند و گویند: ما هیچ کار بدی نکردیم. باری خداوند به آنچه کردید بس داناست. اینان در آخرین دم حیات، در مدخل سرای آخرت با دیدار فرشته مرگ آفرین رنج و عذابشان شروع شود، حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الله در ملاقاتی که با عزرائیل علیه السلام داشت تمنا کرد: که قیافه او را در هنگام قبض روح کفار مشاهده کند. عزرائیل عرض کرد: یا خلیل الله! تو را تاب دیدار آن نیست، خویشتن را نیازار. ولی ابراهیم بر دیدار این صحنه اصرار ورزید. عزرائیل گفت: چشم بر هم گذار و سپس بگشای، چون ابراهیم چشم بست و سپس گشود، مردی دید سیاه چهره و ژولیده موی، با بویی بسیار بد

۱. بحار، ج ۶.

۲. سوره نحل، آیه ۲۸.

لباسی سیاه در بر، از دهان و بینی او شعله آتش و دود بیرون می‌آمد، دیدار این هیولا ابراهیم را از هوش برد و چون به هوش آمد گفت: «ای عزرائیل اگر گنهکار در آخرت جز همین عقوبت را نداشته باشد، جبران اعمالش را همین دیدار کافی است».^۱

عزیز عمر چنان مگذاران که آخر کار چو آفتاب تو ناگاه زیر میخ آید
هر آنکه بشنود احوال تو در آن ساعت به خیر بر تو دعا گفتنش دریغ آید
نه تنها دعا و دریغی به دنبال او نیست که هر آن کس خاطره‌ای را از او
به یاد آرد به جای فاتحه بر او لعنت بارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۲

به راستی که آنان که کافر شدند و در کفر مرگشان رسید بر
ایشان است لعنت خداوند و فرشتگان و مردم همگی.
و چون در آن سرای از دیدار عذاب به التماس نشینند، هرگز دعای
خود را اجابت نیابند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ
الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ﴾

آنان که کافر شدند و در کفران، مرگ آنها را دریافت، اگر به
گنج زمین طلا بدهند تا باز خرند، از ایشان نپذیرفتند.

۱. بحار، ج ۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۱.

وہ کہ آدمی ندانست کہ عمری را در جلسہ آزمایش نشستہ و در رفتار و گفتار و کردار آزمون می شود، نابہنگامش از آزمایشگاہ فرا خوانندش و کارنامہ زندگی را بر کفش نهند و ابدیتی را یا در شقاوت و یا در سعادت آغاز کند.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَسْرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾.

ہر جانی مرگ را ہمی چشد، بیازماییم شما را با بدی ہا و خوبی ہا آزمونی و بہ سوی ما بازگشت می کنید.

وای اگر بازگشت ما با کارنامہ ای سیاہ باشد، عمری در بی خبری و غفلت، عصیان و سرکشی، نا آشنا با ولی نعمت، و فرو رفته در لجن زار دنیا و ہم اکنون ورود بہ ساحت ولی خود آن ہم قادر متعالی کہ ملاقاتش این گونه است:

﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

بگو: بہ راستی کہ مرگ آنچه از آن سخت بیزار و فراری بودید، شما را ملاقات کند و زان پس بہ سوی خداوند دانای پنهان و آشکار ہمی راند و بیا گاہاند شما را بہ آنچه کردید.

دمی بنشین و بہ حال خود بنگر، روزگاران خود را چگونه می گذرانی؟ از صبح کہ از بستر بر می خیزی تا شبانگاہ کہ دوبارہ بہ بستر می روی چند ساعت در خدمت پروردگار و در حضور خدایی؟ عمر را بنگر تا چگونه بہ پایان بری چرا کہ ہمین گونه می میری و ہمین گونه مبعوث می شوی، این طور نیست کہ بعضی تصور می کنند کہ در ساعات آخر زندگی متحول می شوند.

شرح بازگشت بدان به سوی پروردگارشان □ / ۱۴۵

«يموت الرجل على ما عاش عليه و يُحشَرُ على ما مات عليه».^۱

(حضرت محمد ﷺ)

آنکه جز حاضر را ادراک نمی‌کند و آینده را هرگز نمی‌نگرد، مرگ را به فراموشی نشسته و زاد اندوزی برای فردا ندارد. مسلّم چون مرگ از در آمد غافلگیر می‌شود، دست از پانمی‌شناسد و در همان ساعت هم آن قدر که در رنج مفارقت از تعلقات می‌گذارد، روی به آینده و خداوند ندارد.

«الناس ينام و اذا ماتوا انتبهوا».^۲

مردم در خوابند؛ چون مردند، بیدار شوند. (حضرت محمد ﷺ)

ایها الناس جهان جای تن آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد

نتوان دید در آینه که نورانی نیست

«عجبتُ لمن نسی الموت و هو يرى الموتى و عجبْتُ لمن

النشأة الاخرى و هو يرى النشأة الاولى».^۳

در شگفتم از آنکه مردگان را می‌نگرد، ولی مرگ را از یاد

می‌برد، انکار آخرت را می‌کند و حال آنکه این سرای را

۲. همان.

۱. مجموعه ورام.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار.

می‌بیند؛ هرچند از مرگ غافل باشی او از تو غافل نیست و
 هر چندش از خاطر بری او تو را از خاطر نبرد.
 «الموت رقیب الغافل».^۱

مرگ، مراقب انسان غافل است.

حضرت امیرالمؤمنین در هنگام مراجعت از صفین در خارج از شهر
 چشمش به گورستانی افتاد. فرمود: این است منزلگاه مردگان و سپس
 اشاره به شهر کرد و فرمود: این است منازل زندگان. آنگاه این دو آیه را
 قرائت فرمود:^۲

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا﴾.^۳

قال الله تبارک و تعالی: ﴿والتفت الساق بالساق * إلى ربك
 يومئذ المساق﴾.^۴

آن روز که ساق در ساق همی پیچد، روی آوردن است به
 سوی پروردگارت.

امام باقرعلیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «چون مرگ فرارسد و آدمی
 می‌یابد که وقت جدایی است، دنیا و آخرت او در هم پیچد».

یک نگاه به یاران و بستگان، نظری دیگر به املاک و تعلقات، مراتب و
 مقامات و نظری دیگر به منزلگاه فرود، قبر و برزخ و قیامت و حسرتی بر
 سفری طولانی بی توشه و زاد.

۱. غرالحکم.

۲. تفسیر صافی.

۳. سوره مرسلات، آیات ۲۵ و ۲۶. ۴. سوره قیامت، آیات ۲۹ و ۳۰.

وقتی امام سجاده علیه السلام را با عصمت و دامن پاک آن سوز و درد است
تکلیف بندگان گنهکار چیست؟

«ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمه قبری، ابکی لضیق لحدی،
ابکی سؤال منکر و نکیر، ابکی لخروجی من قبری عرباناً
ذليلاً حاملاً ثقلی علی ظهري...»^۱

اگر بی پروا از صفات جلالش فقط دل به صفات جمال بسته‌ای، بنگر که
نه در قرآن از عذاب کفار و گناهکاران سخن رفته است، همان خداوندی که
با اسماء غفار و رحمان و رحیم خود را معرفی می‌فرماید، از صفات خویش
در جلوات شدید العقاب و قهار و جبار و مُصل نیز سخن دارد.

و در قرآن بخوان که حتی پیامبر رحمتش را نیز دستور می‌دهد که بر
جنازه کفار نماز مخوان و حتی بر سر آرامگاهشان توقف منما:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲

و چون فردی از ایشان مرد بر او نماز مخوان و بر سر قبرش
نایست از آن رو که کفران ورزید با خدا و رسولش و در گناه و
فسق عمر گذاشتند.

چون بر فراز قبرها می‌گذری این کلام امام باقر علیه السلام را به خاطر آور:
به این گورها بنگرید که چونان سطوری در پیشگاه خانه‌ها تان نقش
بسته‌اند، لحدهایشان به هم نزدیک، آرامگاه‌ها پهلوی هم، اما قدرت

۱. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه. ۲. سوره توبه، آیه ۸۴

دیدار یکدیگر را ندارند، بسی ساختند و ویران کردند، انس گرفتند
و سپس جدا شدند، جمع بودند و تنها ماندند، جای گزیدند و سپس
به بیرون رانده شدند، رحل اقامت افکنده دیری نیابید که کوچیدند.^۱
و از زبان پیامبر ﷺ بشنو: هیچ روز بر قبر نیاید جز اینکه خطاب کند
که:

من خانه غریتم، منم خانه تنهایی، من سرزمین کرم‌هایم، چون
مؤمنی بر من در آید او را خوشامد گویم. چون بدکاری را به من
سپارند گویم خوش نامدی به اینجا چه اینجا یا باغی است از
گلزار بهشت و یا حفره‌ای از حفرات جهنم.

ره‌گم کردگانی که سرگردان عمر به پایان آوردند، ندانستند از کجا آمده،
برای چه آمده و به کجا می‌روند، جز به دنیا ننگریستند و از ملکوت عالم خبر
نیافتند و بی‌زاد و توشه به منزل گور آمدند، خدا داند که برزخ ایشان چون
گذرد. خواهی از کیفیت حال اینان خبر یابید از حضرت علی ع بشنو:
بندگان خدا! برای آن کس که آمرزید نشده، از مرگ سخت‌تر قبر
است، زینهار از تنگی، فشار و تاریکی آن بترسید. آن تنگنایی که
خداوند به دشمنان خود هشدار داده.^۲

امام صادق می‌فرمود:

هر آنگاه چشمت به قبر افتاد، بگو: بار خدا یا! این را باغی از باغ‌های
بهشت برای من قرار ده، حفره‌ای از حفره‌های دوزخ قرار مده.^۳

۲. امالی طوسی.

۱. بحار، ج ۷۸.

۳. الدعوات راوندی.

بالاترین اندرزگو

عزیزا! تا پس از مرگ نگوئی مرا پدری پند آموز و رهبری دستگیر و جامعه‌ای سالم نبود تا در زندگانی به خداوند خود راهی جویم و از صلاح خبری یابم.

گر نبود برای انسان جز مرگ و دیدار کوچ آدمیان، مشاهدت تنگنای قبری که بستگان را در آن آرام دیدیم، آگهی بر اینکه خاک با اجساد چه معامله دارد، کافی بود که آدمی بیدار شود و ساز سفر آماده دارد و برای فردای خود توشه اندوزد.

«کفی بالدهر واعظا و بالموت مفرقا»^۱.

برای اندرز آموزی روزگار، بهترین اندرزگو و مرگ، جداکننده بهترین پند آموز است.

بس بگردید و بگردد روزگار	دل به دنیا در بندند هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن	پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند	رستم و رویین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک	کز بسی خلق است دنیا یادگار
این همه رفتند و ما ای شوخ چشم	هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین	خاک خواهد بودن و خاکش غبار

۱. کنز العمال، ج ۱۵.

گل بخواهد چید بی شک باغبان ور نچیند، خود فرو ریزد ز بار
این همه هیچ است چون می بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار
سال دیگر را که می داند حساب یا کجا بود آنکه با ما بود پار
خفتگان بیچاره در خاک لحد خفته اندر کله سر سوسمار^۱
(سعدی)

امیرالمؤمنین در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین نگاشت که با
مردم مصر این اندرز را در میان نه:

بسیار به یاد مرگ باشید، آنگاه که با یکدیگر به نزاع برخیزید و
گرفتار شهوت‌های نفسانی هستید. کافی‌ترین پندآموز برای شما
مرگ است.^۲

عمری در دنیا به هر در زدیم، و به هر جا رو آوردیم و ندانستیم که غنا
در خانه ماست باز از سخن امیرالمؤمنین راه خود را یاب.

«کفی بالموت واعظاً و کفی بالتقی غنی و کفی بالعبادة ثقلاً و
کفی بالقیامة مؤثلاً و بالله مجازياً».^۳

کافی‌ترین پندآموز، مرگ و کافی‌ترین بی‌نیازی، تقوی و
کافی‌ترین کار، عبادت و کافی‌ترین پناهگاه، قیامت و
کافی‌ترین پاداش، بخشش خداوند است.

اما همی دان که دنیا پند آموز است برای آنکه پرده از چهره او برگرفته
باشد و فریباست برای آن غافل که او را نشناخته.

۱. کلیات سعدی، ص ۶۶۷.

۲. وسائل، ج ۱.

۳. تحف العقول، ص ۳۸.

در خبر است که بر حضرت روح الله ﷺ در مکاشفه دنیا جلوه نمود، به صورت زنی فریبا و آراسته، حضرت از او پرسید: ای زن! تو را سالخورده می بینم، شرم نداری در کهنسالی چنین آرایشی کرده ای. آن زن گفت: ای روح الله! نمی بینی که با این آرایش بسا کسان را فریفته و در نکاح من در آمدند. حضرت پرسید: در عمر دراز خود چند شوهر کرده ای؟ گفت: اکثر مردمان دنیا فریفته و دلباخته من شدند و به دام من در افتادند.

عیسی ﷺ فرمود: با این همه شوهر چه معامله نمودی؟

آن زن گفت: شبی با ایشان بودم و سحرگاه همه را می کشتم.

عیسی ﷺ با شگفتی فرمود: چگونه مردمان می دیدند که تو با شوهران

قبلی چه کردی باز دست در آغوش تو می آوردند؟ در پایان حضرت پرسید:

ای زن نام تو چیست؟ عرض کرد: دنیا.

با خرد دوش در سخن بودم	کشف شد بر دل مثالی چند
گفتم ای مایه همه دانش	دارم الحق ز تو سؤالی چند
چیست این زندگانی دنیا؟	گفت خوابی است یا خیالی چند
گفتمش چیست مال و ملک جهان؟	گفت درد سر و وبالی چند
گفتم اهل زمانه در چه رهند؟	گفت در بند جمع مالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست؟	گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدایی؟ گفت	هفته ای عیش و غصه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد؟	گفت چون یافت گوشمالی چند

(عطار)

عزیزا! گاه باشد که یک کمبود در نامه اعمال سبب سقوط و پایان

در دناک حیات شود.

عدم رضایت مادر

رسول خدا ﷺ را خبر دادند که جوانی از مسلمانان در حال نزع است. پیامبر بر بالین او آمد و یافت که او در حال جان دادن است. او را فرمود: ای جوان! بگو «لا اله الا الله» اما جوان نتوانست این ذکر را به زبان راند. پیامبر به بانویی که در کنار بستر او نشسته بود، فرمود: این جوان، مادر دارد؟ زن عرض کرد: آری من مادر او هستم. پیامبر فرمود: آیا تو از این جوان ناراضی هستی؟ زن عرض کرد: بلی شش سال است که من با او هیچ رابطه‌ای ندارم.

پیامبر فرمود: عدم رضایت تو برای او بسیار سنگین خواهد بود. بر پسرت رحمت آور و از او راضی شو. زن عرض کرد: به خاطر امر تو از او راضی شدم و در پیشگاه حق تعالی تمنای رضای او را دارم.

در این هنگام کلام تلقین را برای جوان دوباره یاد فرمود. زبان جوان باز شد و با شیوایی تمام چند بار کلام شریف «لا اله الا الله» را یاد کرد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای جوان! اکنون در چه حالی؟ عرض کرد: مردی بس زشت روی و سیاه چهره را می‌بینم با لباسی چرکین و بویی بس متعفن دارد گلویم را می‌فشارد و از تنفسم باز می‌دارد پیامبر فرمود: با من بخوان این دعا را:

«يا من يقبل اليسير و يُعْفُوا عن الكثير اقبل منّي اليسير و اعف

عنی الكثير انک انت الغفور الرحیم».

ای آنکه عبادت و روی کرد کم را می‌پذیری و از گناه زیاد در
می‌گذری، روی کردنم را بپذیر و از گناهان بس زیادم در
گذر؛ چه تو خداوند آمرزگار و مهربانی هستی.

جوان به خواندن این دعا مشغول شد.

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: اکنون چه می‌بینی؟

جوان عرض کرد: آن شخص زشت روی از نزد من برخاست و مردی
زیبا روی با لباسی تمیز و بویی خوش نژدم نشست، این بگفت و لب از
سخن و روی از جهان بر تافت.^۱

مرگ مقربان

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱

پیشی گیرندگان پیشرو، همانانند نزدیکان.

گروهی بودند که پرهیز داشتند از محارم و به واجبات اهمیت می‌دادند، اینان اصحاب یمین بودند که مرگ ایشان را به شرح نشستیم. اما گروه دیگری که عشق ایشان به حق تعالی گونه‌ای بود که به این منزل راضی نبودند و باگام‌های عادی دل نباخته، آرزوی پرواز داشتند، اینان نه تنها از محارم پرهیز داشتند بلکه مکروهات را هرگز انجام نمی‌دادند، نه تنها واجبات را هرگز از یاد نمی‌بردند، بل دلباخته مستحبات بودند و در اندوختن سرمایه لحظه‌ای از ساعات عمر را به عبث نمی‌گذرانیدند.

به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین عبادت مؤمنین سه روی دارد: جمعی عبادت می‌کنند خدا را از ترس عذاب دوزخ و این عبادت بردگان است و بعضی عبادت می‌کنند خدا را در طلب حور و قصور، جوی شیر و عسل و این عبادت تاجرانه است و بعضی عبادت می‌کنند منحصرأً به راستی برای آنکه خداوند را شایسته عبادت می‌دانند.

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سرکوی تو برفت از یادم

(حافظ)

۱. سوره واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱.

این است عبادت مقربان، نه از جهنمشان هراسی و نه بهشتشان را
تمنا بود.

«یا نعیمی و جنتی یا دنیای و آخرتی»^۱.

تا بدانی که عشق با مولا چگونه است از زبان شیخ شیراز تمثیلی را به
یاد نشینیم:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت	که حُسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بو	دریغ است سودای بلبل بر او
به محمود گفت این حکایت کسی	بر آشفته ز آشفته بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست	نه بر قد و بالای دلجوی اوست
شنیدم که در تنگنای شتر	بیفتاد و بشکست صندوق درّ
به یغما ملک آستین بر فشاند	وز آنجا به تعجیل مرکب براند
نماند از وشاقان گردن فراز	کسی در قفای ملک جز ایاز
بگفتا که ای سنبلیت پیچ پیچ	ز یغما چه آورده‌ای؟ گفت هیچ
من اندر قفای تو می تاختم	ز خدمت به نعمت نپرداختم
خلاف طریقت بود کاولیا	نجویند غیر از خدا از خدا ^۲

(سعدی)

خدمت یا نعمت؟! کدام را طالبی؟ در بیت ما قبل آخر به این دو لغت
بنگر. نان و آب و مسکن. گوشت و مرغ و حور، یا وصال آن محبوب جان و
تن؟

۱. مناجات المحبین امام سجاده علی (ع). ۲. کلیات سعدی، ص ۲۵۶.

به ولای تو که گر بنده خویشتم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
چون دلبرت یافتم دلدارم شدی، چون سرورت دیدم سردارم شدی،
چون وجودت یافتم وجود خویش را به پایت انداختم.

عشق تو با جان من در هم سرشت من نه دوزخ دانم اینجا نه بهشت
من تو را دانم نه دین نه کافری نگذرم من زین، اگر تو بگذری
من تو را خواهم، تو را دانم تو را هم تو جانم را و هم جانم تو را
عشق را امروز و فردا کی بود کفر و دین اینجا و آنجا کی بود
(عطار)

باش تا بینی خدای تعالی را در هنگام مرگ از ایشان چگونه پذیرایی
است:

«إذا كان العبد في حالة الموت يقوم على رأسه ملائكة، بيد
كلّ لك كأس من الماء كوثر و كأس من الخمر يسقون روحه
حتى تذهب سكرته و مرارته يبشرونه بالبشارة العظمى و
يقولون له طبت و طاب مثواك أنك تقدم على الغير الكريم
الحبيب القريب».^۱

چون بنده را حالت مرگ در رسید، ایستاده‌اند بر فراز او
فرشتگان. به دست هر فرشته جامی است از آب کوثر و
جامی از شراب که روحش در آشامد ساغرها را تا بدانجا که
رنج و مرارت تن از او دور گردد، زان پس بشارت دهند او را

۱ . حدیث معراج ارشاد القلوب دیلمی؛ بحار الانوار.

مژده‌ای بس بزرگ؛ پاک شود و بس پاک جایگاهت، به
راستی که تو هم اکنون در آیی بر حضرت عزیز کریم و
حبیب قریب.

وہ کہ جان مؤمن در این ملاقات با تجلیات چه اسمایی برخوردار کند.
عزّتی والابیند کہ تاکنون چنین عزّتی رانندیده بود و خود از این عزّت عزیز
گردد، گرمی را بر سفره نشیند کہ در عمر هرگز همچون آن را برخوردار
نبود، با محبت و عشق محبوبی مواجه شود چه بین او و محبوب صد
حجاب بود، اکنون پرده‌ها برگرفتند و شب تاریک هجران سپری شد و
صبح وصال طالع گردید.

دل و دین و عقل و هوشم همه را به باد دادی

ز کدام باده ساقی به من خراب دادی؟

دل عالمی ز جا شد چو نقاب بر گشودی

دو جهان به هم بر آمد چو به زلف تاب دادی

در خرّمی گشودی چو جمال خود نمودی

ره درد و غم بیستی چو شراب ناب دادی^۱

(فیض کاشانی)

آنچه را سالک در بهشت خداوند نصیب فرمود در برزخ نیز نمودی از آن
را بهره‌مند است، مگر آنجا از تجلّی جمالش نصیب نیست؟ همان تجلی را
اینجا به گونه‌ای ضعیف‌تر به مشاهده نشیند:

۱. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۸۰.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۱

چهره‌هایی بس افروخته که به سوی پروردگارشان می‌نگرند.
مگر این چنین نیست که حضرت پیامبر فرمود: «الدنيا سجن المؤمن»
گشایش در زندان بر غریب دردمندی که سال‌ها بس دراز، زندان را تحمل
کرده، چه دل آراست؟
آنان که حیاتشان در راه تکامل گذشت، تولد، زندگی و مرگشان همه با
سلامتی و میمنت و رشد همراه بود؛ ندیدی که عیسی مسیح درود خدا بر
او بود درباره خود چه فرمود:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^۲

درود بر من آن روز که متولد شدم و روز مرگم و آن روز که
برانگیخته شوم.

برای این حالت سرمدی و تجرد و اصالت روح همین بس که در وضع
شهدا که ناظر فنای جسمشان و حتی پوسیدن و یا سوختن بدنشان
هستیم. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَ لَكِن لَّا

تَشْعُرُونَ﴾^۳

آنان را که در راه خداوند کشته می‌شوند، مردگان مگویید،
اینان زندگانند و شما نمی‌دانید.

۱. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳. ۲. سوره مریم، آیات ۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

و مسلم حال اولیا چنین است:

عاشقی را یکی فسرده بدید که همی مُرد و خوش همی خندید
گفت آخر به وقت جان دادن چیست این خنده و خوش استادن؟
گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند
«العارف اذا خرج من الدنيا لم يجده سائق و الشهيد في القيامة
و لا رضوان الجنة و لا مالک النار. قيل: و أين يقعد العارف.
قال عليه السلام: في مقعد صدق عند مليک مقتدر».

عارف چون از دنیا بیرون رود با خود نمی یابد مأمور و ناظری
را در قیامت و نه رضوان بهشت و نه مالک جهنم را. پرسیده
شد که: پس عارف به کجا فرود آید؟ فرمود: سلام بر او باد در
جایگاه راستان نزد پادشاه صاحب اقتدار باری ایشانند که
در دنیا جز رضای او مطلوبی نداشتند و جز وصال او تمنایی.
(حضرت علی عليه السلام)

«ليس للمؤمن راحةً دون لقاء الله».^۱

جز لقای پروردگار برای مؤمن راحتی دیگر نیست.

اینان را جان نزد جانان است و دل نزد دلدار، دنیا را می بینند ولی
ملکوت آن را، از هر که می ستانند، دست محبوب را در آستینش بینند، بر
سر هر سفره که نشستند میزبانان خدا بود.

«الزاهدین فی الدنيا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا و یشتدّ حزْنهم

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۵۱.

و إن فرحوا و یكثرُ مَقْتَهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۱.

زاهدان در دنیا گرچه خنده بر لب دارند، ولی دل‌های آنها
گریبان است، هرچند آنها را شادمان می‌بینی، ولی اندوه آنان
بس سخت است.

باری اینانند که:

پایان زندگانی را بس نزدیک شمردند و به انجام کارهای نیک بس
مبادرت نمودند، آرزوها را پشت سر انداختند و سرانجام را دیدگاه
خویش قرار دادند.^۲ (حضرت علی ع‌ا‌س)

در بند تکاثر و مال اندوزی نبودند تا در هنگام رحلت باری از تعلقات بر
دوش کشند، دندان بی‌ریشه را مانند بودند که بر کنده شدنشان را قطره
خونی نبود، چون دل بدان سوی داشتند، در حادثه مرگ دلدار را شاهد
بودند.

«من مات و لم یتترک درهما و لا دیناراً لم یدخل الجنة اغنی
منه»^۳.

هر آن کس بمیرد و از خود درهم و دیناری باقی نگذارد، در
بهشت از او غنی‌تر کسی نیست.

دل از دنیا برکنده، پرنده جان از قفس پریده، از ظلمت به سوی عالم
نورانش راه گشوده، جانش از محبت محبوب آکنده و ریشه محبت غیر را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۳. حضرت محمد ص‌ل‌ا‌ل‌ه‌و‌آ‌ل‌ه‌و‌س‌ل‌م‌، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۷.

از دل و جان برکنده، طنین مژده بهشت و وصال، دلش را از هر اندوه خالی ساخته:

اول چیزی که به بنده مؤمن بشارت داده می‌شود آنکه به او گویند:
بشارت باد ای بنده! تو را به رضایت و بهشت خداوند آمدی و
خوش آمدی نه تنها خداوند تو را بخشیده که آنان هم که به تشییع
جنازه تو آمدند آنها را نیز خداوند بخشید و در تشییع دعایی که
کردند حاجاتشان بر آورده شد.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

آورده‌اند که حضرت موسی عليه السلام تنها در صحرائی می‌خرامید که
عزرائیل نزد او آمد و دعوت به رحلت کرد. حضرت موسی از قبول دعوت
استنکاف فرمود و عزرائیل را خوش نداشت که با پیامبر و کلیم خدا به
مشاجره پردازد با او وداع کرد و رفت. دیری نپایید که کلیم الله در بیابان
پیرمردی خسته و ناتوان را دید که عرق ریزان مشغول حفر زمین است.
حضرت پیش آمد و پرسید: ای پیرمرد! زمین را برای چه حفر می‌کنی؟
پیرمرد گفت: یکی از یارانم در حال نزع است، برای او قبر می‌کنم. حضرت
فرمود: کلنگ را به من سپار که تو بس ناتوانی. باری حضرت با او همکاری
کرد تا قبر آماده شد، سپس پرسید: اندام متوفی چقدر است تا آرامگاه
شایسته اندام او باشد؟ پیرمرد گفت: به مانند اندام خودت در قبر بخواب و
آزمایش کن. حضرت موسی در قبر آرام گرفت. آنگاه بود که حضرت

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۹۶.

پروردگار پرده از جمال برداشت و بارگاه ملکوتیش را به او نشان دادند، اینجا بود که پیرمرد چهره واقعی خود را به او نمود. دید عزرائیل است و به او گفت: ای کلیم الله! دیدی که کجا در انتظار تو است، اکنون می‌آیی؟ حضرت فرمود: با کمال میل، عزرائیل خاک بر او ریخت و قبر را پوشاند و زین رو هیچ کس نمی‌داند که آرامگاه او کجاست.

ای عزیز! دوست بس نیکو پذیرا است، رو بدو آر که ﴿لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ از مرگ از چه هراسی که گلزار وصال را هراسی نیست، گر اینجا یک جان داری آنجا جانانت صد جان بخشد.

می‌فزاید جان حدیث عاشقان بسیار گو

بگذر از افسانه اغیار و حرف یار گو

حرف وصل یار گلزار است و حرف هجو خار

خار، خار و گفتمی گر داری از دلدار گو

آن حدیثی کاورد، درد طلب تکرار کن

یکه حرفی، کان دهد جان را طرب صد بار گو

گر طهارت خواهی از غیر خدا بیزار شو

ور تجارت خوش‌ترت می‌آید از بازار گو

بر کران باش و گران گوش از دم بیگانگان

چون حدیث یار آید در میان، بسیار گو^۱

(فیض کاشانی)

عزیزان! راهی در پیش داریم که تا کنون بر آن گذرمان نبوده، همسفری با ما نیست، یار و یاورى در دسترس نباشد، ولى وعده داده‌اند که:

﴿الْأَيْنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱.

آگاه باشید که دوستان خدا نه خوفى و نه حزنى برايشان است.

کوچ ايشان از عالم ملک به ملکوت چنين باشد:

«ان ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى فيقوم هو و اصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم و يُبشّره بالجنة»^۲.

فرشته مرگ به هنگام مرگ بنده مؤمن همانند بنده ذليل در نزد مولایش مى‌ايستد، هم او و يارانش نزديک مؤمن نشوند تا نخست به او سلام کنند و او را به بهشت مژده دهند.
(حضرت محمد ﷺ)

طبعاً آن انسانی که در مقام يقين منزل گزیده مرگ برای او گشایش در زندان است، جانس پرنده‌ای است که در زندان برايش گشوده شد.

«و الله فجأتى من الموت وارد كرهته و لا طالع انكرته و ما كنت الا كقارب و رد و طالب و جد و ما عند الله خيراً للابرار»^۳.
به خدا سوگند چیزی از علامات مرگ بر من وارد نگردیده

۲. بحار، ج ۶، ص ۱۶۷.

۱. سورة يونس، آية ۶۲.

۳. غررالحکم، ج ۶.

که من آن را مکروه و ناپسند دانم و چیزی پدیدار نشد که من آن را رها کنم، از بس که شیفته دیدار پروردگارم هستم. آنگاه که نشانی مرگ را دیدار کنم، همانند کسی باشم که به ایده خود نزدیک شده و آنچه در نزد پروردگار است برای نیکان بس بهتر است.

(حضرت علی علیه السلام)

این است آرزوی خوبان، آنچه را غافلان از آن بیزارند.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده وانگهی تا به لحد فارغ و آزاد ببر

(حافظ)

مرغان آزاده را هرگز در قفس آرامش نیست، شاهبازان آسمانی را تنگنای عالم طبع هرگز آشیان نبود.

یاسر از اصحاب امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: روز جمعه‌ای بود که دیدم حضرت چون از نماز برمی‌گشت، عرق و غبار چهره مبارکش را فراگرفته بود. دست‌های مبارکش به سوی آسمان بلند بود و با خداوند این زمزمه را داشت: «بار الها! اگر فرج من از آنچه هم اکنون در آنم در مرگ من می‌باشد، همین ساعت در رسانیدن مرگ به من تعجیل فرما» و مادام امام در غم و اندوه بود تا به حق پیوست.^۱

به امام سجاده علیه السلام عرض شد: مرگ چیست؟ حضرت فرمود: برای بنده مؤمن همانند برکندن لباس چرکین و ژنده و رهايش زنجیرها از دست و پا و پوشیدن فاخرترین لباس هاست و استعمال خوشبوترین عطرهاست.^۱ در کتاب کافی از قول امام صادق علیه السلام است که در تفسیر آیه ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾ فرمود: چون نفس به حنجره رسد، مؤمن را جایگاه در بهشت به تماشاگذارند، مؤمن چون کسانش را از مرگ خود نا آرام می‌یابد. تمنا کند که این جنت سرا را به کسان من هم نشان دهید. وی را گویند چنین کاری ممکن نیست.^۲

حال بنگر وضع تن دردمندی که به ناچار دل از دار و ندار برکنده و همه کسان را وداع نموده، ولی نمی‌داند او را به کجا برند و بر که وارد خواهد شد؛ اما با این دیدار چون چشمش به سراپرده وصال دوست افتد، او را چه حالی است؟

پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری

می‌کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش

در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطر است

می‌رود حافظ بیدل به تمنای تو خوش

هم گلستان خیالم همه پر نقش جمال

هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش

(حافظ)

به دنبال حدیث معراج در وصف قبض روح مؤمن که بر تو گذشت،

۱. معانی الاخبار، ص ۲۵۹. ۲. تفسیر صافی.

چنین فرمایند:

«فَتَطِيرُ الرُّوحَ مِنْ أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ فَتَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي
أَسْرَعٍ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ لَا يَبْقَى حِجَابٌ وَ لَا تَسْتَرُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ
اللَّهِ تَعَالَى، وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا مُشْتَاقٌ وَ تَجْلِسُ عَلَى عَيْنِ عِنْدَ
الْعَرْشِ». پس روح از میان دستان فرشته مرگ پر می‌گشاید
و پرواز می‌کند به سوی پروردگار با سرعتی همچون چشم بر
هم زدن و دیگر حجابی بین او و پروردگارش باقی نیست و
خداوندش به دیدار او بس مشتاق است و آرام می‌گیرد در
کنار چشمه‌ای در نزد عرش پروردگار.

و این همان مقام شهدا است که فرمود: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ و وصول
به نفس مطمئنه مقدمه است برای کسب چنین مقامی، که برای آنان نیز
فرمود: ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ و این مقام را مقام عنایت گویند.
والله که آدمی چون بدین سخنان می‌رسد، آب در دهانش جمع و
اشک حسرت از دیدگانش فرار می‌کند.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال و گذشت آخر کار آخر شد
آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود	عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
صبح امید که بد معتکف پرده غیب	گو برون آی که کار شب تار آخر شد
باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز	قصه غصه که در دولت یار آخر شد
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد	که به تدبیر تو تشویق قمار آخر شد

(حافظ)

حال گر تا ابد ایشان سر مست باشند، شایسته است چه ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ
شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱.

عاشق دلباخته را چه غم که نویدش داده‌اند: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾^۲.
از حضرت رسول ﷺ پرسیدند: برجسته‌ترین آیات تورات چیست؟
فرمودند:

«لَهَالِ الشُّوقِ الْإِبْرَارِ إِلَىٰ لِقَائِي وَ أَنَا إِلَىٰ لِقَائِهِمْ لَا شِدَّةَ شَوْقًا».
به درازا کشیده است شوق نیکان برای ملاقات من و من
برای ملاقات اینان بس مشتاق ترم.
باز از دعاهای آن جناب بشنو:

«اسئلك الرضا بالقضاء و برد الموت بعد العيش و لذة النظر
إلى وجهك و شوقاً إلى رؤيتك و لقاءك».
از درگاهت می‌طلبم خشنودی به هر چه پیشم آید و لذت
مرگ بعد از زندگی و لذت مشاهده جمالت و شوق دیدار و
ملاقاتت را.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳.

پاکان را چون فرشتگان بمیرانند، ایشان را گویند: درود بر
شما بر سرا پرده باغ‌های بهشت در آید به آنچه کردید.

۲. سورة نجم، آیه ۴۲.

۱. سورة انسان، آیه ۲۱.

۳. سورة نحل، آیه ۳۲.

«هیدجی» عارفی بزرگوار و زاهد بود که تا پایان عمر در حجره مدرسه محل تدریسش زندگی می‌کرد و تا پایان عمر متأهل نشد. روزی با طلاب مدرسه می‌گوید: فردا شب، شب عروسی من است و طلاب در انتظار سور عروسی استاد، اما همان شب با مرگ استاد مواجه می‌شوند، هم او بود که روزی در وسط درس به ناگاه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، طلاب از سکوت استاد و استرجاع او شگفت زده شدند، استاد بعد از چند دقیقه سکوت گفت: الساعه جلوه به رحمت خدا پیوست و او نیز عارف و حکیمی معاصر بود.

شد تبار طالبان ار بنگری	نورها از گوهر پیغمبری
راسخان در تاب انوار خدا	نی به هم پیوسته نی از هم جدا
حق فشاند آن نور را بر جانها	مقبلان برداشته دامانها
وان نثار نور هر کو یافته	روی از غیر خدا بر تافته
جزوها را رویها سوی گل است	بلبلان را عشق بازی با گل است
رنگهای نیک از خم خداست	رنگ زشتشان از سیه آب جفاست
آنچه از دریا به صحرا می‌رود	از همانجا کآمد آنجا می‌رود
از سرگه سیل‌های تندرو	وز تن ما جان عشق آمیز رو ^۱

(مولوی)

جانی که از عالم اعلیٰ به اسفل السافلین نازل شد، بالقوه استعداد قرب الهی را داشت، آن کلمه طیبه الهی بود و چون با عالم طبع در آمیخت و در

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۸.

آزمایشگاه خاک از هر امتحان نیکو به در آمد قوه‌های آن به فعلیت رسید اکنون که هنگام بازگشت او به عالم اعلی و دیار اصلی خویش فرارسیده با سرمایه‌ای سرشار و دست آوردی مرضی حضرت پروردگارش به سوی او باز می‌گردد:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱.

کلمه طیب به سوی او همراه با عمل نیک بالا می‌رود.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

چون هنگام رحلت امام سجاد علیه السلام فرا رسید، لحظه‌ای بی حال شد، سپس چشمان مبارکش را گشود و سوره واقعه و فتح را قرائت کرد و سپس فرمود: حمد و ستایش خداوند را که وعده‌اش به ما راست آمد و ما را وارث زمین قرار داد که هر طور بخواهیم در بهشت جای گیریم، و ه که چه پاداش عاملان خوب و مطلوب است، آنگاه همان دم روحش بر شاخسار جنان پرواز کرد و دیگر چیزی نگفت.^۲

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«المؤمن ينقلب في خمسة من النور، مدخله نور، مخرجه نور و علمه نور و كلامه نور و منظره يوم القيامة الى النور».^۳
بنده مؤمن در میان پنج نور غوطه‌ور است: در نور در آید و از نور زاید، علمش نور است، سخنش نورانی و دیدگاهش در

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۸.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. ۴۴۴۴.

روز رستاخیز به سوی نور است.

نوری که گدایان ظلمت زده کفر برای اقتباس شعله کبریتی از آن به التماس نشینند و این روشن روانان، سنگ ناامیدی بر تارک آنان زنند:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَارًا نَقْتَسِبُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۱.

روزی که مردان و زنان منافق، مؤمنان را گویند: کمی درنگ دارید تا از نور شما شعاعی بگیریم، به ایشان گفته شود: گر نوری خواهید به گذشته برگردید، آنجا جای اندوختن نور بود، پس میان آنها بادیواری جدایی اندازیم که طرفی از آن رحمت خداست و طرفی دیگر عذاب او.

توای بنده دوست دار خدا! رفتی و زمین از نور تو خاموش شد، دیگر در میان مرغان سحرخیز زمزمه تو به گوش نمی‌رسد، پر تو مهتاب شب زنده دار، در بقعه‌ها به دنبال تو است، ولی تو را نمی‌یابد.

مؤذن پگاه در انتظار تکبیر تو نشسته ولی دیگر صدایی از حجره تو بر نمی‌خیزد، وه که فقدان تو، نه تنها بر خاکیان ناگوار است که افلاکیان نیز در این فقدان با خاکیان هم سوگ هستند.

«اذا مات المؤمن بكت عليه بقاع الارض التي كان يبعده الله

عزوجلّ فیما و الباب الذی کان یصعدُ منه عمله و موضع سجوده»^۱.

چون مؤمن از جهان رخت بر بندد، مکان‌هایی که در جای جای زمین عبادت می‌کرده بر او بگریند، بابتی که از آن باب اعمالش به ملکوت آسمان‌ها متصاعد می‌گشته بر او بگرید، سجده‌گاه‌های او بر جای جای زمین بر فقدان او اشک ریزند.
(امام صادق ع)

«إذا مات المؤمن تلم في الاسلام تلمه لا یستد مکانها شی و بکت علیه بقاع الارض التي کان یعبد الله فیها»^۲.
چون مؤمن از دنیا رخت بر بندد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ چیز جای آن را نگیرد و هر جای از زمین که در آن عبادت می‌کرد بر او بگرید.

(حضرت محمد ص)

«اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلبون من الدار الی الدار»^۳.
اولیای خدا را مرگ نیست، بلکه انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر است.
(حضرت محمد ص)

آتش عشق پس از مرگ نگرده خاموش

این چراغی است کز این خانه به آن خانه برند

۱. روضة المتقین، ج ۱، ص ۳۶۲. ۲. مستدرک، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳. فرهنگ دیوان امام، ص ۲۴۴.

انتباه

عزیز خواننده! مرگ، اولین منزل آخرت و احتضار، آخرین منزل دنیاست. خواندی و دیدی که مردمان چگونه می‌میرند و با چه صحنه‌ها مواجهه‌اند. گرت بیداری آمد، برخیز و آماده سفر شو.

شبی خوابم اندر بیابان فید فرو بست پای دویدن به قید
شتربانی آمد به هول و ستیز مه‌ار شتر بر سرم زد که خیر
فرو کوفت طبل سفر ساربان به منزل رسید اول کاروان
مرا همچو تو خواب خوش در سراسر ولیکن بیابان به پیش اندر است
خنک هوشیاران فرخنده بخت که پیش از شتربان بسازند رخت^۱
(سعدی)

فرصت را هر جا به چنگ آوری غنیمت است، سحره فرعون را فاصله کفر تا ایمان بیش از دمی و جناب حرّ را بیش از شبی نبود.
غرّه مشو که مرکب مردان مرد را در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش گاهی به یک ترانه به منزل رسیده‌اند
چه می‌شنوی که فرصت را بسا روزی بیش نباشد؛ وه که آرزوها چقدر فریباست!؟

﴿لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ

الْحَقُّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۱﴾

آیا نرسیده است برای گروندگان که دل‌هایشان برای یاد خداوند
و آنچه از طرف خداوند نازل شده خاشع گردد و نباشید همچون
آنان که در گذشته کتاب به ایشان دادیم ولی آرزوهای دیرپا
دل‌های ایشان را سخت کرد و اکثر آنها گناهکاران بودند.

همین آیه بود که فضیل راهزن را که نیمه شب برای تجسس در متاع
کاروانی به نظاره آمده بود چون از جوان متهجدی نغمه آن را شنید به لرزه
افتاد و بر لبانش گذشت که: «بلی رسید آن هنگام» و به خدمت رسول
الله ﷺ آمد و توبه نمود؛ تو را این وقت نرسیده است؟!

نه تنها دامن از معاشرت دنیاپرستان فراگیر و از مجالست با آنها دوری
گزین، حتی روی از ایشان بر تاب که خداوند به رسولش فرمود:

﴿ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ ۲

رها کن ایشان را که بخورند و بهره ببرند، زود باشد که بدانند
آرزوها چگونه ایشان را به تباهی کشید.

«و اعلموا عباد الله إن الامل يُذهِبُ العقل و يكذِبُ الوعد و
يحيثُ على الغفلة و يورثُ الحسرةُ فاكذبوا الامل فإِنَّهُ غرور و
أنّ صاحبه مازور» ۳.

۲. سوره حجر، آیه ۳.

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۲.

بندگان خدا! دانید که آرزوها عقل را بر باد دهد. وعده‌هایش
بس دروغ است و حسرت را بر جای گذارد؛ پای‌بند آرزو
نشوید که آرزو فریب است و آرزومند را به گناه می‌کشد.

(حضرت علی علیه السلام)

گاهم گویند صد سال به این سال‌ها، سال‌هایم چند است، بسا پنجاه
سال، وعده یاران باورم آید، پس هنوز صد سال دیگر فرصت هست، مرگ
زودرس را از یادم برد، و مرا به غفلت اندازد، بسا فردایم را گور منزل است.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

تو ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(حافظ)

خداوند داستان پیامبرانی چند به مثل بیان کرده و سپس فرمود: ﴿إِنَّا
أَخْلَصْنَاكُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ﴾^۱ خلوص ایشان از آن جهت بود که یاد خانه
را زیاد می‌کردند. عزیزا! خانه آنجاست، اینجا مهمانخانه است و تو مسافر
آن سرایی:

۱. سوره ص، آیه ۴۶.

ای جان تو مسافر مهمان سرای خاک

رخت اندر آن منه که نه‌ای تو سزای خاک

فرش سرایت اطلس چرخ است چون سزد؟

اینجا سریر قدرت تو بوربای خاک

(سیف فرغانی)

﴿لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ

فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱

نباشید همچون آنان که کتاب به ایشان در گذشته داده شد
ولی آرزوها برای ایشان بس دراز نمود در نتیجه دل‌هایشان
به سختی گرایید و بسیاری از ایشان آلودگان بودند.

«ما أظال عبدٌ الا ملئ الا اساء العمل»^۲

هیچ بنده آرزویش را طولانی نکرد مگر آنکه کردارش را

زشت نمود. (حضرت علی عليه السلام)

خوب تا خسته‌ات نبینم، سعدی را به منبر کشانم و خود واپس نشینم

تا او داستانی از خاطرات زندگانی خویش برایمان به ارمغان آورد:

«بازرگانی را شنیدم صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده

خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حُجره خویش در آورد. همه

شب نیارمید از سخنان پریشان‌گفتن که فلان انبارم به ترکستان است

و فلان بضاعت به هندوستان، و این قباله فلان زمین است و فلان چیز

۲. بحار، ج ۷۰، ص ۱۶۶.

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

را فلان ضمین. گاه گفتمی که خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتمی نه که دریای مغرب مشوش است. سعدیا! سفری دیگرم در پیش است. اگر آن کرده شود، بقیت عمر به گوشه‌ای نشینم، گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی نشینم. انصاف از این مالیخولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفتم: ای سعدی! تو هم سخنی بگوی از آن‌ها که دیده‌ای و شنیده: گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیافتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور^۱
از آرزوهای پوچ و باطل پرهیزید. چه بساکس که دل به فردا بسته
بود ولی آن را پشت سر نگذاشت و بساکس که در آغاز شب بر او
غبطه می‌خورند ولی در پایان شب بر او گریستند.^۲

(حضرت علی علیه السلام)

سر شب به تن سر به سر تاج داشتمه فردا نه تن سر نه سر تاج داشت
بی‌زحمت و رنج از آنچه پدرانشان اندوختند و سپس گذشتند و
درگذشتند با حسرت؛ بس تمتع بردند و خوردند و نوشیدند بر سر سفره
آنان اما نیاندیشیدند، که کجا شدند آنان که این سفره را گسترده‌اند،

۱. کلیات سعدی، ص ۹۸. ۲. غررالحکم.

اندوختند آنچه را با خود نبردند، گذاشتند آنچه را از آن تمتع نگرفتند، پختند غذایی که خود نخوردند.

﴿بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ
أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِيُونَ﴾^۱

بس کامیاب کردیم ایشان و پدرانشان را تا بدانجا که عمر
برایشان بس دراز نمود، آیا ننگریستند که ما با ساکنان
زمین چه می‌کنیم و می‌کاهیم از آنها در کرانه‌های آن آیا
توانستند ایشان بر ما پیروز شوند.

باری ای عزیز! گر خواهی دامنت به حبّ دنیا آلوده نگردد و آمال تو را
نفریبد به ویژه اگر در سرراشیب زندگانی قرار داری، هر روز آنگاه که
خورشید از افق سر بر آورد و روشنگر خانه تو شود با او سلام کن و بگو شاید
امروز آخرین دیدار باشد. یاس را بامدادی و لاله عباسی را عمر شبی بیش
نیست، اما گل ناز جز یک دیدار بیش با خورشید ندارد.

چو غنچه و گل دوشینه صبح دم فرسود	من و تو جای شگفت است گر نفرساییم
بدین شکفتگی امروز از چه غره شوی؟	چه روشن است که پژمردگان فرداییم
خوش است باده رنگین جام عمر ولی	مجال نیست که پیمان‌های بپیماییم
ز طیب صبح دم آن‌به که توشه بگیریم	که آگه هست که تا صبح دیگر اینجاییم؟
چو غنچه‌های دگر بشکفند، ما برویم	کنون بیا که صف سبزه را بیاراییم

(پروین اعتصامی)

قبر، اولین منزل برزخ

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ
فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾^۱

ای مرگ بر انسان، وه که چه ناسپاس است. از چه چیز
آفریده شد؟ از نطفه‌ای خلقش فرمود. سپس راه‌ورود به دنیا
را بر او آسان کرد. زان پس او را بمیرانید و به قبرش سپرد.
آرامگاه دروازه ورود به عالم برزخ، عالمی نا آشنا و بس وسیع‌تر از دنیا،
با بی صورتی، صورت دارد و با بی مکانی آن را مکان است، با بی پیکری،
پیکر را درد و لذت است.

بی شباهت به عالم رؤیا نیست، در رؤیا بس رنج‌ها دیده‌ای که چون
چشم گشوده‌ای خداوند را سپاس گذاشتی که حمد لله که آنجا نیستی با
آنکه ظلمت‌کده شبستان بود و گاه صحنه‌های جالب و دلگشایی را به
مشاهده نشسته بوده‌ای که چون از خواب بیدار شدی صد افسوس
خورده‌ای که ای کاش! بیدار نشده بودم.

پس می‌بینی که با آنکه صورتی در کار نبود، در تاریکی شب صد رنگ
دید و صد نغمه شنیدی، آتشی در بستر نبود، اما بسا از سوزش آتش از
خواب جستی.

۱. سوره عبس، آیات ۱۷ - ۲۱.

برزخ فاصله‌ای است بیت تجرد صرف و ماده؛ جسم که آغازش از خاک بود، چون به خاک پیوست از رنج دنیا بیاسود که آسایش خاک هست در خاک، اما روح را آغاز آزادی و یارنج و گرفتاری است. گرچه سیه روزانی بودند که از آغاز زندگی در آرامگاه عالم طبع در بی‌خبری و غفلت به سر بردند و پس از مرگ به قبری وحشتناک‌تر منتقل شدند، بی‌هدفانی که ندانستند از کجا آمده و برای چه آمده و به کجا می‌روند. هم اینانند که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: این مردگان را تو نتوانی شنوا سازی.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾^۱

به راستی که خداوند هر که را خواهد شنوا سازد، ولی تو نمی‌توانی آنکه را در گورستان خفته بشنوایی.

افسوس و صد افسوس که حجاب عالم طبع و تکاثر و غفلت آدمی را آن گونه مشغول ساخته که تا قبر را به مشاهده نشسته بیدار نمی‌شود.

﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۲

پس غافل کرده شما را زیاداندوزی تا آن دم که قبرها را به مشاهده نشیند.

گر تو را دلی بیدار است، ندای او را همه روزه بشنوی که ندا می‌دهد:

«إنا روضةٌ من رياض الجنة أو حفرة من حفرات النار»^۳

۲. سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲.

۱. سوره فاطر، آیه ۲۲.

۳. بحار، ج ۶، ص ۲۶۷.

منم باغی از گلزار بهشت یا چاله‌ای از چاله‌های آتش.

تا تو را کجا منزل باشد؟!۱

بیداری انسان اگر نبود، صحنه‌ای جز آنگاه که یکی از کسان خود را با دست خود به گور می‌سپارد، بند کفن او را باز می‌کند و چهره لطیف او را بر روی خاک می‌نهد کافی بود که برای دنیا وقعی قائل نباشد، ولی متأسفانه عبرت ما ساعاتی بیش نیست و چون روزی چند بگذشت باز دست در آغوش دنیا می‌کنیم.

«إِنَّمَا حِطُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، ذَاتِ الطُّوْلِ وَالْعَرْضِ قَدْ قَدَّه

مَتَعَفَّرًا عَلَى حِدَّةٍ»^۱.

نصیب و بهره هر کس از زمین به اندازه طول و عرض قد و اندام اوست.

آنچه برای زیارت قبور و تشییع پیکر عزیزان توصیه شده بیش از آنچه نصیب متوفی است نصیب خود انسان است تا با منزل آینده خویش آشنا باشد. راه منزل را گم نکند، مهمانخانه را با سرای خویش اشتباه ننماید.

بسیار سال‌ها به سر خاک ما رود

کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنج روزه مهلت ایام آدمی

بر خاک دیگران به تکبر چرا رود؟

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری
شادی مکن که با تو همین ماجرا رود
دامن کشان که می‌رود امروز بر زمین
فردا غبار کالبدش بر هوا رود
خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم
مانند سرمه‌دان که در او توتیا رود
این است حال تن که تو بینی، به زیر خاک
تا جان نازنین که بر آید، کجا رود
بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست
سعدی مگر به سایه لطف خدا رود
یا رب مگیر بنده مسکین و دست گیر
کز تو کرم بر آید و از ما خطا رود^۱

(سعدی)

حضرت امیرالمؤمنین روزی وارد قبرستان شد و خطاب به خفتگان
آن دیار چنین فرمود:

ای خفتگان خاک آلود و ای دور افتادگان! با خیر باشید که خانه‌های
شما مسکن دیگران شد، همسران شما به همسری دیگری در
آمدند، اموال و دارایی شما را میان خود قسمت کردند، این بود

خبری که در نزد ما بود. ای کاش می‌دانستم اخباری از شما. آنگاه رو به یاران فرمود و گفت: اینان اگر یارای سخن گفتن داشتند، می‌گفتند: بدانید که بهترین توشه این دیار تقوی است.^۱

باری این سخنان را آنها می‌شنوند و پاسخ را جناب امیرالمؤمنین می‌داند؛ چه اگر زبان قال در کار نیست، زبان حال در کار است.

جناب رسول الله ﷺ در جنگ بدر کشتگان را ندا کرد و فرمود: آنچه پروردگارتان وعده فرموده بود به حق یافتید؟ عرض شد: یا رسول الله ﷺ آنها مردگانند چگونه به آنها ندا می‌کنی؟ فرمود: آنها از شما شنواترند.^۲

چون عالم مجرد زمان مند نیست، آنها نه تنها زمان حال را شاهد و حاضرند که گذشته و آینده را نیز مشاهده می‌کنند. مرده‌ای را از آشنایان سراغ دارم که در خواب به همسرش گفته بود: متوجه پسرم باش فردای آن شب فرزندش با اتومبیل تصادف کرد. اگر از موضوع خارج نمی‌شدم ده‌ها داستان بر اثبات این موضوع برایت می‌نگاشتم. مپندار آنجا که فرمودند دنیا زندان مؤمن و جنت کافر است واقعاً دنیا بر مؤمن تنگ می‌گذرد و بر کافر نیکو بلکه این سخن بدان معنی است که بنده مؤمن چون به عالم برزخ در آید عظمت و لذات آن عالم را که مشاهده نمود دنیای گذشته نسبت به آن عالم بر او حکم زندان را داشته باشد و کافر چون رنج‌های برزخ و پشیمانی از گذشته را یابد، دنیای او همچون بهشت به نظر آید. در همین

۱. محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۱۹. ۲. همان، ص ۴۱۸.

معنی سعدی فرماید:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

باری بر تو آوردم که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس آن گونه می‌میرد که زندگی کرد و آن گونه محشور می‌شود که می‌میرد، قلمستان گلزار برزخ در دنیا غرس می‌شود و شجره آن در برزخ می‌روید و میوه آن در قیامت چیده می‌شود. بر این دعای جناب امیرالمؤمنین توجه کن:

«اللهم لا تجعل الدنيا لي سجنًا و لا فراقها عليّ حزنًا، اعوذ

بك من دنيا يحرمني و من أملٍ يحرمني العمل و من حياةٍ

تحرمني خير الممات»^۱.

بار پروردگارا! دنیا را زندان من قرار مده و جدایی از آن را

حزن و اندوه من مساز. از آن دنیا که مرا از آخرت بی‌بهره

کند، و از آن آرزو که مرا از انجام عمل باز دارد و از آن

زندگانی که مرا از مردنی خوب محروم و بی‌نصیب نماید به

تو پناهنده می‌شوم.

زندگی بی‌دوست جان فرسودن است مرگ حاضر غایب از حق بودن است

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود بی‌خدا آب حیات آتش بود

از خدا غیر خدا را خواستن ظنّ افزونی است، کَلّی کاستن

خاصه عمری غرق در بیگانگی در حضور شیر، رو به شانگی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸۱.

عمر بیشم ده که تا پس تر روم مهلتم افزون که تا کمتر شوم
عمر خوش در قرب جان پروردن است عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است^۱
(مولوی)

در قبرستان می‌نگری که تکاپوها تمام شد، تکاثرها تعطیل ماند،
منیت‌ها فرو ریخت، پندارها جای خود را به حقایق داد، کاخ نشین‌ها خاک
نشین شدند، صندلی‌ها را از زیر پای برداشتند و خاک را به جای آن نهادند.
کاخ‌ها فرو ریخت و کوخ‌ها منزل شد، بسترهای حریر را در پیچیدند و
خاک نمناک را بستر ساختند. وه که قبرستان را با آدمی بس اندرز است،
اما کواندرز پذیر؟

«اول عدل الاخرة القبور لا يعرف فيها غنی من فقیر»^۲
آغازین عدل آخرت آرامگاه‌هاست، چه در آنها غنی و فقیر
از هم باز شناخته نمی‌شود.

به قبرستون گذر کردم کم و بیش بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی در اینجا بی‌کفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش
(بابا طاهر)

گویند: اسکندر در جوانی چون عزم جهانگیری در سر پرورانید به نزد
استادش ارسطو رفت و عزم خود را در میان نهاد. ارسطو گفت: غرض از این
لشکر آرای چيست؟ گفت: تا ترکیه را مسخر شویم وز آن پس به ایران
برویم. خشایار شاه، سارت را به آتش کشید، می‌روم تا تخت جمشید را به

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰. ۲. مستدرک، ج ۱، ص ۱۴۸.

آتش کشم. ارسطو گفت: زان پس. گفت: به افغانستان روم. ارسطو گفت: زان پس. گفت: هند را به چنگ آورم. باز گفت: زان پس. گفت: اگر چین را هم فتح کنیم دیگر دنیا را در دست داریم. ارسطو گفت: زان پس چه خواهی نمود؟! اسکندر گفت: آن وقت می‌توانیم راحت بنشینیم و روزگار به خوشی گذرانیم. ارسطو گفت: سرکار، الآن هم می‌توانید بنشینید و زندگی به خوشی گذرانید و این همه خونریزی هم ننمایید.

سعادت در چنگ آدمی است، اما آن را دور از خود می‌دانیم.

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدا یا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ)

اسکندر سخن حق استاد نپذیرفت و پندار تکاثر او را از یونان به شرق کشانید و پاسارگاد را هم به آتش کشاند؛ اما چون به هند رسید کاخ پندار فرو ریخت و از افلاکش به خاک انداختند. گویند وصیت نمود که چون جنازه‌ام به یونان حمل می‌کنید در طول راه دستم از تابوت بیرون گذارید، همه در معنی این سخن حیران ماندند. حکیمی فرمود: خواست مردم بدانند که آنکه دنیا به چنگش افتاد، از دنیا با دست خالی رخت بر بست.

بیا که قصرامل سخت سست بنیاد است بیار باده که دوران عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

تو ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه کنج محنت آباد است

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(حافظ)

مأموران جلب همه دم باتواند، اما تو آنها را نمی بینی و از قدرت آنها هم بی خبری و خویشتن را مستقل می دانی، آنها دائم مترصدند تا کی فرمان کوچ در رسد، به مجرد امر، روح را از کالبد تو بیرون کشند و به سوی پروردگارت برند و در آنجا دیوان محاسبات بگشایند و در انتظار حکم و فرمان احکم الحاکمین نشینند. از این آیه جز این استنباط داری؟

﴿يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ * ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ ۚ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿۱﴾

گسیل می دارد بر شما محافظانی، تا آنگاه که فرمان کوچ در رسد، دریافت دارند کل وجود شما را و دمی در این کار کوتاهی نکنند. زان پس می رانند شما را به سوی مولا و صاحب حقیقی شما و هم اوست سریع ترین حساب کنندگان.

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که می رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی^۲
(سعدی)

در محاسبه آنجا است که عیارها را سخت به سنجش نشینند، بس بزرگها که کوچک شود و کوچکها که بزرگ نماید. حضرت پیامبر ﷺ بر فراز قبری که صاحبش روز گذشته از دنیا رخت بر بسته بود و کسانش بر

۱. سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۲. ۲. کلیات سعدی، ص ۳۳۶.

فراز آن نشسته و می‌گریستند فرمود: اکنون دو رکعت نماز سبک در نزد صاحب این قبر از همه دنیای شما بس محبوب‌تر است.^۱

اکنون دمی در خلوت بنشین و دم در بند و بیندیش که اگر فریاد جرس بر آمد و به ناچار عزم حرکت کردی چه توشه با خود داری و از تعلقات چه با خود توانی برد؟ آنست با که بود؟ و مونس آینده‌ات کیست؟ از همراهان زندگی که با تو هم سفر می‌شود؟ آن ساعت که تو را در قبر می‌گذارند سرمایه‌ها سنجیده می‌شوند، وای که آنچه را می‌پنداشتم آب است سراب بود، یاران همه دشمن بودند و از تعلقات جز وحشت و حسرت چیزی در دستم نمانده است، در پندارهایم بس طلاها به خاک گرائید و بس خاک‌ها طلا شد، تا فرصت باقی است بکوش که در این بازار مطاعی را خریداری کنی که با خود توانی برد تا شاید این دعای امام باقر علیه السلام که روزی بر فراز قبر عبدالله بن عجلان فرمود در حق تو نیز سازگار آید:

«اللهم صل و حَدِّثْهُ و آنس و حَشْتَهُ و اسکن الیه مِن رحمتک

ما یستغنی بها عن رحمة مِن سواک».^۲

بار الها! تنهایی او را با رحمت خود متصل گردان و وحشتش را به انس مبدل نما و باران رحمتت را آن قدر بر او عرضه دار که از رحمت جز تویی نیاز گردد.

۱. مجموعه وزام، ص ۴۵۳. ۲. وسائل، ج ۱، ص ۸۲۶.

مردگان از زیارت قبور مسرور شوند

مردگان را از دنیا و زندگان آگهی است، اما آگاهی علمی، ولی چون بر سر قبرشان روید آگاهی دیداری دارند با آنکه روح مرده در زیر خاک نیست ولی چون عمری با پیکر خود مأنوس بود تا آنجا که نوعاً خود را با پیکر یکی می دانست مع ذلک در طول عالم برزخ ارتباط و تعلقی به محل آرامگاه خود دارد، بسا ایامی از عمر خود را در منزلی گذرانیده‌اید که اکنون از آن منزل به منزل بسا بهتری انتقال یافته‌اید. مع ذلک خاطرات آن منزل به ویژه منزلی که کودکی خود را با پدر و مادر در آن گذرانیده‌اید، هرگز از یاد نبرده‌اید و حتی با در و دیوارش جانتان مأنوس است. چنین است ارتباط روح در عالم برزخ با محل آرامگاهش.

به زیارت مردگان خود روید که آنها از زیارت شما خوشحال می‌شوند، در کنار آرامگاه پدر و مادر در ضمن دعایی که در حق آنها می‌کنید برای خود نیز حاجت طلبید.^۱

(حضرت علی علیه السلام)

حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام را به مشاهده نشین:

چون بر سر آرامگاهی نشینید آنها با شما مأنوس شوند و چون از ایشان دور شوید، دچار وحشت شوند.^۲

اخباری نیز از معصومین رسیده است که مردگان کلاً از وضع خانواده‌های خویش در دنیا آگهی دارند:

اسحاق بن عمار گوید: از ابوالحسن اول علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که از دنیا رفته خانواده خویش را دیدار می‌کند؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: هر چند گاه؟ فرمود: بنا به منزلتی که در نزد خداوند دارند بسا هر هفته بسا هر ماه یا هر سال و هرگاه آنان را در کار خیر بینند شادمان و مسرور شوند و هرگاه آنان را در سختی و نیازی بینند غمگین و اندوهگین شوند.^۱

و این مسأله برای شهدا صریحاً در قرآن بیان گردیده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲.

مپندارید که شهیدان راه خدا مردند. بلکه با حیات ابدی جاودان شدند و در نزد پروردگار خویش متنعم خواهند بود. آنان با فضل و رحمتی که از ناحیه خداوند نصیبشان گشته شادمانند و از آن مؤمنانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و بعداً به آنها می‌پیوندند، خوف و حزنی نخواهند داشت. مسرور و

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳. ۲. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ - ۱۷۱.

شادمانند و به فضل و نعمت خداوند بشارت می‌یابند،
خداوند اجر مؤمنان را ضایع نمی‌گرداند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هیچ مؤمن و کافری نیست که در هنگام ظهر نزد خانواده خویش
حاضر نگردد، هر آنگاه مؤمن خانواده خویش را در حال انجام
اعمال صالح می‌بیند، خداوند را حمد می‌گوید و هرگاه کافر
خانواده خویش را در حال انجام اعمال صالح بیند، بر آنها غبطه
خورد.^۱

این غبطه کجا جگر سوز است؟ آنجا که با صد رنج و خون دل مالی
اندوخت و از آن چیزی در راه خدا نبخشید و حقوق واجب آن را ادا نکرد
اکنون حق مالکیت از او سلب شد و دیگران با بخشش از آن سود بگیرند و
متوفی از همان مال رنج کشد و عقوبت پس دهد.

از دلایل دیگر که ارواح مردگان بر دنیا تسلط علمی دارند و نسبت به
بستگان اطلاع کلی دارند، ملاقات‌هایی با آنها در رویای صادقانه است که
گاه نسبت به آینده و وقایع آن زندگان را اطلاع داده‌اند.

این مسأله برای اکثر مردم اتفاق افتاده است. اینجا برای مثال چند
واقعه بیان می‌گردد:

علامه زمان مرحوم شیخ شریعت اصفهانی که استاد برجسته حوزه
علمیه نجف بود و مدتی از مراجع تقلید، نقل می‌کند: کتابی مورد

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۴.

نیاز من بود که قدرت خرید آن را نداشتم. تصمیم گرفتم که آن را از استاد مرحوم شیخ محمد حسین کاظمی عاریت بگیرم. روزی بعد از ظهر برای گرفتن کتاب روانه خانه استاد شدم، احساس کردم کمی زود است، با خود گفتم: بسا استاد به استراحت پرداخته باشد، برای اینکه اندکی از وقت بگذرد در سر راه وارد مقبره «شیخ خضر» شدم و برای شادی روح او سوره یاسین خواندم. سپس از مقبره خارج شده روانه خانه استاد شدم، در خانه را زدم، کسی در را باز نکرد، کمی معطل شدم. بار دیگر در زدم. ناگهان استاد در را گشود، در حالی که کتاب مورد نظرم را در دست داشت. از این جریان من در شگفت ماندم. عرض کردم: آقا! از کجا دانستید که این کتاب مورد درخواست من است؟ گفت: من خوابیده بودم. در عالم رؤیا شیخ خضر را دیدم. او به من گفت: اکنون فلانی می آید و این کتاب مورد درخواست اوست برخیز و آن را آماده کن. من برخاستم مشغول پیدا کردن کتاب بودم که تو در را کوفتی.^۱

خواب دیگری را به مشاهده نشین:

شیخ مفید می فرماید: در عالم رؤیا دیدم که در مسجد کرخ بغدادم، دختر پیامبر گرامی اسلام حضرت زهرا علیها السلام بر من وارد شدند. حسنین به سن دو کودک همراه ایشان بودند به من فرمودند: به این دو پسر فقه بیاموز. وقتی از خواب بیدار شدم از این رؤیا سخت

۱. معاد انسان و جهان، علامه جعفر سبحانی، ص ۱۱۸.

شگفت زده بودم. فردا در مدرسه خود نشسته بودم. خانم
محترمه‌ای وارد شد و دست دو کودک را در دست داشت و گفت:
آمده‌ام تا به این دو فرزندم علم فقه را بیاموزی. دانستم که این دو
کودک مورد نظر حضرت زهرا علیها السلام هستند. در تربیت آنها بس
کوشیدم و این دو، سید مرتضی و سید رضی بودند، رحمت خدا بر
جان همگی باد.^۱

به خواب دیگر بیندیش:

شیخ بهایی از پدر خود نقل می‌کند که من روزی به حضور شهید
ثانی رسیدم. وی به من گفت: گمان دارم که من نیز جام شهادت را
بنوشم زیرا دیشب در عالم رؤیا دیدم مرحوم سید مرتضی میهمانی
ترتیب داده بود و در آنجا گروهی از علمای بزرگ شیعه شرکت
داشتند. وقتی من وارد مجلس شدم، سید به من گفت: برو در کنار
شهید بنشین وقتی کنار او نشستم چیزی نگذشت که از خواب
بیدار شدم.^۲

این خواب از رؤیاهای صادق بود که این بزرگوار در سال ۹۶۶ به دست
حاکم ستمگری شهید گردید و نظائر این رؤیاها که خود کتاب مستقلی را
می‌طلبد فراوان است و یقین دارم که تو خواننده عزیز در نفس خود که
بنگری بسا از این رؤیاهای صادق فراوان بیابی.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۱. آیات بینات، ص ۱۳۱.

فشار قبر یا رنج جدایی

چون دانستی که پیکر متوفی در قبر است و خود او فعلاً وارد برزخ گشته، دانی فشاری سخت از کجا بر او وارد آید؟ عمری دل به بسی دلداری داده گوشه‌ای از آن راه‌مسر برد و بخشی را مال و سهمی را جاه، پندارها بر ستایش داشت و دست بر کمر و اعتماد بر قدرت همه را یکجا ترک کردن کاری آسان نیست.

دانی که پزشکان از یک شخص در یک روز دو دندان بیش بیرون نکشند وای از فرشته مرگ که همه را یکجا و در یک دم از جای بر آورد، و آدمی را ناکام رها کند، نهالی که در زمین چندان ریشه ندوانیده را بیرون کشیدن. بس آسان باشد وای از برکندن درختانی تنومند که در سر تا سر باغ ریشه دوانیده‌اند. طوفانی وحشتناک را شاید، گر آن را بر افکنده، بسا دیده‌ای؟
بنگر قرآن را که این صاعقه مرگ را چگونه می‌نماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا
أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۰۰﴾
وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا
خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ

تَزْعُمُونَ ﴿۱﴾. اگر ببینی آن دم را که ستمگران در حال جان دادن هستند و فرشتگان گشاده بال را که به فرمان ایستاده و گویند: رها کنید جان‌هایتان را امروز رسید وقت چشیدن آن عذاب خوارکننده را، بدان سبب که گفتید بر خدا آنچه را سزاوار نبود و از آیات و نشانه‌های او روی گردانیدید، رسید آن دم که بر ما وارد شوید یکه و تنها بدان گونه که در هنگام تولد آمدید و رها کردید آنچه را به چنگ آوردید در پشت سر خود، دیگر نمی‌یابید دل بستگانی را که آنها را در زندگی شریک خود می‌پنداشتید، جدا شدید از همگی حتی پندارهای شما همگی گم و رها شدند از شما.

باکسان و یاران عمری مانوس بودن و ناگهان به ظلمت تنهایی رو آوردن، از همه تملکات دل بر کندن، نه خانه و نه کاشانه، نه آب و نه دانه، نه یار و مونس همه راه خود گرفته و با آدمی پشت کرده، آنکه می‌پنداشت بس کس و یار دارد در طریق تنها ماند و از همه دل برید، پندار این بود که همگی یار و یاور و در نیاز مدد کارم بودند پندار این بود که بس قدرت و توانم هست، جاهم بود و مورد تکریم همگان، همگان پشت کرده، صندلی جاه را زیر پایم کشیدند و بر زمینم افکندند. به راستی که:

خرمانتوان خورد از این خار که کِشْتیم دیبانتوان بافت از این پشم که رِشْتیم
بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبائر، حسناتی ننوشتیم

ما گشته نفسیم و پس آوخ که بر آید از ما به قیامت که چرا نفس نگشتیم
افسوس بر این عمر گرانمایه بگذشت ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز بر آمد ما شب شد و روز آمد بیدار نگشتیم
چون مرغ بر این کنگره تاکی بتوان خواند یک روز نگه کن که بر این کنگره خشتیم
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم
باشد که عنایت برسد، و نه سپندار با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم^۱
(سعدی)

و این بود داستان مرگ پشت کنندگان با حق تعالی و اما آنان که در
عمر پشت بر خدای نکردند، همه جا نظاره گر آیات او بودند، جز او ندیدند،
جز با او انس نگرفتند. اگر دل دادند دلدارشان او بود و جز با او در زندگانی
روی نداشتند، اینان را هم اینجا وعده وصال بود و هم در دم مرگ.

﴿الْأُولِيَاءِ لِلَّهِ لَا خَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ * الَّذِينَ
آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي
الْآخِرَةِ ﴿۲﴾. آگاه باش که دوستان خداوند را نه آنها را ترسی
است و نه حزن و غمی؛ ما هم آنان که ایمان آوردند و
پرهیزکار بودند ایشان را بس بشارت است در دنیا و در آخرت.

شکر که ره یافتم در حرم یار خویش

شکر که بگشاد یار پرده ز دیدار خویش

کاله بسیار عیب کز همه وامانده بود

چون مدد از بخت یافت، یافت خریدار خویش

۲. سوره یونس، آیات ۶۲ - ۶۴.

۱. کلیات سعدی، ص ۷۳۶.

اتحاد عامل و عمل

همان طور که گیاه را می‌بینی که سبز و شاداب سر به فلک بر آورده و با اهتزاز نسیمی برگ‌های شادابش به رقص در می‌آید در برابر آن درختی را مشاهده می‌کنی با ساقه‌های ضعیف و برگ‌های پژمرده و تنه لاغر. حکم می‌کنی که رنج این درخت در اثر کم آبی و خشکی محیط بوده و تناوری آن درخت محصول زمین آب خیز و تقویت خاک بوده است، و اکتساب این دو درخت در طول عمرشان کلاً با آن دو همراه و متحد است و قیافه هر کدام نمودی بر سرگذشت آنها می‌باشد.

جوانی را می‌بینی با اندامی سر فراز، سینه‌ای ستبر، بازوانی با ماهیچه‌هایی در هم پیچیده و جوان دیگری را که اندامی لاغر، چهره‌ای زرد و بازوانی نازک، افسرده حکم می‌کنی که یکی از نظر کسب مواد غذایی تأمین بوده، اندام و ماهیچه‌هایش با ورزش مستمر تقویت یافته و دیگری نه از زندگانی مرفه برخوردار بوده و نه تحرکی داشته نمود: هر یک سرگذشت خود را به تماشاگذارده‌اند.

ارواح مردگان هر یک در حال و جمال، اکتسابات خود را در معرض ظهور همگان چه در برزخ و چه در قیامت می‌گذرانند. عبادت و بندگی حق تعالی در طول عمر، جویباری است که شجره روح هر کس از آن مادام سیراب می‌شود، گونه‌ای که در سایه‌های او طراوت و شادابی دیگران هم به دست می‌آید.

و بر عکس گناه و کفر، سمومی است که گیاه وجود هر کس را به جای شکوفه و برگ، خار و خس بر می آورد و در کنار آن هر که نشیند، پا و دستش خسته و جامه اش دریده می گردد.

ای عزیز! موجودات همگی کلمات خداوندند اما:

﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ *
تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱.

موجود پاک همچون درختی شاداب است که پایه هایش ثابت و شاخه هایش سر بر فلک بر آورده و در همه آن میوه هایش با اوست به اذن پروردگارش.

از زمین سر بر آورد و شاخه هایش سر بر آسمان کشند و تا پیشگاه پروردگارش می بالد و می رود و در همه جا میوه های جان بخشش با اوست، میوه هایی که مواد آن را از زمین گرفت، ولی دیگر زمینی نیست، بلکه آسمانی است و در مقابل آن:

﴿كَلِمَةً خَبِيثَةً كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۲.

موجود خبیث همچون درختی ناپاک است که ریشه اش از زمین بر کنده شده و قرار و آرامشی ندارد.

این درخت را هرگز راه آسمان نیست و جز خار با خود چیزی ندارد. با این دو مثال خواهی یافت که آدمی در آزمایشگاه دنیا روی جان و

۱. سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵. ۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

روح خود با اعمالی که می‌نماید کار می‌کند یا به تخریب وجود خود می‌پردازد و یا به ساختاری میمون و مبارک به خودسازی مشغول است و آنچه بعد از عبور از این آزمایشگاه به او نشان می‌دهند، نتیجه این تخریب یا خودسازی است.

کارنامه‌ها آن روز دو چهره دارد:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۱﴾ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۲﴾ وَ تَصْلِيَةً جَحِيمٍ ﴿۱﴾.

تکذیب‌کنندگان گم‌گشته، خود‌پذیرای جان‌خویش در سقوط جهنم و نوشیدن آب جوشانند.

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿۲﴾ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ﴿۲﴾. و اما اگر باشند از مقربین درگاه، پس خود آرامش و گلزار بهشت و نعمات آنند.

ای عزیز! جهنم با هیزم گرم نمی‌شود، آتش گرانه‌اش نفت و بنزین نیست، جهنم را آتش افروز، شرک و گناه است که آن را جان انسان‌ها به مخزن این سرای عذاب می‌فرستد و هر گناهکار روزی که به آن شکنجه‌گاه در آید، بر کوره جانکاه اندوخته خود نشیند. دقت فرما:

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ ﴿۳﴾.

از آن آتش بپرهیزید که آتش‌گرانه آن مردم و سنگ است.

۱. سوره واقعه، آیات ۹۲ - ۹۴. ۲. سوره واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹. ۳. سوره بقره، آیه ۲۴.

جانسوز فرآورده‌ای که سنگدلان با انجام گناه برای خود بر افروختند:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾^۱.

کافران در قیامت از اموال و اولادشان طرفی نمی‌بندند، هم

ایشان خود آتش گرانه جهنم هستند.

﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِبِجَاهِهِمْ حَطْبًا﴾^۲.

و ستمکاران خود هیزم جهنم می‌باشد.

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست آینه صافی یقین هم‌رنگ روست

ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود می‌ترسی ای جان هوش دار

زشت روی توست نی رخسار مرگ جان تو، همچون درخت و مرگ برگ

از تورسته‌است ار نکویست ار بد است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خوداست

گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای ور حریر و قز دری خود رشته‌ای^۳

(مولوی)

گناه اعضا و پیکر انسان از نفس فرمان می‌گیرد و این فرمانده چون به

این فرمان مستمر ادامه داد خود گناه می‌شود و این نافرمانی او را

می‌سازد. ندیدی که چون نوح دید فرزندش در کام طوفان فرو رفت روی به

حق آورد و عرض کرد: پروردگارا! تو وعده داده بودی که من و خانواده‌ام از

چنگ طوفان در امانیم، خداوند چنینش پاسخ فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰. ۲. سوره جن، آیه ۱۵.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۳۹.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۱. به راستی که او

از خاندان تو نیست، چه او عمل غیر صالح است.

می‌بینی که اینجا چگونه ماهیت جان عوض می‌گردد.

جان کافر و گناهکار را حسرت می‌گذازد و چون به خود می‌نگرد

حسرت را از راه عمل خویشتن می‌یابد:

﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^۲.

و چون شکنجه‌گاه دوزخش می‌گذارد گویندش منال‌که:

﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳.

مجازات‌ی شما را نیست جز آنکه انجام دادید.

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب‌گران

گرگ گشته یک به یک خواهی تو می‌دراند از غضب اعضای تو^۴

سیرتی‌کان در وجودت غالب است هم بر آن تصویر حسرت واجب است

گرچه پنهان باشدت پیدا شود هرکه او خائن بود رسوا شود^۵

(مولوی)

رشته‌های تسبیح‌ذاکر حق تعالی‌تار و پود حله‌های بهشت را بافت، و

گناهان مستمر، دانه‌های زنجیر غل‌های دست و پاگیر گناهکاران را.

بنگر:

۱. سوره هود، آیه ۴۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۷.

۳. سوره یس، آیه ۵۴.

۴. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۲.

۵. همان، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۹.

﴿وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

گردانیدم زنجیرها در گردن کافران، جزا داده نمی‌شود جز آنچه کردند.

نه این چنین است که:

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

(مولوی)

در پژواک آنچه به سوی تو باز می‌گردد، همان است که از تو صادر شد. یعنی ما بین فعل و جزا یک نحوه سنخیت است و به راستی صحیح فرمود شیخ اجل سعدی که:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
تصور کن که چند دانه از بذر ماهی را به نیت قربت الی الله به دجله افکنی در عراق، و روزی در بیابان عربستان از کاروان بازمانی، در تنهایی و بی‌کسی و گرسنگی. به ناگاه مردی در رسد و صد قوطی کنسرو ماهی تو را دهد و گوید: بگیر که این ماهی‌ها دست پرورده تو است که ما از دجله بر گرفته‌ایم. این مثالی بود در انجام حسنات و اما در انجام سیئات به مثال جناب نظامی بنگر:

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زر بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

(نظامی)

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۱.

روزی که هر آن کس متن عملی که از نیکی‌ها نموده به تماشا می‌نشیند و آنچه را از بدی‌ها که انجام داده آرزو می‌کند بین آنها و خودش فاصله‌ای بس دور افتد. به راستی که شدائد و حسرات قیامت به جز محصول گناهان شخص است؟!

﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^۲.

این چنین است کردارهای ایشان حسرت‌هایی برای آنها.

از قول رسول الله ﷺ آمده است:

در شب معراج، بهشت امّتم را جبرئیل با من نمود، وه چه دلگشا و زیبا اما کاخ‌هایی را به تماشا نشستم که ناتمام مانده بود، فرشتگانی را در کنار آن ابنیه یافتم. ایشان را گفتم: با من گفته‌اند این کاخ‌ها از آن امت من است. چرا ناتمام مانده؟ گفتند: اینها هنوز در دنیا هستند، اینجا به کلی ابزار ابنیه وجود ندارد، ما در کار ساختمان او هستیم. باید مصالح ساختمان را خود بفرستد، در همین دم مقداری آجر طلا از آسمان بارید. گفتند: آقا! بین او اکنون به ذکر

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۷.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

حق تعالی پرداخته و فرآورده آن اینجا رسیده، در این دم برخاسته
و آجرها را به بنای کاخ افزودند.

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت	شد سجود او در آن عالم بهشت
چون که پزید از دهانت حمد حق	مرغ جنت ساختش ربّ الفلق
چون ز دستت زخم بر مظلوم رُست	آن درختی گشت از آن زقوم رُست
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی
چون ز دستت رُست ایثار و زکات	کشت این دست آن طرف نخل و نبات
آب صبرت آب جوی خلد شد	جوی شیر خلد مهر توست و ودّ
ذوق و طاعت گشت جوی انگبین	مستی و شوق تو جوی خمر بین
آن سخن‌های چو مار و کژدمت	مار و کژدم گشت و می‌گیرد دُمت
وعده فردا و پس فردای تو	انتظار حشرت آمد، وای تو
منتظر مانی در آن روز دراز	در حساب و آفتاب جانگداز ^۱

(مولوی)

با این مطالب می‌یابی که نظام قیامت نظامی فردی است: ﴿لَقَدْ

جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ﴾^۲. بر ما وارد می‌شوید یکه و تنها

بر خلاف دنیا که بسا چند نسل با میراث پدران خود عیش می‌کنند و به

نوش می‌برند، آنجا منحصراً هر کس بر سر سفره خویش است. کس نخارد

پشت تو جز ناخن انگشت تو. ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۵۷.

۲. سوره انعام، آیه ۹۴.

۳. سوره یس، آیه ۵۴.

تا یار و یاور خویش را در سفری که پیش داری، بازشناسی بر این خبر
بنگر:

در آن هنگام که آخرین روز حیات و اولین روز آخرت انسان فرا
می‌رسد، همسر و مال و فرزندان و عمل انسان در مقابلش مجسم
شود، در این هنگام رو به سوی مال می‌کند و می‌گوید: به خدا قسم
بر تو سخت حریص بودم. بازگویی که از من چه خیر نزد تو است؟
مال پاسخ گوید: کفنت را از من برگیر و برو. زان پس روی به
فرزندان آرد و گوید: به خدا سوگند که دوستدار شما بودم. چه
چیزی از من نزد شماست. پاسخ آید: که ما تو را تا قبرت می‌رسانیم
و آن را می‌پوشانیم زان پس روی به عمل آرد و گوید: به خدا قسم از
تو روی گردان بودم و تو را بر خود بس دشوار می‌یافتم. پس بر
گویی که چه خیر از من نزد تو است؟ عملش جواب دهد: من با تو
در قبر و در رستاخیز قرین و همدم باشم تا آنجا که بر پروردگارت
عرضه گردیم.^۱

عمل است یار و رفیق تو، بقیه رفیق میان راهند، عمل است که تو را در
مرگ و قبر و برزخ و میزان و صراط و قیامت همراهی می‌کند تا آنجا که
توانی آن را وا منه.

قیس بن عاصم به خدمت رسول اکرم مشرف گردید و عرض کرد: یا
رسول الله ﷺ من از عشایر و ناچار به کوچ هستم و مشتاق زیارت شما،

۱. کافی، کلینی؛ امالی شیخ مفید.

نصیحتی فرمایید تا در مفارقت آن را به کار بندم و از بهره حضور دور نمانم. دقت فرما که او سالی یک یا چند جلسه نصیب ملاقات بیش نداست، ماکه هزار سال دور افتادیم، این اندرز تا چه حد می تواند حضور را جبران کند و درد فراق را درمان بخشد و اما آن اندرز:

«یا قیس! إنه لا بدّ لك من قرین یدفن معك و هو حیّ و تدفن معه و انت میّت، فان كان کریماً اکرّمك و إن كان لئیماً اسلمك ثم لا يحشر الاّ معك و لا تبعث الاّ معه و لا تسأل الاّ عنه فلا تجعله الاّ صالحاً فإنّه إن صلح آنست به و إن فسّد لا تستوحش الاّ منه و هو فعلك».^۱

ای قیس! تو ناچاری از داشتن همراهی که با تو دفن می شود که او زنده است و تو مرده ای، هم او اگر نیکو باشد تو را خوش و سرگرم دارد و اگر پست و خوار باشد تو را رنجه دارد و تو محشور نمی شوی جز با او و برانگیخته نمی گردی جز همراه او و از تو پرسش نمی شود جز از او؛ پس قرار مده او را جز در کمال خوبی و حُسن چه اگر جمیل و نیکو بود با او همه جا مأنوس باشی و اگر پست و فاسد بود تو را وحشتی جز از او نیست و آن عمل توست.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من به جز از کشته ندروی (حافظ)

ای عزیز! جان تو کلمه طیب است که با عمل صالح به سوی محبوب
ازلی در هنگام مرگ پرواز کند.

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱.

کلمه طیب به همراه عمل صالح به سوی او به پرواز آیند.

در ذیل آیه:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ﴾^۲. ایشانند برنده ارث، هم آنان که بهشت را به

ارث می‌برند و در آن جاودان می‌مانند.

از معصوم می‌پرسند که به ارث بردن بهشت چه معنی دارد؟
می‌فرمایند: خداوند زمین لم یزرع را برای هر مولود در دنیا در بهشت
تعیین فرموده تا با اعمال نیک آن را آبادان سازند. هر عمل نیک، لذتی که
با آن سنجیت دارد را در بهشت بنیان‌گر است، اما در قیامت می‌ماند بسی
سرزمین‌هایی که صاحب آن دوزخی گردید، خداوند به همسایگان آن
زمین گوید: این زمین‌ها را ایشان نصیب نبود، و شما را بهره باد. بنابراین
خوبان در بهشت وارثان زمین دوزخیان‌اند، اما جهنم را گناه می‌سازد؛
زین رو فرمود:

﴿وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۳. آتش افروزان آن مردمند.

و در جای دیگر

۲. سوره مؤمنون، آیات ۱۰ و ۱۱.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. سوره تحریم، آیه ۶.

﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا﴾^۱.

می بینی که در دنیا جرم با منتقم، عواملی دو گانه اند، اما آنجا جرم خود انتقام آفرین است.

گویایی گناه و عبادت و بندگی خداوند و کار صواب دو بذرنند که با بذرافشانی آن در زمین بس مستعد که آدمی می فشاند، شجر آن درخت پر از خار زقوم است و یا محصول آن شجره طیبه ای است که محصول آن دائمی است. زین رو فرمودند:

«الدنيا مزرعة الآخرة»^۲. دنیا کشتزار آخرت است.

این بهار نوز بعد برگ ریز	هست برهان بر وجود رستخیز
آتش و باد، ابر و آب و آفتاب	رازها را می برآرند از تراب
در بهاران رازها پیدا شود	هر چه خورده است این زمین رسوا شود
بردمد آن از دهان و از لبش	تا پدید آید ضمیر و مذهبش ^۳

(مولوی)

بذرها در کشتزار عمر خود ریختی و باران ایامش آبیاری کرد، جایی بذر گل و میوه و جایی بذر خار، اما در طول عمر فرصتی برای دیدار مزرعه خویش نیافتی؛ روز مرگت ترا به دیدار این مزرعه خوانند، حال بیا و ببین کشتزار عمر خویش را:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۴.

۱. سوره جن، آیه ۱۵. ۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۱.

۴. سوره یس، آیه ۵۴.

پس امروز به هیچ کس ستمی روا نخواهد شد و پاداشی در کار نیست جز آنچه انجام دادید.
بهشتیان را در آن روز خستگی راه به آرامش گراید و خار رهگذار از پای برکنند، چون بیند نتیجه عمل خویش را.
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
(حافظ)

و وای بر ره گم کردگانی که سرمایه کسب از دست داده و عمر به خسران گذرانیده و در پیشگاهش صدها مظلوم به تظلم ایستاده. وه که دیدار آن روز چه شگفت‌انگیز و جان فرسا است:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۱.

روزی که می‌یابد هر کس هر آنچه نیکویی کرده حاضر و آنچه را از بدی انجام داده، آرزو می‌کند که ای کاش میان من و عملم فاصله‌ای بس دور بود.

اینجا بنگر که مُحَضَّر به معنی احضار شونده است. این کلمه می‌نماید که اعمال همه در ملکوت حضور عین دارد و همگی باقی و سرمدی هستند و آن روز که خداوند اراده فرمود همگی حاضر می‌گردند. هرچند بسا خیر و شری که از ما صادر گردید و اصلاً از خاطر رفته و اثری از آن در یاد نیست، آنجا همگی را به حضور می‌نشینیم و به استماع این سخن

می پردازیم:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ
الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱.

تو از اینها در غفلت بودی، امروز از تو پرده غفلت را بر
گرفتیم و چشمت به دیدار آن سخت تیز بین است.
خوب با آنکه اثبات حضور اعمال در قیامت آیات وسیعی را می طلبد
بدان که این امری مسلم است و بیش از این در این سخن نماییم، ولی
همین را بدان که:

﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۲.
و آنچه را انجام داده اند همگی را حاضر می یابند؛ پروردگار
تو به احدی ستم نمی کند.

در اینجا ابیاتی از قصیده سنایی را در همین موضوع مشاهده فرما:
ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
ای خدا خواهان قال، الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کاین جان عذراور فرو میرد ز نطق
پیش از آن کاین چشم عبرت بین فروماند ز کار
پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار
تاکی از دار الغروری ساختن دار السرور
تاکی از دار الفراری ساختن دار القرار

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۱. سوره ق، آیه ۲۲.

اندراین زندان بر این دندان زنان سگ‌صفت
روز کی چند ای ستمگر صبر کن دندان فشار
تا ببینی روی آن مردم گُشان چون زعفران
تا ببینی روی این محنت‌گشان چون گل انار
باش تا از صدمت صور سرافیلی شود
صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار
در تو حیوانی و شیطانی و روحانی در است
در شمار هر که باشی آن شوی روز شمار
تا ببینی یک به یک را گشته در شاهین عدل
شیر سیر و جاه، چاه و شور، سوز و مال مار
باش تا کُل بینی آنها را که امروزند جزء
باش تا کُل بینی آنها را که امروزند خار
گلبنی کاکنون تو را هیزم نمود از جور دی
باش تا در جلوه‌اش آرد دست الطاف بهار
حرص و شهوت در تو بیدارند خوش خوش تو مَحْسَب
چون پلنگی بر یمین داری و موشی در بسار
ای بسا غبناکت اندر حشر خواهد بود از آنک
هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار
جز به دستوری قال الله یا قال الرسول
ره مرو، فرمان مده حاجت مگو، حجّت میار^۱
(سنایی)

عالم برزخ

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

ماورای ایشان حائلی است تا روز رستاخیز.

برزخ به معنی حائل و مانع میان دو چیز و در اصطلاح بحث معاد منزلی است میان دنیا و آخرت، اما در این منزل جسم در کار نیست؛ منحصرأً روح است که در این عالم وارد می‌شود و جسم به اصل خویش که خاک بود، واصل گردید و از سفری بسا طولانی به منزل خویش رسید که آسایش خاک هست در خاک، اما آغاز حیاتی کامل تر بدون حجاب ماده برای روح.

دیده‌اید که آنان که برای حج تمتع عازمند، مقدماتی را روحانی حج برای ایشان بیان می‌دارد و حتی خانه‌ای همچون کعبه را برای تمرین در دسترسشان می‌گذارد تا با برنامه‌های سفری که در پیش دارند مهیا و آماده شوند.

خداوند، نموداری از برزخ را در همین دنیا برای انسان قرار داد تا منکر حیات بی جسم نباشند و آن عالم رؤیاست که مشاهده کرده‌اید، آن را که بدون جسم لذت و فرح و شادمانی و بر عکس ترس و وحشت و درد را به آزمایش نشسته‌اید.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

گاه در خواب در کنار مناظری بسیار دلکش که بسا در طول عمر مشاهده نکرده‌اید، منزل داشته و حال آنکه چشمی در کار نبود، زمزمه جویبار و صدای نغمه پرندگان شما را مست آهنگ خوش کرده و حال آنکه گوشی به استماع نپرداخته بود، چون از خواب بیدار شده‌اید بسیار متأسف شدید که ای کاش بیدار نشده بودم و بر عکس دیده‌اید که در یک شب طوفانی در زورقی شکسته در برابر امواج سهمگین قرار گرفته، فریادرسی نیست که به نجات شما پردازد، فریاد شما بلند است که بسا بستگان که در کنار شما خفته‌اند، شما را بیدار می‌کنند، چشم می‌گشایید، بسا باور ندارید که واقعه یک رویا بیش نبود، ضربان قلبتان هنوز نیارمیده، صد شکر می‌کنید که واقعه یک خواب بود و حقیقتی نداشت، این دو را برزخ متصل گویند که نموداری از اولین منزل سرای آخرت را خداوند برای شما قرار داد که بدانید بی‌بدن هم شما هستید، بی‌کالبد هم می‌تواند خوشی و رنج در کار باشد.

شخصی از امام جواد علیه السلام پرسید: مرگ چیست؟ حضرت فرمود:
 مرگ همین خواب است که هر شب به سراغ شما می‌آید با این تفاوت که مدت مرگ طولانی است و انسان از این خواب بیدار نمی‌شود، مگر در روز رستاخیز. اشخاص در عالم رؤیا با انواع شادی‌ها یا ترس‌ها و دهشت‌ها مواجه می‌گردند. همچنین است در عالم مرگ حوادث تلخ و شیرین که برای انسان رخ می‌دهد، مرگ همین است. خود را برای آن آماده سازید.

هر موجود بالقوه «شب قدر» است و چون به عالم فعلیت در آمد ﴿مَطَّلَعِ
الْفَجْرِ﴾ می شود، بذر گیاه تا به صورت بذر است در شب قدر به سر می برد و
چون به مرحله کشت رسید و شاخه و برگ بر آورد طلوع فجر اوست و چون
میوه بر او ظاهر شد از تاریکی به در آمد و روز طالع گردید و خورشیدش به
نصف النهار رسید.

با این ترتیب دنیا شب است. شب برای هر موجود و برزخ بین
الطلوعین و قیامت روز و چون روز اوج طلوع آفتاب است و تاریکی ها رخت
بر بسته و پنهان ها آشکار شده زین روست که قیامت را روز خوانند و گرنه
در آنجا خورشیدی را نمی یابی.

ای جان عزیز! ساعت ها به عقب بر نمی گردد، دقایق شب تار به عشق
سپیده صبح همه در شتابند و دقایق سپیده به دنبال طلوع نور، خواهی
نخواهی اینها تو را می برند، اجازه یک دم توقف کسی را نیست، بترس که
چون خورشید به نصف النهار رسید و رازها آشکارا شد، تو بس تنگ دست
باشی.

جنش کفها ز دریا روز و شب	کف همی بینی و دریا نی عجب
ما چو کشتی ها به هم بر می زنیم	تیره چشمیم و در آب روشنیم
ای تو در کشتی تن رفته به خواب	آب را دیدی، نگر در آب آب
آب را آبی است کو می راندش	روح را روحی است کو می خواندش ^۱

عشق بحری، آسمان بر وی کفی چون زلیخا در هوای یوسفی
 دور گردون را ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان
 ذره ذره عاشقان آن جمال رو کند سوی علو همچون نهال^۱
 (مولوی)

فرمان این حرکت را زمانی است که محرک حقیقی در این آیت فرمود:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا
 طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۲

پس به آسمان پرداخت و آن گازی شکل بود و گفت آن را و
 زمین را که بیایید خواه و ناخواه؛ گفتند: آمدیم و
 فرمانبرداران هستیم.

چون می بینی که همه در راهیم و توفقی در کار نیست، بدان که شروع
 حرکت به قصد وصول به مقصد است و آن مقصد هدف گاه. آنگاه که
 دانستی این حرکت هدفمند است، زندگانی معنی پیدا می کند و تو را
 متوجه غایات می نماید، دیگر مناظر رهگذر برای تو فریبا نیست، آنکه به
 زیارت کعبه می رود، چون هدفش خانه خداست در راه به مرکب جز وسیله
 وصول به هدف نگرشش نیست:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
 وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۸۵۳.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱. ۳. سوره قصص، آیه ۸۳.

آن است سرای آخرت، قرار دادیم برای آنان که در زمین برتری جویی نداشتند و به فساد نگراییدند و پایان کار از آن پرهیزکاران است.

آنجا که پیامبر فرمود:

«کن لدنیاک تعیش ابدا و کن لآخرتک تموت غدا».^۱

برای دنیای خود چنان باش که گویی همیشه زنده خواهی بود و برای آخرت چنان زی که گویی فردا خواهی مرد.

(حضرت محمد ﷺ)

بدان معنی است که برای توشه دنیا حریص مباش؛ چه وقت توشه اندوزی بس زیاد است؛ ولی برای زاد آخرت زود و سریع قیام نما که عن قریب بازار زاد و توشه بسته می‌گردد.

﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.^۲

بنگر که دو نامه و ابلاغ دو کس را دهند، یکی را به آن ابلاغ باغی وسیع و کاخی دلکش و سبزه زاری خوش را دهند و دیگری را به انجام اعدام بی‌آگاهانند. با آنکه هیچ کدام از این دو ابلاغ انجام نیافته ولی چون حکم قطعی است درون آن یکی الساعه شادی و فرح و آرامش است و جان دیگری در ترس و وحشت و درد.

به تماشای این دو سرنوشت در عالم برزخ نگر این آیه برای شهید است، حال شهیدی که هنوز جنازه‌اش بسا دفن نشده و کسانش بر کنار

۱ . ۲ . سورة بقره، آیه ۱۹۷.

جنازه به عزانشسته‌اند:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۱.

چون گفته شد او را به بهشت در آی، گفت: ای کاش
بستگانم می‌دانستند آنچه را که خداوند مرا بخشید و قرارم
داد در زمره گرامیان.

و حال دیگری را که چنین است سرنوشت:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَتُّ السَّاعَةَ ادْخُلُوا
آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۲.

آتش هر بامداد و شبانگاه بر ایشان عرضه می‌شود و
همچنین روزی که قیامت بر پای گردد گویند: داخل شوید
بر شدیدترین عذاب ای آل فرعون.

در برزخ است که انعکاسی از زمان و شب و روز دنیا در خاطر است و
قیامت را دیگر شب و روزی نیست. ثانیاً برزخ را فرمود که محل عرضه
عذاب است، ولی قیامت محل ورود به عذاب.

۱. سوره یس، آیات ۲۶ و ۲۷. ۲. سوره غافر، آیه ۴۶.

برزخ، روز دریافت پرونده عمر

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ * بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^۱.

در این روز انسان خبردار می‌شود از آنچه پیش فرستاده و آنچه واپس گذارده، هر چند انسان بر نفس خویش بینا است، اگر چه عذرها آورد.

جزء جزء اعمال و رفتار و گفتار در آن روز همه را انسان به تماشا نشیند. آنچه را که برای منزل آخرت پیش فرستاده، و خیرات چند یا سیئاتی که در راه است و مداوم می‌رسد. از سنت‌هایی که پشت سر بنیان نهاده، تربیتی که روی فرزندان و کسان دیگر داشته، ابنیه و خیرات مستمر که هنوز در دنیا پابرجاست، تألیفات او، و روی هم رفته هر چه از او و اعمال او در دنیاست، تا بقا دارد به او می‌رسد.

این پرونده را نامه اعمال می‌خوانند. با مشاهده این پرونده آدمی می‌یابد که آنچه در آبادانی مسکن و منزل دنیای خویش به دست آورد، همه به باد رفت؛ و آنچه برای این منزل فرستاد، همگی تا ابد در دست اوست:

«إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهٖ مَتَوَاكٍ»^۲. در حقیقت بهره

تو از دنیا آن چیزی بود که خانه آخرت را با آن مهیا کردی.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

۱. سوره قیامت، آیات ۱۳ - ۱۵. ۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

و وای بر آن کس که چون کتاب خویش را به مطالعه نشیند، جز سیاهی اعمال زشت در آن چیزی نیابد؛ نه می‌تواند بر آن منکر شود، و نه تاب و تحمل پذیرش آن را دارد:

﴿وَوَضَعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۱.

و کتاب را بر صاحبش ارائه دهند، در آن حال بینی گناهکاران را وحشتزده از آنچه در آن است؛ همی‌گویند: ای وای بر ما، این چه کتاب است که کوچک و بزرگی نباشد جز این که در آن هست.

معارض است که این نامه دقیق را که نوشته است؟ او را گویند: بر تو نخوانده‌ایم این آیت را؟

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾^۲.

به راستی که بر شما محافظینی هست و نویسندگانی گرامی. آنان که با تو بودند عمری، و تو را می‌دیدند. بر ظاهر و باطن تو آگاهی داشتند و یک دم در طول عمر از تو غافل نماندند. نوشتند آنچه گفتی و کردی و اندیشیدی. اکنون بفرما، این تو و این کارنامه عمل تو: ﴿نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾^۳. بیرون آوریم روز قیامت برای او کارنامه‌ای که آن را گشوده یابد.

۲. سوره انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۱. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۳.

سپس او را گوییم:

﴿اَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱.

بخوان نامه عملت را. امروز خود برای محاسبه کار خویش کافی هستی.

وه، چه عجیب کتابی دقایق عمرم را به حساب کشیده؛ روزان و شبانم را؛ گفتار و کردارم را؛ آنچه که می‌اندیشیدم، نیتم را؛ شگفتا. گونه‌ای با من سخن می‌گوید که گویی همه جا با من بود. امروز سخن از حقایقی است که منکر آن نمی‌توانم شد.

﴿هُذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲.

استنساخ شناسنامه را در دنیا بس آشنا بودم، که رونوشت عین اصل بود. اینجا سخن از استنساخ عمل است که عین اعمالم را به مشاهده می‌نشینم. به راستی که هر گناه برای انسان جای دست بر سر زدن دارد. عمری هم خود به صلاح خود می‌اندیشیدم، و هم خود را در زمره خوبان می‌پنداشتم. اما امروز، پرده‌ها برگرفته شد، سیاهی‌ها جای روشنی‌ها را گرفت، جلوه‌های جمال نما به زشتی گرایید و پندارها رخت بر بست.

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ خَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۳.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۳. سوره جاثیه، آیه ۳۳.

زشتی‌های اعمالشان برایشان آشکار شد و احاطه کرد
برایشان همان که آن را به تمسخر می‌نشستند.
همچنان که بیمار یرقانی زردی چشمانش نامه تشخیص بیماریش
هست و زردی چهره یک مسلول، معرف مرض اوست. شادابی و سرخی
گونه دیگری گواه سلامتی اوست، نامه عمل هم چیزی جز نمود اعمال
نیست که در بحث اتحاد عامل و عمل برایت شرح دادم؛ و هر انسان خود
نامه عمل خویش است؛ زین رو فرمود:

﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّنَ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّنَ * كِتَابُ

مَرْقُومٍ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱. به راستی که کتاب نیکان در

علیین جای دارد. و توجه می‌دانی که علیین چیست و کجاست.

نامه‌ای است رقم خورده، که منحصرأً گواه آن نزدیکانند.

در بعضی از مقامات مقربان سخن از وصف که می‌رسد خداوند
می‌فرماید: چون شما آن درجات و مقامات را نوعاً با امتیازات و درجات
دنیوی قیاس می‌کنید، با زبان عالم خاک، شرح مراتب افلاک امکان ندارد.

همچنان که در مقام اهل تهجد فرمود:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۲. پس نداند هیچ کس آنچه را که پنهان شده

برای آن‌ها که باعث نور چشمانشان است، به عنوان پاداشی

به آنچه کردند.

۱. سوره مطففین، آیات ۱۸ - ۲۱. ۲. سوره سجده، آیه ۱۷.

برزخ، روز دریافت پرونده عمر □ / ۲۲۱

علیین را در این آیه وصف چنین است که به حسب معنای لغت باید گفت: بالاترین مقام بهشت، و به حسب مشاهده مقربان توان گفت: نزدیک‌ترین مقام به قرب حضرت پروردگار.

ساحت وصال حق، آویزه نور مطلق، غریق جمال دوست و وصول به آنکه همه عمرت آرزوی اوست.

حلقه‌ی آن در شدنم آرزوست	بر در او سر زدنم آرزوست
چند به هر باد پریشان شوم	خاک در او شدنم آرزوست
تا که به جان خدمت جانان کنم	دامن جان بر زدنم آرزوست
خاک درش بوده سرم سال‌ها	باز هوای وطنم آرزوست
بهر تماشای سراپای او	دیده سراپا شدنم آرزوست
دیده‌ام از فرقت او شد سپید	بویی از آن پیرهنم آرزوست
مرغ دلم در قفس تن بمرد	بار دگر پر زدنم آرزوست
بس که در این دهر کشیدم فراق	زندگی در کفتم آرزوست

(مولوی)

این داستانِ جانِ دل آرای خوبان بود که خود نامه عمل خویشند، اما بخوان حال نامه‌ی اعمال بدان را:

﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينُ * كِتَابُ

مَرْقُومٍ﴾^۱. به راستی که کتاب بدکاران در سَجِّین است. اما

تو چه می‌دانی که سَجِّین چیست. نامه‌ای است رقم خورده.

۱. سوره مطففین، آیات ۷ - ۹.

که اینان خود کتاب خویشند. در خود و بر خود نوشتند گناه خویش را و اینجا را که به تصور هم نتوان نشست، بسا پایین ترین درکات دوزخ باشد. عزیزا! حال دمی در خلوتگاهی بنشین و به نامه خویش بنگر، کتاب دیگران بس خواندی، روزی هم به مطالعه کتاب خود پرداز. در تفسیر این آیه شریف:

﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱.

بهرهات را از دنیا فراموش مکن.

حضرت امیرالمؤمنین فرمودند:

«أَيُّ لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فِرَاغَكَ وَ شَبَابَكَ وَ

نِشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ»^۲.

از یاد مبر سلامتی و نیرو و آسایش و جوانی و نشاطی که هم اکنون تو راست، که بدان نعمت‌های سرای آخرت را بجویی. چرا که این نعمات، عن قریب به زوال گراید؛ تندرستی را بیماری در پی است و قدرت را ناتوانی، فراغت را گرفتاری و جوانی را پیری در پی، نشاط را غم و اندوه، و ه که این نعمات چه زودگذر است. پس

﴿وَ اِتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۳.

بجوی در آنچه خداوند تو را داده است، سرای آخرت را.

سؤال در قبر

آنچه از آیات و اخبار مربوط به قبر رسیده همه در شأن عالم برزخ است. چرا که قبر، پاسگاه تفتیش و دخول به عالم برزخ است. مسلّم برای دل‌بستگان به دنیا، خروج از آن همراه با بزرگ‌ترین درد و رنج است. تصور فرما برای ثروتمندی که عمری در رفاه زیسته و در منزلی چون کاخ سلاطین سکنی گزیده، و فرزندان و خانواده‌ای مرّقه دارد، خبر دهند که خود را به منزل رسان که در آتش دارد می‌سوزد. او سریع خود را به منزل رساند، در لحظه‌ای متوجه شود که آن منزل مجلل به خاکستر تبدیل شده و لوازم زندگی همه از دست رفته، از کسان خود جویا شود، گفته شود که همه در آتش سوختند. حال او چگونه است؟!

به کدام اعضای بدن او فشار می‌آید؟! بسا این فشار از فشار فیزیکی بر بدن صدها بار گران‌تر است، آنکه در بخشش دیناری از سرمایه‌هایش ایثار نداشت، عمری با رنج و زحمت سرمایه‌ها اندوخته بود، هر گوشه دلش به مستغلی‌ای چسبیده، کسان و فرزندان همه با دل او بس دلبری داشته، اندوخته‌ها هر یک بانکی را پر کرده، گاهی در اینجا و بسا در خارج، میزی و سمتی، خدمه و کارمندی؛

به ناگاه همه را بر باد رفته بیند. هر قطعه به چنگی به غارت رود. او در سوز و گداز و غارتگران میراث خوار در عیشی جان نواز.

با این تجسم در اندیشه‌ات دانی که معنی فشار قبر چیست؟ این بخشی از فشار بود، و وای بر آن متوفی که در پشت سر خویش، عمری بر باد داده، فرصتی به غفلت گذرانده و بارهای مظالم بر دوش نهاده؛ و در پیش رو ابدیتی وحشتناک، مسئولیتی بس خطیر و دست منتقمی قادر و شدید العقاب ببندد. اینجا باید دید فشار تا چه حد است؟!

اما برای آنان که دل بستگی با خدا داشتند و جان در گرو محبت او، در گذرگاه وصال دوست فشاری نیست:

مژده وصل تو کو، کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
(حافظ)

روزی که امام صادق علیه السلام الطاف و مهربانی‌های حضرت رحیم را با بنده مؤمنش بر شمردند، ابوبصیر عرض کرد: پس اخبار فشار قبر چیست و برای کیست؟ حضرت فرمودند:

«هیئات ما علی المؤمنین فیها شیء».^۱

دور باد هرگز چیزی از فشار قبر برای مؤمن نیست.
هر آن زمین که بنده مؤمن در آن دفن شود، بر زمین‌های دیگر افتخار کند و مؤمن را گوید: سوگند بخدا آنگاه که بر پشت من گام می‌نهادی، تو را دوست می‌داشتم، امروز چشم بگشا و ببین. مؤمن چشم گشوده و می‌بیند که عالمی وسیع را در چشم انداز خود می‌نگرد.^۲

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۱۳۰.

عقبات راه

احادیثی در دست است که در آن گناہانی را علت فشار قبر که همان ناراحتی در عالم برزخ است، مطرح فرموده‌اند:

۱ - نَمَامی و سخن چینی، که دل‌های آرام را سخن چین به آشفتگی و کینه و دشمنی می‌کشاند.

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم‌کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو کس آتش افروختن نه عقل است، خود در میان سوختن^۱
(سعدی)

۲ - عدم طهارت بعد از ادرار.

۳ - کناره‌گیری و دوری شوهر از همبستر شدن با زنش بدون عذر
شرعی: «عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ الْمَنِيِّ وَ الْبَوْلِ وَ عَزْبُ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ»^۲

۴ - بدخویی نسبت به خانواده.

۵ - تباه کردن نعمات حق تعالی که متأسفانه در این عصر در میان

طبقات مرفه جامعه زیاد است:

«ضَعَلَهُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ»^۳

۱. کلیات سعدی، ص ۳۱۰ . ۲. علل الشرایع، ص ۳۰۹.

۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۱.

فشار قبر برای مؤمن، کفاره تباه شدن نعمت‌ها توسط اوست. تا چه اندازه نسبت به نعمت‌های خدا بی‌احترامی می‌کنیم؟ با همین آب و نان چه می‌کنیم؟ این دو مگر از بالاترین نعمات خدا نیستند؟ در شرح حال امام خمینی علیه السلام نقل است که در بین اعمال وضو، شیر آب را می‌بست که قطره‌ای آب به افراط تلف نشود و لیوان آبی که نیمی از آن را خورده بود، کاغذی بر آن می‌نهاد تا دفعه دیگر از آن استفاده نماید.

وقتی از قول شهردار تهران در تلویزیون شنیدم که یک چهارم زباله شهر تهران مواد غذایی است، اینها را به خاطر می‌آورم، تا از یاد نبری که کفران نعمت، گناهی بس عظیم است.

آنچه باعث آرامش در برزخ است به قرار زیر است:

پرهیزکاران را در این سفر جز آرامش و خرمی نیست، اما آنچه بهترین ره‌توشه این راه است، به قرار زیر می‌باشد:

هر آن کس که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند از عذاب قبر

در امان است.^۱

«مَنْ أْتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ».^۲

کسی که رکوعش را کامل انجام دهد، وحشت قبر ندارد.

و نیز از رسول گرامی صلی الله علیه و آله چنین رسیده که برای میت ساعتی سخت‌تر از شب اول قبر، یعنی سر آغاز ورود به عالم محشر نیست، پس آرامش بخشید به مردگان خود با ارسال ثواب صدقات و اگر چیزی برای صدقه در

۱. همان، ج ۷۸، ص ۱۶۱.

۲. همان، ج ۸۵، ص ۱۰۷.

دسترس ندارید، با هدیه نماز وحشت دل‌های ایشان را آرامش بخشید.^۱
عالم بزرگوار «حاج نوری» در کتاب «دارالسلام» نقل می‌کند از استادش
«ملافتح علی سلطان آبادی» که فرمود:

عادت من این بود که اگر یکی از دوستان و یا بستگانم در دنیا را
وداع می‌گفت، در شب اول قبر نماز وحشتی برای ایشان می‌خواندم
و هیچ کس از کار من اطلاع نداشت. روزی یکی از دوستان در
راهی با من ملاقات داشت، گفت: دیشب فلان شخصی را که تازگی
از دنیا رفته بود در خواب دیدم. از چگونگی حال او پس از مرگش
پرسیدم. وی گفت: پس از مرگ در تنگنایی بس سخت بودم. نام
شما را برد و گفت: او دو رکعت نماز برای من خواند و همان دو
رکعت مرا از عذاب رهانید. خداوند پدرش را رحمت کند. و از من
پرسید: این دو رکعت نماز چگونه است؟ من طریق خواندن آن را
برای او شرح دادم.

باز داریم که اگر کسی چهار بار حج انجام دهد، عذاب قبر به او نرسد.^۲
در حدیث دیگر چنین رسیده:

«مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنْ ضَعْفَةِ الْقَبْرِ».^۳

هر آن کس که در روز جمعه بمیرد، او را فشار قبری نخواهد
بود.

۱. نماز وحشت دو رکعت است. در رکعت اول بعد از حمد، آیه الکرسی و در رکعت
دوم بعد از حمد ده بار سوره قدر خوانده می‌شود.

۲. خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۴۶. ۳. محاسن البرقی، ص ۶۰.

غنیمت فرصت

عزیزا! در کفران نعمات بر تو شمردم که آب و نان از بزرگ‌ترین نعمات بود، ولی دانی از آن بزرگ‌تر چیست؟ فرصت دقایق عمر تو است:

هر نفس ز انفاس عمرت گوهری است آن نفس سوی خدایت رهبری است
 «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»^۱

اگر انفاس را جمع نَفَس بگیرید، مفهومی جالب پیدا می‌کند، که راه‌های به سوی خداوند به عدد دم‌های هر موجود زنده‌ای است. چرا که دمی از انسان بر نمی‌آید که در آن دم یاد خداوند بر او مسدود شود، و در برزخ و قیامت هیچ تأسف چون رنج از دست دادن فرصت‌ها نیست. بنگر، تا ظلمت‌زدگان وحشت‌سرای برزخ بعضی چه آرزوها بر دل دارند:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾^۲

روزی که مردان و زنان منافق‌بندگان مؤمن را گویند: کمی درنگ کنید تا از نور شما شعله‌ای بگیریم، به ایشان گفته شود به گذشته برگردید و تمنای نور کنید.

یعنی اینجا کسی به کسی نتواند نور بخشد. اکتساب نور در سرای دنیا

۱. ۲. سوره حدید، آیه ۱۳.

بود. وای بر فرصت از دست دادگانی که به مقدار شعله کبریتی و یا چشمک زدن ستاره‌ای با خود نور نیاوردند و خوشا بر فرصت طلبانی که روشن‌گر خورشید فلک بودند:

گر رَوی پاک و مجرد چو مسیحا به

فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

خلیفه‌ای بود که دُرَج و جواهر در کنار دریایی نهاده بود و یک یک به دریا می‌انداخت. او را گفتند: این چه کار است؟! گفت: از صدای برخورد جواهر با آب لذت می‌برم. این خلیفه نگر که آدمی است، و این جواهر ساعات عمر اوست که یک یک به دریای عدم می‌اندازد برای لذتی پوچ؟

جوانا ره طاعت امروز گیر	که فردا جوانی نیاید ز پیر
فراغ دلت هست و نیروی تن	چو میدان به دست است گویی بزن
شکسته قدح ور ببندند چیست؟	نیاورد خواهد بهای درست
قضا روزگاری ز من در ربود	که هر روزی از آن شبی قدر بود
من آن روز را قدر نشناختم	بدانستم اکنون که در باختم
به غفلت بدادی ز کف آب پاک	چه چاره کنون جز تیمم به خاک
چو از چابکان در دویدن گرو	نبردی، هم افتان و خیزان برو
گر آن بادپایان برفتند تیز	تو بی‌دست و پا از نشستن بخیز ^۱

(سعدی)

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

چون مرگ یکی از ایشان را در رسد، گوید: پروردگارا! مرا باز گردان تا در اعمال صالح آنچه از دست دادم جبران کنم. گویند: هرگز چنین نیست. این سخنی است که به لفظ گوید. و در پیش روی ایشان عالم برزخ است تا روز رستاخیز. بیندیش در آن روز که آرزو کنی که منحصراً یک روز از ایام عمر را بر تو بازگردانند. پس تا فرصت باقیست، گرت توان است از مال ببخش و اگر نیست با دست و پا، یاری ده و بازبان و دل به یاد خدا باش. تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲

ببخشید از آنچه خدایتان روزی داده پیش از آنکه یکی از شما را مرگ در رسد، پس گوید: پروردگارا! اگر مرگ مرا به تأخیر اندازی، ببخشم از مال خود و از نیکان باشم. اما

۱. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰. ۲. سوره منافقون، آیات ۱۰ و ۱۱.

خداوند هرگز به تأخیر نیاندازد مرگ کسی را چون وقتی آن فرارسد، و خداوند به آنچه می‌کنید، داناست.

بنگر که اگر از این راه نیایی، روی آرامش نه در دنیا بینی، نه در آخرت. تا هدف یاب نباشی هدف بین نگردی و اگر هدف بین نباشی، زندگانیست جز حرکت در راه ضلالت نیست.

ندهی اگر به او دل، به چه آرمیده باشی؟

نگزینی ار غم او چه غمی گزیده باشی؟

نظری نهان بیافکن مگرش عیان بینی

گرش از جهان نبینی، ز جهان چه دیده باشی؟

سوی او چو نیست چشمت چه در آیدت به دیده؟

سوی او چو نیست گوشت چه سخن شنیده باشی؟

نه کشیده درد عشقی نه چشیده زهر هجری

چو ندیده‌ای وصالی به جهان چه دیده باشی؟

نبود چو بیم هجرت نه دلی نه دیده داری

نبود امید وصال، به چه آرمیده باشی؟^۱

(فیض کاشانی)

تا طفل جانت را نُقل و نباتی بدان سوی کشد، بر این حدیث بنگر:

«أَذْكَانَ الْعَبْدُ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ يَقُومُ عَلَي رَأْسِهِ مَلَائِكَةٌ، بِيَدِ كُلِّ

مَلِكٍ كَأْسٌ مِنَ الْمَاءِ الْكَوْتِرِ، وَكَأْسٌ مِنَ الْخَمْرِ يُسْقُونَ رُوحَهُ

۱. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۵۲.

حَتَّى تَذْهَبُ سَكْرَتُهُ وَ مَرَارَتُهُ يُبَشِّرُونَهُ بِالْبِشَارَةِ الْعَظْمَىٰ وَ
 يَقُولُونَ لَهُ طَبِّبْ وَ طَابَ مَثْوَاكَ إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَيَّ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ
 الْحَبِيبِ الْقَرِيبِ»^۱.

چون بنده را حالت مرگ در رسد، بر بالای سرش فرشتگانی
 همی ایستند. بر دست هر یک جامی است از آب کوثر و
 ساغری از شراب. بیاشامانند روح او را تا از او برطرف گردد
 رنج مرگ و بیهوشی آن. بشارت دهند او را بشارتی بس
 بزرگ. وی را گویند: بس پاک و دلکش باد سرای تو، به راستی
 که هم اکنون در آیی بر حضرت عزیز کریم و حبیب قریب.
 بر جلوات حضرت دوست در این حدیث شریف کمی توقف و تأمل کن که
 همه اسماء جمالی حضرت محبوب است؛ بر تجلی اسم عزیز، تا تو را بر کاخ عزت
 نشانند، هرچند در دنیا بس کوچکت شمردند؛ بر جلوه نام کریم، تا از کرم
 بی‌منتهای خویش تو را بخشد؛ بر ظهور اسم حبیب، تا رسم دوستی و
 عشق خود را با بنده‌اش بنماید؛ و بر جلوه نام قریب، تا تو را در قربت خود
 جای دهد.

دل و دین و عقل و هوشم همه را به آب دادی

ز کدام باده ساقی به من خراب دادی

دل عالمی ز جا شد چو نقاب بر گشودی

دو جهان به هم بر آمد چو به زلف تاب دادی

۱. حدیث معراج، دیلمی، ارشاد القلوب؛ بحارالانوار.

در خرمی گشودی چو جمال خود نمودی

ره درد و غم بیستی چو شراب ناب دادی^۱

(فیض کاشانی)

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۲

در آن روز چهره‌هایی است برافروخته که به سوی
پروردگارشان نگرانند.

این قبیل بندگان در همین سرا نیز از باده عشق و معرفت سرمست

بوده‌اند، در سوره دهر وصف این شراب چنین آمده:

﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۳

آشامانید ایشان را پروردگارشان شرابی بس پاک.

در تفسیر مجمع البیان علامه طبرسی ذیل همین آیه از قول امام

صادق علیه السلام نقل می‌کند که این شراب از همه چیز جان و دل بنده را پاک
می‌کند، چرا که مایوی الله نجس است.

دقت کن که در این آیه، ساقی خود حضرت پروردگار است، و چون در

سوره وصف بهشتیان است و «سقاہم» فعل ماضی است بنابراین بذل این

شراب مربوط به دنیای بندگان سرمست ساقی است. بنگر که حضرت امام

خمینی محصول عمر خود را منحصراً نوش همین باده می‌داند:

مستی عاشق دل‌باخته از باده توست

به جز این مستی‌ام از عمر دگر حاصل نیست

۱. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۸۰.

۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳. ۳. سوره انسان، آیه ۲۱.

* * *

باده از ساغر لبریز تو جاویدم کرد

بوسه بر خاک درت محرم اسرارم کرد

(امام خمینی رحمته الله)

چون ساقی، ساغری را با دست خود به دست عاشق دهد، جمال پر
فروغ ساقی را، عاشق توان دیدار ندارد؛ لاجرم به عکس ساقی که در جام
افتاده می‌نگرد، اینجا دیگر مستی عاشق نه از شراب که از دیدار عکس
محبوب است:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد؟

(حافظ)

چون با اسرار معرفت آشنایی یابی و سرّ توحید افعال را از جمله شریف
«لا حول و لا قوة الا بالله» پرده برداری، آن وقت است که دیگرت نیاز به
شراب ساقی نیست، بلکه از هر جرعه آب که نوشی عکس ساقی را در آن

بینی و بر سر هر سفره که نشینی خود را مهمان او یابی.

از قدح گر در عطش آبی خورند در درون آب حـق را ناظرند
آنکه عاشق نیست او در آب در صورت خود ببند ای صاحب هنر
صورت عاشق چو فانی شد در او پس در آب اکنون که را ببند بگو؟
بهر دیده روشنان یزدان فرد شش جهت را مظهر آیات کرد^۱
تا به هر حیوان و نامی کانگرند از ریاض حُسن ربّانی چرند

(مولوی)

اینان سرمستان دائمی محبوبند که در این راه سر از پانشناسند. تا

نگویی مرا که لاف می‌بافم بر این حدیث شریف قدسی نگر:

«انَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لَا وُلِيَّائِهِ، إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا، وَ إِذَا سَكِرُوا
طَرَبُوا، وَ إِذَا طَرَبُوا طَابُوا، وَ إِذَا طَابُوا ذَابُوا وَ إِذَا ذَابُوا خُلِّصُوا،
وَ إِذَا خُلِّصُوا طَلَبُوا، وَ إِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَ إِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَ
إِذَا وَصَلُوا، تَصَلُوا، وَ إِذَا تَصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ»^۲
مر خداوند تعالی را شرابی است برای دوستانش، چون
نوشیدند، سرمست شوند و چون سرمست شدند، به وجد
آیند، و چون به وجد آمدند، پاک گردند و چون پاک شدند،
ذوب گردند و چون ذوب شدند، ناب گردند و چون ناب شدند،

۱ . ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ .

۲ . تحفة المراد، ص ۱۰۱؛ منتخب جواهر الاسرار، ص ۴۰۲؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۹.
و مشابه آن از قول معصوم در ادعیه رجبیه: «اللهم ان اسئلك بمعانی... لا فرق بینهم و
بین حبیبهم».

طالب گردند و چون طالب شدند، همی یابند و هر آنگاه که یافتند، به قرب و وصل در آیند؛ و در چنین حالت است که تفاوتی بین آنها و محبوبشان نیست.

بد نیست برای رفع خستگی از آنان که جامی از این شراب نصیبی

داشتند ابیاتی بشنوی:

شرابی خور که جامش روی یار است	پیاله چشمِ مستِ باده‌خوار است
شرابی را طلب بی‌ساغر و جام	شراب باده‌خوارِ ساقی آشام
شرابی خور ز جامِ وجهِ باقی	سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ او راست ساقی
طهور آن می بود کز لوث هستی	تو را پاکی دهد در وقت مستی
همه عالم چو یک خُمخانه اوست	دل هر دَرّه‌ای پیمانه اوست
خرد مست و ملائک مست و جان مست	هوا مست و زمین مست و زمان مست
جهانی خلق از او سرگشته دائم	ز خانمان خود برگشته دائم
یکی از بوی دُردش عاقل آمد	یکی از رنگ صافش ناقل آمد
یکی از نیم جرعه گشت صادق	یکی از یک صراحی گشته عاشق
یکی دیگر فرو برده به یک بار	خُم و خُمخانه و ساقی و میخوار
کشیده جمله و مانده دهن باز	زهی در بادلِ رندِ سرافراز
در آشامیده هستی را به یک بار	فراغت یافته ز اقرار و انکار ^۱

(شبستری)

ملاقاتی دردناک

چون سخن این شراب و سرمستی‌های آن به خاطر آید، خامه توسنی کند و زمام از دست رود و یاد نیارد که کجا بودم؟ زین رو از تو پوزش می‌طلبم که بسا از مطلب دور افتادیم. اینها حالتی بود از ورود به برزخ خوبان، اما از قرآن شنو شرح حال استقبال از بدان را:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
وَأَذْبَارَهُمْ وَذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۱

گر بینی هنگام برگرفتن جان کافران را، که فرشتگان می‌زنند بر روی آنها و پشت سرشان و گویند: بچشید هم اکنون عذاب آتش را.

گروهی از فرشتگان که ناظر بر اعمالند گویند: عمری در دنیا بودید چه همراه آورده‌اید؟ چون متاع کافر را بینند، یابند که جز وزر و وبال چیزی در آن نیست، زین روست که بر رخسار آنها کوبند، فرشتگانی که می‌رانند به سوی برزخ کافر را، بینند که کوله باری کفران و مظالم توشه راه آخرت با خود آورده زین رو بر پشت او کوبند.

و بدان که در عالم برزخ بُعدی از زمان هنوز مطرح است، ولی در قیامت مطلقاً صبح و شامی نیست؛ لذا آیاتی که در آنها از صبح و شام و شب و روز

۱. سوره انفال، آیه ۵۰.

مطرح است مربوط به عالم برزخ است:

﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾^۱.

و هر صبح و شام روزی آنها مقرر گشته است.

و ارواح در عالم برزخ که خدا داند چقدر پاید، در عیش و نوش و یا در درد و رنج تا روز قیامت به سر برند؛ و آنگاه است که ظهور و تجلی اسماء شدید العقاب و منتقم و یا رحیم و جمیل به میان آید، ولی قیامت روزی است که این زمین و این آسمان دیگر وجود خارجی ندارد:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ ﴿۱۰۶﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ﴾^۲.

اما تیره روزان را سرنوشت این است که در آتش اند در حالی که ناله و فریادشان بلند است. می مانند آنجا مادام که آسمان و زمین برجاست - تا پایان برزخ - الا آنکه را خدا خواهد. چه، پروردگار تو بر هر چه اراده کند قادر است.

﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ﴾^۳.

و اما سعادت‌مندان پس در بهشت جاودانند، مادامی که زمین و آسمان برجاست؛ جز آنکه را خدا خواهد، بخششی غیر مقطوع.

۲. سوره هود، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۱. سوره مریم، آیه ۶۲.

۳. سوره هود، آیه ۱۰۸.

شیپور نیستی

﴿ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ﴾^۱.

در صور دمیده شود و بیهوش گردد هر آنکه در آسمان‌ها و زمین است.

دیگر نه کسی در آسمان‌ها ماند نه در زمین. بسا کل کره زمین متلاشی شود و زمینیان حتی فرصت پیام یا سفارش و وصیتی هم ندارند:

﴿ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴾^۲ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ^۳.

انتظار نکشند جز ندایی را یکتا که فراگیرد آنها را در حالی که با یکدیگر به جدال و مخاصمه‌اند. در آن لحظه نه توان سفارشی دارند و نه به کسان خود رجوعی توانند.

خورشید را حرکت به پایان رسد و به قرارگاه فرود آید:

﴿ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾^۳.

خورشید می‌رود به سوی قرارگاهش. این است تقدیر خداوند عزیز دانا.

۲. سوره یس، آیات ۴۹ و ۵۰.

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۳. سوره یس، آیه ۳۸.

ماه از ترس قیامت دو نیم شود و در قرارگاه مرگ با خورشید متصل گردد:

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^۱ خورشید و ماه در هم ریزند.

احدی در زمین باقی نماند و پرتو حیات از آن غروب کند:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲

هرچه بر روی زمین است، فانی گردد؛ و منحصرأً باقی ماند
وجه پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است.

و در جای دیگر خداوند بقای منحصر به فرد را فقط در شأن خود
می داند، می فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳.
امروز است که کلاً صفت یکتایی خداوند و قهاریت او در عالم هستی به
جلوه در آید و حیات و وجود پندارها رخت بر بندد و بر نیستی ها خطاب
آید که:

﴿لَمَنَ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۴

ملک و سلطنت از آن کیست امروز؟ - احدی نمانده که
پاسخ گوید خداوند خود به پاسخ پردازد که - منحصرأً از آن
خدای یکتای قهار است.

آنکه خود را مالک می دانست و دم از سلطنت و قدرت

۲. سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴. سوره غافر، آیه ۱۶.

۱. سوره قیامت، آیه ۹.

۳. سوره قصص، آیه ۸۸.

می‌زد فریاد بر آورد که:

﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾^۱. نابود شد تسلط من.

اما عارفان در دنیا همیشه به مشاهده‌ی فنا‌ی عالم امکان و بقای

وجه الله بودند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«كان الله و لم يكن معه شيء و الآن كما كان»^۲.

خداوند بود و هیچ با او نبود و الآن هم همین گونه است.

کل اسماء حضرت حق تعالی که در دنیا در جلوات اسم باطن بود، در

روز رستاخیز در جلوه اسم ظاهر خود را می‌نماید؛ آن اسماء که در دعای

شریف کمیل خواندی: «بأسمائک التي ملأت أركان کل شيء» آن روز است

که ماهیات رخت بر بسته، و وجود مطلق، خود نموده جلوات نور را. به مثل

آورم در دنیا به مثال یک شب مهتابی و در برزخ به مثال بین الطلوعین و

در قیامت به مثال نصف النهار؛ زین روست که قیامت را روز می‌خوانند و

آن را «یوم القیامه» گویند.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي

الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^۳.

روزی که صور دمیده شود، و هراسان شود هر آن کس که در

آسمان‌ها و زمین است، جز آنکه خدا خواهد.

۲. میزان الحکمه، ج ۶.

۱. سوره حاقه، آیه ۲۹.

۳. سوره نحل، آیه ۸۸.

گویی شیپور سرداری است برای نابود کردن شهری، اما اینجا نابودی کل آفرینش است.

با دمیدن این شیپور حیات از عالم رخت بر بندد و با فرمان دیگری کل مخلوقات اولین و آخرین حیات یابند:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۱

در صور دمیده شود، پس هر آن کس که در آسمان‌ها و زمین بود جز آنکه خدا خواهد مدهوش شود. آنگاه دوباره در صور در دمند و در آن هنگامه کل خلایق برپا خیزند و تجلی دو اسم یحیی و یمیت ظاهر گردد.

بنابراین موجودات زنده، مرگی در عالم دنیا و مرگ دیگری در عالم برزخ دارند و بعد از این دو مرگ، حیاتی در عالم برزخ و حیات دیگری در قیامت دارند. خداوند زبان حال ایشان را این گونه وصف می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا أُمَّتَنَا اِثْنَتَيْنِ وَأَٰحْيَيْنَا اِثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۲

بار پروردگارا! ما را دوبار مرگ چشاندی و دوبار حیات بخشیدی. پس اکنون به گناهان خود معترفیم، حال ما را از عذاب، راه نجاتی هست؟

۲. سوره غافر، آیه ۱۱.

۱. سوره زمر، آیه ۳۸.

اولیا و شهدا

در دو آیه ۸۷ سوره نحل و ۶۸ سوره زمر ملاحظه فرمودی که خداوند گروهی را مستثنی می‌فرماید و این گروه شهدا و مخلصین هستند که در زیر چتر ولایت الهی قرار دارند و در ساحت کبریایی خدایند؛ همان گونه که شیطان را بر ایشان سبیلی و تسلطی نبود:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱. به عزتت سوگند که همه را گمراه می‌کنم، به جز بندگان که برای تو خالص گشته‌اند.

و در آیه دیگر است که خداوند ایشان را استثنا می‌فرماید:

﴿فَاتَّهَمُ الْمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾^۲.

پس ایشان همگی حاضر شوند، جز بندگان مخلص پروردگار. بسیار وصف ورود متقین و نیکان به بهشت سرمدی در قرآن است، اما منحصرأً بیش از یک بار بیان جنتی «بهشت خودم» در قرآن نیست و آن هم ویژه صاحبان نفس مطمئنه است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۳.

۱. سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳
۲. سوره صافات، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸.
۳. سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

الا ای صاحب نفس مطمئنه! باز گرد به سوی پروردگارت،
خشنود و پسندیده. در آی در زمره بندگانم. داخل شو در
بهشتم و همچنین است جنت القاء ویژه شهدای راه حق.
﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ
رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱.

نپندارید آنان که در راه حق کشته شدند، مرده‌اند؛ بل
زندگانند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.
آن روزی که در شب معراج جناب رسول الله بر سر سفره پروردگار
متمتع گشت:

«ابیت عند ربی يطعمنی و یسقینی».

شبی را با پروردگارم به سر آوردم مرا خورانید و نوشانید.

(حضرت محمد ﷺ)

ولایت الهی، جهان تابش نور مطلق است، که در آنجا شب و ظلمت را
راهی نیست. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾
مبارک باد ساکنین این شهر را، اما ما کجا و اینان کجا؟!

عمر به پایان رسید، در هوس روی دوست

گو که صبوری که راست، بی رخ نیکوی دوست

گر همه عالم شوند، منکر ما گو شوید

دور نخواهیم گشت، ما ز سر کوی دوست

قبله اسلامیان، کعبه بود در جهان
قبله عشاق نیست، جز خم ابروی دوست
ای نفس صبحدم، گر نهی آنجا قدم
خسته دلم را بجو، در شکن موی دوست
جان بفشانم ز شوق، دوره باد صبا
گر برساند به ما، صبحدمی بوی دوست
روز قیامت که خلق، روی به هر سو نهند
بنده مسکین نکرد، میل به جز سوی دوست

(امیر خسرو دهلوی)

پاداش و جزای این بندگان کلاً در خور عملشان نیست. با آنکه اعمال
همه مؤمنین جبرانش با سود ده برابر و گاه تا هفتصد برابر است، اما پاداش
این بندگان کلاً در خور محاسبات دنیایی نیست:
﴿وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ^۱ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ^۱
جزا داده نمی‌شوید جز در خور اعمالتان، به جز بندگان مخلص
خداوند.

اگر اعمال نیکان را در حور و قصور و جوی شیر و عسل جبران است
اینان را جبران منحصرأ خداست:

«یا داود ذکری لذاکرین و جنتی للمطیعین و حبّی للمشتاقین و

أنا خاصة للمحیین» ^۲

۱. سوره صافات، آیات ۳۹ و ۴۰. ۲. ارشاد دیلمی.

اینان همان آنانند که از دار غرور آمیز دنیا یکسره به دارالرحمان و وصال دوست ره یابند.
«و يُثَقَّلُ مَنْ دَارَ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ وَ مَنْ دَارَ الشَّيْطَانَ إِلَى دَارِ الرَّحْمَانِ»^۱.

منتقل شوند از سرای فناپذیر به دار جاودانی، و از خانه شیطان به منزلگاه حضرت رحمان.
و ه چه چشمی مر ایشان را بود که در همین دار با حق یقین آن سرای را می نگریستند، و نسبت به منزلگاه آینده شان خیر داشتند. در صفحات گذشته داستان حارث بن مالک را برای تو شرح دادم.

صراط

خداوند به جناب رسول ﷺ می فرماید:

﴿إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱.

به راستی تو هدایت می کنی مردم را به طرف راه راست و آن
راه خداوندی است که آسمان ها و زمین از آن اوست.

بسیاری را اعتقاد بر این است که گذشتن از صراط، گذر از دنیا با دین
سالم است، چرا که در آخرت باب تکلیف بسته شده و قوه ها به فعلیت
رسیده است.

در خبر است که پل صراط بر روی جهنم کشیده شده و آنان که سقوط
کردند بر جهنم سقوط می کنند و این جهنم همین دنیاست که هر کس در
آن فرو رفت سقوطش در جهنم حتمی است. ضمناً گفته شده که همه در
جهنم وارد می شوند، مؤمنان از آن می رهند و بقیه از آن نجات نمی یابند:
﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي
الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾^۲.

و نیست از شما کسی جز اینکه در آن وارد می شود و این امر
بر پروردگار تو امری است حتمی. زان پس نجات می دهیم

۱. سوره شوری، آیات ۵۲ و ۵۳. ۲. سوره مریم، آیات ۷۱ و ۷۲.

متقین را و در آن به زانو در آیند ستمکاران.

و بسا ورود به دنیا برای همه کسان و رقم سرنوشت زدن همگان در این سرا که همه جای قرآن خداوند، آن را سرای فریب و سراب و غرور خوانده، و پرهیز از آن را بر همگان واجب فرموده همین جهنم باشد. در مثنوی مولوی از همین آیه این گونه استنباط گردیده:

مؤمنان در حشر گویند ای مَلْک	نی که دوزخ بود راه مشترک
مؤمن و کافر بر آن دارد گذار	ما ندیدیم اندر این ره دود و نار
نک بهشت و بارگاه ایمنی	پس کجا بود آن گذرگاه دنی
پس ملک گوید که آن روضه خَضَر	که فلان جا دیده‌اید اندر نظر
دوزخ آن بود و سیاستگاه سخت	بر شما شد باغ و بستان و درخت
چون شما این نفس دوزخ خوی را	آتشینی گبرِ فتنه جوی را
جهدها کردید تا شد پر صفا	نار را کشتید از بهر خدا
دوزخ ما نیز در حق شما	سبزه گشت و گلشن و برگ و نوا ^۱

(مولوی)

و اگر صراطی هم در سفر آخرت باشد، گذر کردن از آن مسلّم بازتاب گذار دامن پاکانی است، که از رهگذر دنیا با سلامت جان و روان گذشتند و دامن به هیچ آلائش نیالودند. انتخاب راه در میان حق و باطل و افراط و تفریط، مسلّم بس مشکل، و در حقیقت از موباریک تر و از شمشیر تیزتر است.

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴.

دقت فرما که در سوره حمد که همه روز در نماز می خوانی، رهگذران از دنیا را خداوند سه گروه می داند: گروهی در جهت خلاف حرکت می کنند و هیچ کار به صلاح و خیر ندارند، و اینان بی هدفانی هستند که هرگز نیندیشیده اند که از کجا آمده و برای چه آمده اند و به کجا می روند؛

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است

(سعدی)

﴿مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَظُنُّوْنَ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾^۱

شتاب زدگان سر به هوا که هیچ گاه به خود نمی نگرند با دل هایی پوچ.

گروه دیگر، با اندیشه غلط راهی راگزیده اند و هدفی انتخاب کرده اند؛ ولی راه گمراهی است و نوعاً با سلیقه خود حرکت می کنند و هیچ گاه نخواسته اند پیرو راه پیامبران باشند. این دو گروه را در این سوره مغضوب و ضالین می خواند، که اینان سقوط کننده در جهنم فریب خانه دنیا هستند، و پروردگار ایشان را چنین خطاب می فرماید:

﴿عَرَّضْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَرَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾^۲

آرزوها شما را بس فریب داد تا آنگاه که امر خداوند فرا رسید. فریفت شما را از خدا این فریبا.

۲ . سوره حدید، آیه ۱۴.

۱ . سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

و جای دیگر چنین اندرز می‌دهد:

﴿فَلَا تَعْرَتَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾^۱

مبادا فریب دهد این حیات دنیا شما را. نفریبد از خدا شما را
این فریبا.

باقی ماند موحدانی متقی که در راه‌گذار طریق انبیا بوده‌اند و راه راست
را برگزیده‌اند و توفیق هدایت بر این راه را در این سوره پروردگارت بر دهان
تو نهاد، تا همه روزه در نماز تکرار کنی و از یاد نبری که طریقی بس باریک
و عبور از آن بس مشکل است؛ و ما توفیقی الا بالله:

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

خداوند هدایت می‌کند هر کس را که بخواهد به سوی راه
راست.

و لطف و محبت پروردگار نقشه این راه را در دسترس بندگانش نهاد، تا
در رهگذار عمر سرگردان نباشند و راه را از چاه تمیز دهند:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۳

کتابی است که فرستادیم آن را بر تو، تا بیرون آوری مردم را
از تاریکی‌ها به سوی نور به اذن پروردگارشان به سوی راه
خداوند عزیز و ستوده.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۱. سوره لقمان، آیه ۳۳.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۱.

و باز لطفش او را از تذکر باز نداشت و یاد آور شد که توجه داشته باشید که شیطان رهزن است. پس گفت:

﴿فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُهُمْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱

بدانچه گمراهم کردی، بر سر راه ایشان در صراط مستقیم همی نشینم، سپس در آیم بر ایشان از پیش رو و پشت سر و از راست و چپشان، و اکثر اینان را بندگان سپاسگزار نیابی.

تا باز شناسی او را بنگر که چون قصد کار خوبی کردی، می‌یابی صدایی از درون که تو را باز می‌دارد و گاهی لباس اندرز گو به خود می‌گیرد، که این چه کاری است؟ دقت کن و او را باز شناس و در انجام کار خیر سرعت گیر. هر طرف بس دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بی‌نوا هر دمی پا بسته دامی نوایم هر یکی گر باز و سیمرغی شویم گر هزاران دام باشد دم به دم چون تو با مایی نباشد هیچ غم^۲ (مولوی)

تا بدانی سقوط از صراط را چه خطرها در پیش است، دقت فرما. جهنم را می‌آورند. از کجا می‌آورند؟ با تو گفتم که آتش افروز جهنم کافران و گناهکارانند. چه، سوخت جهنم از کفر و گناه است ﴿وَقُودُهَا

۱. سوره اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷. ۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۴.

التَّاسُ ﴿۱﴾. از درون نامه‌های اعمال، اولین و آخرین بزه‌ها را که کرام الکاتبین همه را در یک جا جمع آورده‌اند، حضرت باطن، به جلوه اسم ظاهر خود نمایاند، و از میان دفاتر انفجار عظیم حاصل آید. آنگاه خلائق را گویند:

﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ﴾^۱.

باز دارید ایشان را. به راستی که همه مورد پرسشند. چه شود که امروز یاری یکدیگر نکنید؟ بلی امروز همگی مسئول «اعمال خویش» هستید.

زان پس ﴿حِجِّيَّ يَوْمَئِذٍ بَجَهَنَّمَ﴾^۲ جهنم را می‌آورند. امام باقر علیه السلام از قول

رسول الله صلی الله علیه و آله در ذیل همین آیه چنین می‌فرمایند:

روح الامین جبرئیل خیرم داد که خداوند یکتا همه خلائق را در روز رستاخیز یک جا جمع آورد؛ اولین و آخرین را. جهنم را در حالی که با هزار لگام کشیده می‌شود می‌آورند. هر زمامی از آن را صد هزار فرشته غلاظ و شداد گرفته‌اند. جهنم را چنان آوا و فریاد است که اگر خداوند خلائق را برای حساب نگاه نمی‌داشت، همه از شدت هول می‌مردند. سپس جهنم بر خوبان و بدان ظاهر گردد. در این حال همه خلائق فریاد بر آورند: بار الها! فریاد رس، به فریادم برس. اما تو ای پیامبر گویی: پروردگارا به فریاد امت رس. سپس، صراط را بر جهنم قرار دهند؛ صراطی که از موی باریک‌تر و از

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. سوره حجر، آیه ۲۳.

شمشیر تیزتر است و بر روی آن سه راهگذار است؛ رهگذاری را نام، امانت و رحم است (خویشاوندی)، و رهگذار دیگر نماز نام دارد، و رهگذار سوم عدل است. در این حال خداوند، خلاق را مکلف فرماید که همگی از صراط بگذرند و هر یک از این گذرگاه‌ها، ممکن است ایشان را از سقوط باز دارد. و اگر از همه رستند، پایان کار با خداست و این معنی سخن خداست که فرمود:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾^۱. پروردگار تو در کمینگاه است.

خلاق همچون پروانگان یک یک در آتش افتند؛ و هر آن کس از رحمت حضرت پروردگار بهره‌مند باشد، از آن بگذرد و گوید: حمد خداوند را که بعد از یأس و نومیدی مرا به فضل و کرم خویش از این آتش رهایی بخشید؛ به راستی که پروردگارم بس غفور و رحیم است.^۲ (امام باقر علیه السلام)

همچنین رسیده است: «مردم همگی وارد آتش می‌شوند، سپس به نسبت اعمالشان از آن خارج می‌گردند. بخشی از ایشان همچون درخشیدن برق، گروهی همچون وزیدن باد، و گروهی به سرعت دویدن اسب و آخرین آنها همچون سرعت پیاده»^۳.

هنگامی که مسلمانان از آیه ﴿إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ سؤال کردند. فرمود: آنگاه که بهشتیان در بهشت در آمدند، گروهی از گروه دیگر پرسند:

۱. سوره فجر، آیه ۱۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۱.

۳. تفسیر مجمع البیان، جزو سادس.

مگر پروردگار ما به ما وعده نداده بود که همگی وارد آتش می‌شوید؟ گروه دیگر گویند: شما وارد آتش شدید، ولی آتش در برابر شما سرد شد.^۱ ای عزیز!، با ذکر این مقدمه در خود بیندیش که همه روزمان گذرگاه بر پل صراط است که بعضی از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزترند. به ویژه در مراتب شرک خفی تأمل کن، مبادا تو را که پا جایی گذاری که پرتگاه جهنم بود و بدان که ذیل هر گناهی ازدهای شرک خفی است؛ به هوش باش تا تو را نیلعد.

بایزید بسطامی وارد نیشابور شد. بچه‌های کوی او را مردی یافتند ژنده پوش، بر خری سوار. به بچه‌ها سلامی گفت. کودکی گفت: ای دیوانه! تو بیشتر ارزی یا دُم خرت؟ فرمود: اگر از پل گذشتم، خودم و اگر سقوط کردم، دُم خرم.

میزان

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾^۱.

برپا داریم میزان‌های عادلانه‌ای برای روز قیامت. پس هیچ کس را در آن روز ستمی نیست.

میزان، معیار سنجش است و این معیار برای هر کمیتی گونه‌ای است. سنجش آب با لیتر است و سنجش حرارت با درجه؛ سنجش وزن با کیلوگرم است و سنجش مسافت با کیلومتر. اما اعمال را به چه می‌سنجند؟ میزان سنجش عمل حق است، که قبلاً هم ذکر شد:

﴿وَالْوِزْنُ يُؤَمِّنُ الْحَقَّ﴾^۲. در آن روز سنجش با حق است.

هر عمل در ارزشیابی تا چقدر با حق و حقیقت نزدیک است؟ در برابر این عمل چه باید کرد؟ در برابر این سخن چه باید گفت؟ در برابر این نعمت چگونه سپاس باید داشت؟ در برابر حق تعالی چگونه بندگی باید نمود؟ پاسخ همه این سؤالات این است که وقتی حق را می‌یافتید چه عکس‌العملی انجام می‌دادید؟

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: در روز قیامت اعمال چگونه توزین می‌شود؟ امام فرمود: میزان در لغت وسیله سنجش است. اگر به ترازو میزان می‌گویند، به خاطر این است که به وسیله آن اجسام سنجیده

۲. سورة اعراف، آیه ۵.

۱. سورة انبیاء، آیه ۴۷.

می‌شود. بنابراین معنی میزان ترازو نیست، تا انتظار بریم که در روز قیامت ترازویی برپاگردد و اعمال آدمیان را در کفه ترازو گذارند و بسنجند؛ بلکه مقصود سنجش اعمال است که می‌تواند نیکوکار را از بدکار و پاکدامن را از ناپاک تمیز دهد. حال این وسیله چگونه است؟ آیا همان موازین عدل الهی است و قوانین راستین و صحیح اوست؛ و هر عملی که با چنین مقیاس‌ها تطبیق نمود مطابق آن حکم دادگاه الهی صادر گردد؟^۱

دقت شود که در این دادگاه جرم را سنجش یکسان نیست. انسان محتاجی دزدی کرده، تا ثروتمندی دامن به رشوه آلوده. زنا‌ی جوان با پیرمردی یکسان نیست. گناه یک دورافتاده، با یک عالم هرگز یکسان سنجیده نمی‌شود.

امروز برای سنجش، بشر به ترازوهایی راه یافته که حتی مقدار نور چراغ خوابی را هم تواند وزن کند؛ ولی برتر از آن، که پاداش کوچک‌ترین اعمال حتی نیاتی که جامه عمل را هم نپوشیده می‌یابید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲. هر آن کس به اندازه ذره‌المثقالی نیکی کرد، آن را می‌بیند و همچنین به اندازه ذره‌المثقالی بدی نمود، آن را ملاحظه می‌کند.

تا در این سنجش بارگاه عدل الهی که را شایسته وصال و که را دور

۱. معاد انسان و جهان، استاد جعفر سبحانی، ص ۳۱۰.

۲. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

افتاده فراق یابند.

﴿وَالْوِزْنَ يُؤَمِّنِدِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿۱﴾

روز محشر روز سنجش اعمال است. پس آنان که در میزان حق وزین بودند و نیکوکار، اینان رستگارانند؛ و آنان که در میزان حق سبک و بی وزن بودند، هم آنانند که بس خود باختهند، زان رو که با آیات ما ستم ورزیدند.

این وزین بودن اعمال است که تو را وزین و موقر می‌کند و آبروی آن سراسر است. خاشاک را چون وزنی نیست، به دست باد هر لحظه به سویی افتد، اما کوه‌ها در طول تاریخ پابرجا استوار مانده‌اند. ایمان بعضی آن قدر بی وزن و بی ریشه است که با جزئی پیش آمدی از جای کنده شود. زین رو در تعقیبات نماز صبح و مغرب می‌خوانی:

«اللَّهُمَّ مَقْلَبَ الْقُلُوبِ وَ الْإِبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي». ^۲ ای پروردگاری که زیر و رو کننده دل‌ها و دیده‌ها هستی! دلم را در دینت ثابت و استوار نگه دار و بعد از آنکه مرا هدایت فرمودی دلم را تنگ مگردان.

خداوند، دین این بی وزنان را بنگر تا به چه چیز تشبیه می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدْرِهَا فَاسْتَمَلَ السَّيْلُ

۱. سوره اعراف، آیات ۸ و ۹. ۲. مفاتیح الجنان.

زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ
 مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً
 وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
 الْأَمْثَالَ ﴿۱﴾^۱ فرو فرستاد از آسمان آب را. زان پس هر رودی
 به گنجایش خود آب بر آن جاری گردید. اما روی این آب
 کف‌های بلند برخاست و همچنین در ذوب فلزاتی که برای
 اسباب و زینت آلات به کار می‌گیرید مواد زائدی هست
 همانند کف آب. این چنین خداوند حق و باطل را به مثل
 آورد، اما مشاهده می‌کنید که کف نابود شده و پایدار
 نمی‌ماند، ولی آن چه که به مردم نفع می‌رساند در زمین
 می‌ماند. این چنین خداوند برای شما مثال می‌آورد.

سنگی از معدن طلا را در کوره ذوب آورید که بسا در یک کیلو سنگ
 چند گرم طلا بیش نباشد؛ اما در کوره آزمایش، طلا می‌درخشد و در زیر
 پتک خاک و سنگ متلاشی می‌شود. باطل هر آنچه تعدادش کثیر باشد
 بی وزن است و حق پایدار و در مثال دیگر این آیه، کف‌های رودخانه بر
 سطح آب خود می‌نمایند. بالانشینان آب هستند ولی چون آب از غلیان
 فرونشست آثاری از آنها نیابی اما آب چون به زمین آرام یافت، با صدگل و
 ریحان و میوه سر به در آورد. از جا برخیزد و راه آسمان در پیش گیرد. این
 است نموداری از حق و باطل.

من از بی قدری خار سر دیوار دانستم

که کس بالا نمی‌گردد از این بالا نشینی‌ها

(صائب)

ایمان، حق است و کفر، باطل و پندار. زین رو ایمان چون با حقیقت سازش دارد وزین است و باطل چون خیال بود و واقعیت ندارد، پس وزنی هم ندارد. خداوند وزن کافران را این گونه توجیه می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾^۱

اینانند که کفران ورزیدند به آیات پروردگارشان و ملاقات با او را. زین رو باطل شد کارهایشان. پس برای ایشان اصلاً میزانی برپا نگردد.

چرا چون چیزی ندارند که آن را بسنجند. برای مثال آنکه در بانک برای خود حساب باز کرد، طبعاً همه ساله به موجودی او می‌پردازند و به حساب او رسیدگی می‌شود. آنکه سر و کاری با خداوند ندارد و اصولاً خدا را نشناخته که حسابی ندارد. در این حدیث از امام سجاد علیه السلام بنگر:

ای بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین ترازوی عدل نصب نمی‌شود و نامه‌های اعمال ایشان گشوده نمی‌گردد بلکه همگی بی حساب به جهنم می‌روند. نصب ترازوی عدل آگهی و گشودن نامه‌های اعمال منحصرأً برای مسلمانان است.^۲

۲. کافی، روضه، ج ۸، ص ۷۵.

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۵.

با تو گفتم که سنگ ترازوی اعمال حق است، خدا حق و میزان حق است و جالب آنکه به حساب حروف ابجد میزان و حق هر کدام برابر ۱۰۸ می باشد:

﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱.

ورای حق چیزی به غیر از گمراهی نیست. و نیز گفته اند که اولیا میزانند و هر کس اعمالش را باید با آنها بسنجد. و بالاترین میزان عدل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است: «الحق مع العلی و علی مع الحق». حق با علی و علی با حق است.

مردی که سقوط ایمانی بعضی چون طلحه و زبیر برایش شگفت انگیز بود، این شگفتی را با حضرت علی علیه السلام در میان نهاد. حضرت فرمودند: اشتباه تو در این است که تو اول اشخاص را در نظر می آوری سپس حق را و حق را می خواهی با اشخاص بشناسی. تو اول حق را بشناس، سپس اشخاص را با آن خواهی شناخت. و این سخن سخنی بس بزرگ است. دیده ای که ورزشکاران برای وصول به مقام قهرمانی الگویی از قهرمانان را برای خود انتخاب می کنند و روش کارشان را با او تطبیق می کنند؛ شرح حال ائمه و اولیای خدا برای سالک از آن رو مؤثر و جالب است که انسان را از مقام خودبینی فرو می اندازد و به بلندای مقام آنها می نگرد و از نردبان پندار و غرور به زیر می کشد.

۱. سوره یونس، آیه ۳۲.

الهی! وجودم همه التماس است، اما زبانم الکن. گویایی زبانم از تشنگی در مانده و قادر به مناجاتی با تو نیست:

خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز من از تو و جنت از تو و نار از تو
حضرت علی علیه السلام فرمود:

«صَيَّرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصِيرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ»^۱.

من از بیان این سخن هراسانم، ولی همین را می دانم که رنج‌ها و مصائب این سرای غرور آفرین با انس با تو ناچیز می شود، هرچه خواهی از من بگیر اما انس خود را از جان من بر مگیر، در جیبم سرمایه‌ای و در میزانم وزنی نیست، اما می نگرم که میزان دارم سخت کریم است.

درد دل دارم جهانی بی تو من	زان که نشکیم زمانی بی تو من
عالمی جان آب شد در درد تو	چون کنم با نیم جانی بی تو من
روی در دیوار کردم، اشکریز	تا نمیرم ناگهانی بی تو من
من همین دم مُرده‌ام، گویی مگر	پوستی و استخوانی بی تو من
چون نه نامم مانده از من، نه نشان	از تو چون یابم نشانی بی تو من؟
چون توانی، آخرم فریادرس	چند باشم ناتوانی بی تو من
چشم می دارم زهی، دانی مرا	زانکه گشتم چون کمانی بی تو من
با توام بر چشم موری عالمی ست	می ننگم در جهانی بی تو من
همت عطار باز عرشی است	خود ندارم آشیانی بی تو من ^۲

(عطار)

۱. دعای کمیل.

۲. دیوان عطار، ص ۵۲۵.

حساب

﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^۱.

نزدیک شد بر مردم حسابشان مع ذلک ایشان در غفلت و اعراضند.

وه که بی بند و باری ما کمتر اجازه می دهد که دمی به حساب خویش رسیم. دنیا آن قدر ما را مشغول کرده که فرصتی برای چنین کاری پیدا نمی کنیم. در دفاتر گذشته بر تو آوردم که تمام سلوک از نظر همه عرفا در مراقبه و محاسبه مندرج می شود. اما ما حساب خود را نگاه داشته و یا نداشته باشیم مأمورانی به درج حساب ما بسیار دقیق می پردازند:

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا

حَاسِبِينَ﴾^۲. و چنانچه باشد به مقدار ذره ای از دانه خردل

بیاوریم آن را و خود بر محاسبه آن کافی هستیم.

حساب نه تنها در اعمال انسان به کار گرفته می شود که حتی خاطرات درون مغزی انسان، خواه جامه عمل بپوشد و خواه منحصرأ در اندیشه انسان گذرد، همه مورد حساب است:

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾^۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۱. سوره انبیاء، آیه ۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۴.

وگر آشکار کنید آنچه در جان شما می‌گذرد و یا آن را پنهان دارید، خداوند همه را به حساب شما می‌آورد.

مگر نیات انسان که روح عمل است جز در خاطر انسان است؟ بیشتر صفات منحصرأ در جان انسان است که وسیله آن ظهور عمل می‌گردد. مثلاً بخل، حسد، محبت و عشق همگی در جان پنهان است و تا به وسیله عمل خود را ننماید، برای احدی ظاهر نیست، اما همگی به حساب آیند. اگر حسابی در یکی از بانک‌ها داشته باشی، یا سهامی در شرکتی کمتر ماه و سالی است که به محاسبه آن نپردازی. اما قیمتی ترین سرمایه‌ها را با نواخت زنگ‌های ساعت مادام از تو می‌گیرند و تو را سرسوزنی باک نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

این کتاب را دمی زمین بگذار و در همین یک آیه بیندیش. تنها آیه‌ای است که دوبار کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ» در آن به کار رفته یعنی خدا با تو هست، کارهایت را می‌بیند و خود هم شاهد است و هم حاکم است و هم منتقم است. «اتَّقُوا اللَّهَ» حواست را جمع کن، بنگر گذشت عمر را که سرمایه دارد می‌رود، از این سرمایه بر باد رفته چه پس انداز داری؟ اینجا پس انداز را جوایز سرشار است:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۲ احدی از شما نمی‌داند آنچه پنهان داشته شده،

۲. سوره سجده، آیه ۱۷.

۱. سوره حشر، آیه ۱۸.

خیرهایی که باعث نور چشمانت است، پاداشی بدانچه
کردید سرشار و جاودانی، دلبر و دلکش.
مبادا سرمایه‌ها از دست رود، پیک مرگ در آید، دست خالی، جیب
تهی، توشه اندک، راه دراز و پای لنگ:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱

مباشید همانند آنان که فراموش کردند خدا را، در نتیجه
خویشتن خویش را از یاد بردند.

ز عهد پدر یاد دارم همی	که باران رحمت بر او هر دمی
که در طفیلم لوح و دفتر خرید	ز بهرم یکی خاتم زر خرید
به در کرد ناگه یکی مشتری	به خرمایی از دستم انگشتی
چو نشناسد انگشتی طفل خرد	به خرمایی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی	که در خواب شیرین بر انداختی ^۲

(سعدی)

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۳. مرگ بر انسان چقدر کفران‌ورز

است.

سعدی را اگر انگشتی به خرما ربودند، ایام کودکی و جهالتش بود. اما تو
را به ایام بلوغ و کمال، گوهر به خرمایی از دست ربایند.

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۲. کلیات سعدی، ص ۳۳۷. (به نقل از بوستان).

۳. سوره عبس، آیه ۱۷.

هر نفس از انفاس عمرت گوهری است آن نفس سوی خدایت رهبری است
«الطرق الى الله بعدد انفاس الخلاق».

راه‌های به سوی خدا به عدد نفَس‌های مردمان است.
در جهانی زندگی می‌کنی که همه چیز روی حساب استوار است. که اگر
نبود که بشر پیش بینی‌های خسوف و کسوف و هواشناسی را نمی‌توانست
انجام دهد. طلوع و غروب ماه و خورشید همه دقیق و از حسابی لایزال
برخوردار است:

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾^۱.

کار ماه و خورشید همگی از روی حساب است.
تو را چگونه این پندار است که در این عالم منظم، ناظم را برای تو
هدف و حسابی نیست. بیندیش آن روز را که مکتوب عمر به دست دهند
و زان پس گویند:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۲.

دفتر اعمال را، خود بردفتر خویش حسابگری کافی
هستی.

اینجاست که چون نگرستی و به نظاره پرونده خویش نشستی و توان
هیچ‌گونه انکار نداشتی فریاد حسرت بر آوری که:

﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ * وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيهٗ﴾^۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۱. سوره الرحمن، آیه ۵.

۳. سوره حاقه، آیات ۲۵ و ۲۶.

ای کاش مرا این کتاب نداده بودند و هرگز حسابم را
نمی فهمیدم.

ورشکستگان عمر و بر باد دادگان فرصت‌ها، به تاراج‌دادگان سرمایه‌راه،
مسلم پاداش چنین است که خالقشان فرماید:

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱.

ایشان راست بس حسابی زشت و جایگاهشان دوزخ. وه چه
بد جایگاهی.

و اما قوانینی که در عالم طبیعت می‌گذرد، همه علم و حساب خداست.
همان‌گونه که مخترع یک اتومبیل تمام اندام‌های آن را از روی حکمت و
حسابی دقیق ساخته و پرداخته است و خود این اتومبیل در حقیقت
ظهور علم و حکمت و آشنایی با حساب و ریاضیات است. قوانینی که در
عالم جاری است همه حکمت و حساب خداست. قانون سوم نیوتون «هر
عمل عکس‌العملی دارد، در جهت مخالف خود و مساوی خود» نه یک
ابداع بلکه یک کشف است از قوانینی که در طبیعت جاری است و این
قوانین خود ظهور حساب خداست:

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۲.

برای ایشان بهره‌ای است از آنچه کسب کرده‌اند و خداوند
سریع الحساب است.

مولوی این قانون را به پژوهاک همانند کرده:

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۲.

۱. سوره رعد، آیه ۱۸.

این جهان کوه است و فعل ما صدا سوی ما آید صداها را ندا
حکیم نظامی عکس العمل ظلم و ستم در عالم را حساب عدل خداوند
می داند:

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

و جالب تر کلام موجز جناب حافظ است که فرماید:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من به جز از کشته ندروی
همین مسأله را از گفتار علامه طباطبایی رحمته الله علیه ملاحظه فرمایید:

علم خداوند سبحان به اشیاء واقعیه به عین همان اشیاء است، نه به
صور منتزعه از خارج، به آن نحو که در مورد علوم حصولی ما
محقق می شود. بنابراین کلام در علم خداوند سبحان عین کلام در
امور واقعیه است و لذا حساب حضرت حق همان حساب واقع
است که معنای آن ترتب نتایج بر مقدمات واقعیه خواهد بود.
خداوند سبحان در کتاب خویش برای هر شیئی در دنیا اثری از
سعادت و شقاوت بیان نموده که به نحوی قهری و ضروری بر آن
مترتب می گردد:

﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

هر آن کس صبر کند و تقوی پیشه سازد، خداوند اجر

نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

﴿نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

هر آن کس بخواهیم به لطف خاص خود مخصوص می‌گردانیم و اجر هیچ نیکوکار را ضایع نمی‌سازیم.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ﴾^۲.

چنانچه مردم شهرها ایمان آوردند و پرهیزکار باشند، همانا درهای برکات آسمان را به روی آنها می‌گشاییم.

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَىٰ ۖ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۳.

سرانجام کار آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند، این شد که کافر شدند آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند.

﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا

شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا ۖ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ

أَمْرِهَا خُسْرًا ۖ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾^۴.

چه بسیار مردم دیاری را که از خدا و رسولانش سر پیچیدند،

به حساب سخت مؤاخذه کردیم و به عذاب بسیار شدید

معذب ساختیم، تا به کیفر کردار خود رسیدند عاقبت

کارشان خسران و زیانکاری بود.

۱. سوره یوسف، آیه ۵۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۳. سوره روم، آیه ۱۰.

۴. سوره طلاق، آیات ۸ - ۱۰.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱. هر آن کس به مقدار ذره‌ای نیکی کند آن را می‌بیند. همچنین آن کس که به مقدار ذره‌ای بدی نماید آن را می‌بیند.

﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾^۲.

آنچه از رنج و آسیب به شما می‌رسد، دست پرورده خود شماست.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳.

هیچ درد و مصیبتی به شما نرسد جز به اذن خدا. و آیات دیگری که به این مضمون وجود دارد و همگی آنها این نکته را روشن می‌سازد که ترتب نتایج امور به نحو ضرورت و قهری در دنیا و آخرت صورت می‌گیرد و مقتضای برهان نیز همین مطلب است.^۴

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۵. بگو به راستی که مرگی که از آن گریزان بودید ملاقات

۱. سوره زلزال، آیات ۷ - ۸.
۲. سوره شوری، آیه ۳۰.
۳. سوره تغابن، آیه ۱۱.
۴. انسان از آغاز تا انجام، ص ۱۵۴.
۵. سوره جمعه، آیه ۸.

می‌کند شما را. سپس شما باز می‌گردید به سوی دانای پنهان و آشکار و می‌آگاهاند شما را به آنچه کردید. از مفاد این آیه چنین برای ما آشکار می‌گردد که اولاً مرگ برای همه آمدنی است و فرار از آن برای احدی مقدور نمی‌باشد. نکته دیگر آنکه افعال بدنی ما کلاً آشکار است، اما حالات باطنی پنهان است، تا بدانجا که بسا خود ناظر حالات پنهانی خود نیستیم. مانند نیات، کبر، حسد، کینه و غیره یا اگر بر آنها آگاهی داشته باشیم آن را از دیگران برای همیشه پنهان می‌داریم و در نتیجه همیشه قضاوت ما به سوی خودمان است. اما رجوع ما، به سوی پروردگار دانای آشکار و پنهان است که از یاد رفته‌ها را به یاد آورد؛ از نمان کرده‌ها پرده بردارد و حساب کوچک و بزرگ را بر تو ارائه نماید.

استنباط دیگر از این آیه این است که به مجرد وصول به واقعه مرگ، کارنامه زندگی را به دستت دهند و از تمام وقایع آخرت تو را مطلع گردانند. این است معنی پروردگار سریع الحساب و فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «من مات فقد قامت قیامة» و آدمی با دیدار کارنامه خویش فریاد بر آورد:

﴿ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْضَاهَا ﴾^۱ وای بر ما، این کتاب چیست که نه کوچک و نه

بزرگی است جز که در آن به حساب آمده.

نه تنها از وضع حیات به هم در پیچیده آگهی یابد، که با نتایج یک
اعمال از همین دم تا دامنه قیامت مواجه گردد.

﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾^۱.

و می یابد هر آنچه کرده است حاضر.

و این است معنی:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾.

روزی که رازها برملا شود.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۲.

روزی که گواهی دهند بر ایشان زبان هایشان و دست‌ها و

پاهایشان بر آنچه کردند.

روز محشر هر نهان پیدا شود هم ز خود هر مجرمی رسوا شود

دست و پا بدهد گواهی با بیان بر فساد او به پیش مستعان

دست گوید من چنین دزدیده‌ام لب بگوید من چنین بوسیده‌ام

پای گوید من شدستم تا منی فرج گوید من بکردستم زنا

چشم گوید غمزه کردستم حرام گوش گوید چیده‌ام سوء الکلام

پس چنان کن فعل خود کان بی زبان باشد اشهد گفتن و عین بیان

۲. سوره نور، آیه ۲۴.

۱. سوره کهف، آیه ۴۹.

گر سیه کردی تو نامه‌ی عمر خویش توبه کن زانها که کردستی تو پیش
عمر اگر بگذشت ببخش این دم است آب توبه‌اش ده اگر او بی نم است^۱
(مولوی)

حال خوبان و بدان در عالم برزخ

گفته شد که بعد از مرگ جسم انسان به قبرستان منتقل می‌شود و دیری نمی‌پاید که می‌پوسد و از بین می‌رود.

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾^۲.

با اشاره به خاک می‌فرماید: از این ماده تو را آفریدم و به همین جا بازت گردانم، و بار دیگر از خاک برانگیزم. اما حقیقت تو، روح و جانت که آن خاک نیست و افلاکی است و رجوع آن را این‌گونه خداوند توصیف می‌فرماید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳ و این سیوروت را در شعر مولوی به تماشا نشین:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۱۱.

۲. سوره طه، آیه ۵۵. ۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

حال خوبان و بدان در عالم برزخ □ / ۲۷۳

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون^۱
(مولوی)

همین صیورت را در این شعر نیز به تماشا نشین:

تا نمردی از حیات خاکدان کی شوی هم رنگ ریحان و جنان
آهویی تا این گیا را ندرود کی ز نافه مشک نابی پرورد
مشک میرد لذتی بر جان شود جان چو میرد بر در جانان شود
آزمودیم این حیات اندر مامت تا نمیری کی رسی اندر حیات
سیر تا محیی است آنجا جان شدن جان رها کردن بر جانان شدن
(مؤلف)

تاکنون با عالم امر خویش زندگی می کردی؛ اما عالم امر خلقت را به
دوش می کشید. کسی که عالم خلق را در گور به زمین نهاده، امکان
پروازش هست. اما رجوع به کجاست؟ چون بذر باغ های بهشت و ابزار
سوخت جهنم در دنیا تهیه می گردد و آثار این اعمال همه جا با فاعل آنها
همراه است، از آغاز مرگ تجسم اعمال او در دنیا به صورت شادمانی و فرح
و نشاط، و یا درد و رنج و عذاب، بر او مجسم گردد:

﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلْأَنْ ذُكِّرْتُمْ﴾^۲

فال بد شما با خود شماست، اگر متذکر شوید.

﴿وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۱.

۲. سوره یس، آیه ۱۹. ۳. سوره شعرا، آیه ۹۰.

بهشت با جان پرهیزکاران بس نزدیک است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱

دوزخ بر کافرین احاطت دارد.

بنابراین ناقل بهشت و جهنم به آن سوی آدمیانند.

در خاطرات علامه طباطبایی رحمته الله علیه خواندم که در قبرستان نجف مردی بود زاهد که بیشتر وقت خود را در قبرستان می‌گذرانید و نوعاً خاموش و ساکت بود. روزی او را گفتم: در این قبرستان چه دیده‌ای؟ گفت: همین را بدان که زمین اینجا مار و عقرب ندارد، ولی بعضی این دو را با خود به قبرستان می‌آورند.

دقت شود با آنکه هنوز قیامت برپا نشده و قیامت را شب و روزی نیست، خداوند برای قوم فرعون می‌فرماید:

﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا

آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۲

هر بامداد و شبانگاه بر آتش عرضه می‌شوند و روز رستاخیز به ایشان گویند: ای خاندان فرعون! بر عذاب شدید در آیید.

و درباره شهیدان با آنکه قیامت برپا نشده فرمایند:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ

۲. سوره غافر، آیه ۴۶.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾

این دو آیه کار را روشن می‌نماید که روح انسان مجرد است و ارواح بعد از مفارقت از جسم، در عذاب و یا در رفاه و عیشی مستمر تا قیامت قیام دارند.

همچنین به این دو آیه درباره بهشت و جهنم برزخیان بنگر:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِئْسَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾ ۲

و اما سعادت‌مندان در بهشتند. جاودانانند آنجا تا آسمان‌ها و زمین برپاست؛ به جز آنکه را خدا خواهد بخششی غیر ممنوع.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِئْسَ الثَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ ﴿۳﴾ خَالِدِينَ
فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ ۳

اما سیه‌روزان در آتشند و ایشان را ناله و فریاد است. جاودانند آنجا تا آسمان و زمین برپاست الا آنکه را خدا خواهد.

چون قبل از قیامت همه کرات آسمانی نابود می‌شوند، و سماوات و ارضی باقی نمی‌ماند، معلوم می‌گردد این بهشت و دوزخ، قبل از قیامت و داستان برزخ این دو گروه است. و این مطلب را در صفحات گذشته با تو خواننده عزیز در میان نهادم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. ۲. سوره هود، آیه ۱۰۸.

۳. سوره هود، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

یاران و همنشینان در سفر آخرت

شیطان را میپندار که اگر با خداوند بی وفایی کرد با یارانش هم بی وفاست. یارانی که عمری در خدمت بندگی او بودند، هرگز رها نکنند. بازرسان قبر پرسند: این شخص که با توست، کیست؟ کافر گوید: نمی دانم. در اینجا بازرسان او را با شیطان تنها می گذارند.^۱ این است همان سخن خداوند:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾
 حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾^۲ هر آن کس از یاد پروردگار غافل ماند، می گماریم بر او شیطانی که همنشین اوست. تا آنگاه که به سوی ما آید گوید: ای کاش میان من او فاصله مشرق و مغرب بود. وه، چه بد همنشینی.

دیگر از همراهان انسان عمل اوست و آن طور که از آیه زیر استنباط می گردد، این قرین موجودی دائمی است. و در همه جا با افراد همراه است:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۳ روزی که می یابد هر شخص آنچه از خوبی کرده حاضر و آنچه را از بدی نموده،

۲. سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۸.

۱. کافی، امام صادق علیه السلام.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

آرزو کند که بین او و آن عمل فاصله‌ای بس بعید بود.
ای عزیز!، اگر نبود جز همین یک آیه، ضروری بود که آدمی با تمام
حواس مراقب اعمالش باشد، و بداند که ممکن است سرمایه‌های دیگری
را از دست دهد، و آنچه کلاً از او جدا نمی‌شود نتیجه اعمالش است.
﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾^۱. مر او راست هر آنچه
کسب کرده و بر اوست آنچه به دست آورده.

بخش اول آیه سرمایه‌های ابدی توست و بخش دوم چیزی است که علیه تو
عمل می‌کند. بنگر برای خود چه می‌اندوزی و علیه خود چه انجام می‌دهی.
دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خرد با نفس خود کند به مراد هوای خویش
(سعدی)

چه، آن روز که نظاره‌گر نمایشگاه اعمال خویش هستی، به جایی نگری
شکوفه لبخندی بر لبانت نشیند و خدا را سپاس گویی، و به جای دیگر
بنگری دست بر سر زنی و چین بر ابرو اندازی که وای مرا:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^۲.

ای حسرت باد مرا که این همه گناه کردم در حضور خدا.
﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ
سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا﴾^۳. روزی که هر کس آنچه از
خوبی که کرده حاضر می‌یابد، و آنچه را از بدی نموده آرزو
کند بین او و عملش فاصله‌ای بس بعید بود.

۲. سوره زمر، آیه ۵۶.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

رستاخیز

قیامت، واقعه‌ای بس عجیب است که اصولاً تصور آن هم ناممکن است. اما از اشاراتی که در قرآن بر آن شده تجسم بعضی از وقایع در نظر امکان دارد.

خورشید و ماه

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱

خورشید حرکت می‌کند به سوی قرارگاهی. این تقدیری است برای آن، از ناحیه خداوند با عزت و دانا.

و آنچه از نظر نجومی ثابت شده خورشید با همراه سیاراتی که به دور آن گردش می‌کنند، کلاً به سویی در حرکت هستند و چون در مسیر ایشان ستاره عظیمی است به نام «ستاره وگا»، بعضی گفته‌اند محل استقرار آنجاست. و آنچه اخیراً دریافته‌اند در مسیر خورشید سیاه چال عظیمی است که هرچه نزدیک آن گردد می‌بلعد؛ این کره عظیم حیات بخش، با نواده خود که کره ماه باشد به سوی اجل مسمائی در حرکتند. دقت فرمایید:

﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۲

مسخر فرمود ماه و خورشید را همگی در حرکتند به سوی

۲. سوره لقمان، آیه ۲۹.

۱. سوره یس، آیه ۳۸.

اجل نامبرده شده‌ای.

با آنکه این دو کره آسمانی دارای مسیری جدا از یکدیگر هستند:

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾^۱.

نسزد خورشید را که با کره ماه برخورد کند.

مع ذلک در آن روز این واقعه ایجاد می‌شود:

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^۲.

اما آن روز خورشید نورش را از دست داده و این کره انرژی بخش دیگر

حیات بخش نیست و در نتیجه ماه نیز که نورش را از خورشید می‌گیرد،

تاریک می‌شود.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۳. آنگاه که خورشید تیره شود.

﴿وَحَسَفَ الْقَمَرُ﴾^۴. و قمر از نور باز ماند.

﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ﴾^۵. آنگاه که ستارگان محو شوند.

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۶.

آسمان

آن طور که از قرآن روشن می‌گردد، این سرنوشت شامل خورشید و ماه

تنها نیست، بلکه کل ستارگان آسمان در هم می‌ریزند و نابود می‌شوند.

نزدیکی این واقعه را خداوند این گونه اعلام می‌فرماید:

۲. سوره قیامت، آیه ۹.

۴. سوره قیامت، آیه ۸.

۶. سوره تکویر، آیه ۲.

۱. سوره یس، آیه ۴۰.

۳. سوره تکویر، آیه ۱.

۵. سوره مرسلات، آیه ۸.

﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾^۱.

زود باشد که آسمان‌ها از فرازشان چاک چاک گردند.

و در جایی دیگر از انشقاق آسمان آگهی است:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ

مُدَّتْ * وَالْقَتُّ مَا فِيهَا وَتَحَلَّتْ﴾^۲.

آنگاه که آسمان بشکافد و منقاد پروردگارش گردد. هم آنگه

زمین کشیده شود و بیرون آید آنچه در آن است و خالی شود.

مثل اینکه واقعه‌ای صورت می‌گیرد که نه تنها نیروی جاذبه

نگاهدارنده آسمان‌ها در هم می‌ریزد، بلکه حرارتی ایجاد می‌شود که

همگی آنها ذوب می‌شوند:

﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾^۳. پس چون

چاک چاک گردد آسمان‌ها، پس گلگون شود چون روغن زیتون.

و روشن‌تر از همه:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ

نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۴.

روزی که در نوردیم آسمان‌ها را چون در نوردیدن طومار

برای نامه؛ همچنانکه در اول آفریدیم خلق را باز

می‌گردانیم آن را، وعده‌ای است ضروری بر ما و انجام

۲. سوره انشقاق، آیات ۱ - ۴.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۱. سوره شوری، آیه ۵.

۳. سوره الرحمن، آیه ۳۷.

دهنده آنیم.

و آنچه در علم نجوم امروز روشن است اینکه کل کهکشان‌ها همه به سویی، با سرعتی عجیب در حرکتند. اما به کجا کسی نمی‌داند. ای عزیز!، روزی بود که خداوند بود و آفرینشی نداشت. دوباره روزی چنین را باید انتظار داشت. آن روز وقتی که خداوند ندا دهد: که کو آنان که دم از قدرت و سلطنت و هیبت می‌زدند؟ کسی نیست که او را جواب دهد و خدا خود جوابگوی خود است:

﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱.

امروز حکومت از آن کیست؟ خداوند یکتای قهار.

دقت فرما که خداوند در این آیه با چه اسمی از اسماء ظاهر شده است. عارف آن است، که امروز هم جز ذات او نبیند و قدرتی جز قدرت او نشناسد. بنابراین اقتضای اسم اول او آن بود، که روزی بود، که بودی جز او نبود و اقتضای اسم آخر که او را سزد آن که روزی باشد، که او هست و جز او هستی نیست و در این میان هستند کسانی که هم اکنون هم جز او نبینند و جز او نشناسند:

«كان الله و لم يكن معه شيء و الآن كما كان»^۲.

خداوند بود و چیزی با او نبود و الآن نیز همچنان است.

(امام باقر علیه السلام)

و در پرسش کمیل از جناب امیرالمؤمنین خواننده‌ای که چون اصرار بر

۲. میزان الحکمه، ج ۶.

۱. سوره غافر، آیه ۱۶.

کشف حقیقت کرد، او را فرمودند: «محو الموهوم و صحو المعلوم» یعنی از خاطر بردن عالم موهوم و درک عالم معلوم بعد از آن محو. ای عزیز! قیامت امری مستمر است و در این استمرار ما را پندار قیام است، دیروز رفت و امروز آمد. خزان بر تو پشت کرد و بهار جانشین آن شد. پیری به جای جوانی و جوانی به جای کودکی نشست. در طول عمر، چند به مرگ شب نشستی و تولد روز را ناظر بودی؟ نسبت به قیامت از چه تردید داری؟ تو ایستایی را نتوانی. زمین می‌رود و ماه و خورشید می‌روند و تو را با خود می‌برند.

چیست نشانی که آنک هست جهانی دگر

نو شدن حال‌ها، رفتن این کهنه‌هاست

روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو

هر نفس اندیشه نو، نوشدنی و نو غناست

عالم چون آب جوست، بسته نماید ولیک

می‌رود و می‌رسد نو، این از کجاست؟

نو ز کجا می‌رسد، کهنه کجا می‌رود؟

گر نه ورای نظر، عالم بی‌منتهاست^۱

(مولوی)

تو با شبانه روز می‌روی و پایان این سفر را شهری است که آنجا قرارگاه

است. از آدرس این ایستگاه می‌پرسیدند:

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا *
إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۱

از تو می پرسند از قیامت که لنگرگاه کجاست؟ در چیستی
تو، از یاد کردن آن؟ بازگشت به سوی پروردگار تو است.
آنجا قرارگاه و وعده گاه اولین و آخرین، و روز ملاقات است. ملاقاتی که
هیچ کس در آن غیبت ندارد. هر گم کرده ای را آنجا می توانی بیابی.

وہ چه روز وحشت زایی کہ کس را پروای کس نیست:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ *
لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ﴾^۲

روزی که مرد از برادر گریزد و همچنین از مادر و پدرش و زن
و فرزندش. هر کس به کار خویش مشغول است.

۱. سوره نازعات، آیات ۴۲ - ۴۴. ۲. سوره عبس، آیات ۳۴ - ۳۷.

ویژگی‌های قیامت

الف - قطع اسباب:

آنجا، اسباب همگی زایل می‌شود. دار دنیا دار اسباب است. یک کودک با شیر مادر رشد پیدا می‌کند، زان پس با معلم و مدرسه علم می‌آموزد. زارع با زراعت و باغبان با درخت غله و میوه فراهم می‌آورند. بدون کسب، کسی چیزی برایش حاصل نمی‌شود. قیامت دیگر در جان انسان‌ها تکاملی نیست و قوا همه به فعلیت رسیده و هر کس هرچه باید بشود، برایش حاصل آمده و دار، دار فعلیت است و حرکت‌ها موجودات را به مقصد رسانیده‌اند.

در دنیا اگر گرهی با دست ما باز نمی‌شد دیگران را به یاری می‌خواندیم؛
در آنجا:

به غم خواری جز سر انگشت من نخارد کسی در جهان پشت من
اینجا اگر از خطری گریزی می‌خواستید، گریزگاه فراوان بود، اما آنجا:

﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ أَيَّنَّ الْمَفَرِّ﴾^۱.

در چنان روزی انسان فریاد بر آورد که گریزگاه کجاست؟
اینجا خداوند آغوش باز فرموده که به ساحت من پناه آورید؛ آنانکه به
سوی او نگریختند دیگر آغوشی برایشان باز نمی‌شود. اینجا پیامبران

۱. سوره قیامت، آیه ۱۰.

فریاد بر می‌آوردند:

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۱.

به سوی خدا گریزید ما شما را ترساننده‌ای آشکاریم.

اما چون پیمان‌ه سر آمد:

﴿لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ﴾^۲.

سودی ندهد فرار شما را اگر فرار کنید.

اینجاگر پناهگاهی نباشد، کسان و یاران و همسایگان بسا انسان را

پناهی دهند اما آنجا، را این رنج است که:

﴿مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾^۳.

نیست از برای ایشان هیچ پناهگاه و نگاهدارنده‌ای.

﴿مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ﴾^۴.

نیست ایشان را پناه دهنده و بازدارنده‌ای.

گاه فریاد بر آورد که:

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾^۵.

کفایت نکرد از من مالم. قدرت و تسلطم نابود شد.

دوستان همه پشت می‌کنند:

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾^۶.

مرا امروز دوستی صمیمی نیست.

۲ . سورة احزاب، آیه ۱۶ .

۴ . سورة شوری، آیه ۲۷ .

۶ . سورة حاقه، آیه ۳۵ .

۱ . سورة ذاریات، آیه ۵۰ .

۳ . سورة غافر، آیه ۳۳ .

۵ . سورة حاقه، آیات ۲۸ و ۲۹ .

و هیچ کس را پروای یاری کسی نیست:

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا﴾^۱.

بازارها بسته شد و اکتساب به پایان آمد:

﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِالُلٌ﴾^۲.

نه معامله و نه دوستی و محبتی است.

پندار این بود که ده‌ها کس دارم. زن و شوهر و دختر و داماد و عروس. بسا پدر و مادر، دوستان و همکاران نیز همگی یار و یاورند. یک آخ بر دردی گویم صدها دلسوزم است. افسوس که در یک لحظه می‌یابم که همگی از دست رفتند. تنهای تنها ماندم همان گونه که تنها به دنیا آمدم:

﴿لَقَدْ تَفَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾^۳.

هر آینه جدایی افتاد بین شما، و گم شد از شما آنچه را می‌پنداشتید.

پندارها رفت و حقایق باقی ماند، وای از آن کس که عمری با پندار مشغول بود، دیگر چیزی در دست ندارد.

﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۴.

همانا بر ما وارد می‌شوید یکه و تنها، همچنانکه آفریدیم به تنهایی شما را.

روزی که آمدی دستانت خالی بود، گرسنه بودی و دستان خالی را

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۱.

۴. سوره انعام، آیه ۹۴.

۱. سوره دخان، آیه ۴۱.

۳. سوره انعام، آیه ۹۴.

می‌مکیدی، ندانمت آنگاه که می‌روی چیزی در دست داری؟ وای از فقر آن روز.

زمان بُعد چهارم ماده است. وقتی روح تو ماده جسم را ترک کرد، دیگر حتی زمان هم برای تو مطرح نیست. صبح و شامی و سال و ماهی را هم، دیگر نمی‌یابی.

چون دوران برزخ هم سرآمد و در صور دمیده شد، خدا می‌ماند و خودش؛ نه زمان و نه مکان؛ پندار کثرت به سر آمده و وحدت محض روی می‌نماید. گوش دار تا آن لحظه را جناب امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه ترسیم می‌فرماید:

«بعد از فنای دنیا خداوند تنها می‌ماند و هیچ شیئی با او نیست. همان‌گونه که قبل از آفرینش تنها بود، همچنان بعد از فنای آنها تنهاست. نه زمانی وجود دارد و نه مکانی. اجل‌ها و زمان‌ها همگی معدوم می‌گردند و سال‌ها و ماه‌ها ناپدید، جز ذات حضرت واحد قهار که بازگشت همه به سوی اوست چیزی باقی نمی‌ماند.^۱»

واپس رفتن حجاب‌ها، که بر اسرار در دنیا بس پرده‌هاست. به چشم ظاهر، خوب‌ها و بد‌ها را از هم باز نتوان شناخت. بس سیاه چهره‌های بد منظر را خورشید جمال در جان باشد و بسا خوب‌رویان خوش منظر را که جانی تیره و سیاه داشته باشند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

در اینجا بس لاف زنان خودنما که به جلوه پرداخته و بسا اندیشمندان
خردمند که کس را شناسایی آنها نبوده و تا آخر عمر گمنام به سر آوردند.
اما آنجا بواطن به ظاهر آید و جان در جسم خود نماید، غیب از میان
برخیزد و شهادت به جای آن نشیند:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۱.

روزی که رازها برملا آید.

چهره‌ها عوض شد. بینی که ارزش‌ها دگرگون گردید. پندارها برخاست
و حقایق بر مسند نشست:

تا ببینی موری آن خس که می‌دانی امیر

تا ببینی گرگی آن سگ که می‌خوانی عیار

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی در است

در شمار هر که باشی آن شوی روز شمار

تا ببینی یک به یک را گشته در شاهین عدل

شیر سیر و جاه، چاه و شور، سوز و مال مار

باش تا کل بینی آنها را که امروزند جزء

باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار

گلبنی کاکنون تو را هیزم نمود از جور دی

باش تا در جلوه‌اش آرد دست الطاف بهار

ژنده پوشانی که اینجا زندگان حضرتند

تا نداری خوارشان از روی نخوت زینهار

تا به جان این جهانی زنده چون دیو و ستور

گرچه پیری همچو دنیا خویشتن کودک شمار

ای بسا غبناکت اندر حشر خواهد بود از آنک

هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار^۱

(سنایی)

آینه‌ای که در اینجا خود را می‌نگریستی زنگار داشت وزین رو آن طور

که شایسته بود، خود را نگریستی. آنجا زنگار را از آینه بردارند.

حال به جمال خود بنگر تا چه کرده‌ای و چه با خود آورده‌ای؟!

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ

الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۲

در گذشته بر حال خود بی‌خبر بودی. پس امروز حجاب از تو

برگرفتیم. چشمانت هم اکنون بس تیزبین است.

چون آیات و حقایق را بر تو می‌خواندند، از درک و استماع آنها در

حجاب بودی و آنها را به تمسخر می‌گرفتی. ندانستی که این حجاب را بین

خود و پروردگار و خالقت برافراستی، تا چون در دنیا تو او را ندیدی در این

سرای او به تو ننگرد. ولی بانی این حجاب خود تو بودی:

﴿إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ * كَلَّا بَلْ رَانَ

عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ

لَمَحْجُوبُونَ﴾^۳

۲. سوره ق، آیه ۲۲.

۱. دیوان سنایی، ص ۱۸۲.

۳. سوره مطففین، آیات ۱۳ - ۱۵.

هر آنگاه براو آیات ما را می خواندند می گفت: این نیست جز افسانه پیشینیان. نه چنین است؛ بلکه زنگار شد بر دل هایشان آنچه کسب کردند. نه چنین است؛ در روزی چنین نیز اینان از دیدار پروردگارشان در حجابند.

با این دعای حضرت خلیل الله تو نیز هم آهنگی کن:

﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

پروردگارا! روز رستاخیزم خوار مدار. روزی که نه مال به کار آید و نه فرزندان. جز آن که بر خداوند وارد شود با دلی سلیم.

در توجیه قلب سلیم حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «مراد قلب سلیمی

است که خداوندش را در حالی ملاقات کند که هیچ کس جز او در آن نباشد».^۲

عاشقان را شادمانی و غم اوست	دستمزد و اجرت و خدمت هم اوست
غیر معشوق ار تماشایی بوَد؟	عشق نبود هرزه سودایی بود
عشق آن شعله است کو چون بر فروخت	هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در غیر عشق حق براند	در نگر آخر که بعد از لا چه ماند؟
ماند الا الله، باقی جمله رفت	شادباش ای عشق شرکت سوز زفت
خود هم او بود اولین و آخرین	شرک جز از دیده احول مبین ^۳

(مولوی)

۱. سوره شعرا، آیات ۸۷ - ۸۹ . ۲. اصول کافی، ج ۲، باب اخلاص.

۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۶.

به راستی چه شود انسان را که بندگی نکند خداوندی که آفریدگارش بود و به سوی او بازگشتش است؟!۱

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

عزیزا! می‌برندت و تو به ناچار می‌روی. این کاروان را در هیچ جا جز کوی دوست بار انداز نیست. فریاد جرس مادام در گوش، و پیش آهنگ مادام در خروش است:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

(حافظ)

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ۖ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ۖ ﴿۱﴾
إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۲

تو را پرسند از قیامت که چه زمان واقع شود. تو را چه کار با یاد آن. به سوی پروردگارت ایستگاه هست. مگر جز این است که ملاقات محبوب را انتظاربری؟ ملاقات حقیقی ات آنجاست. هرچند در اینجا هم لحظه‌ای بی‌ملاقات او نیستی.

۲. سوره نازعات، آیات ۴۲ - ۴۴.

۱. سوره یس، آیه ۲۲.

زمینی جز این زمین

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱.

روزی که زمین تبدیل شود به زمین دیگری.

﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^۲.

آسمان‌ها در پیچیده شود به دستش.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۳.

آنگاه که خورشید به تیرگی گراید و ستارگان نور خویش از

دست دهند. زان پس همگی متلاشی شوند.

﴿وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾^۴.

وقتی کرات آسمانی همگی متلاشی شوند.

و طومار آسمان‌ها در هم پیچد. ماه و خورشید هر دو به تیرگی گرایند.

طبعاً زمین نیز ریز ریز شود، و آنچه در قبور به ودیعت نهاده شده بود از

اولین و آخرین در فضا پراکنده گردد:

﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾^۵. آنگاه که قبور ریز ریز گردد.

ارواح، خاک جسم خود را بیابند، و در زمینی دیگر همگی صف آرایند.

در کدام زمان؟!

۱ . سورة ابراهيم، آیه ۴۸ .

۲ . سورة زمر، آیه ۶۷ .

۳ . سورة انفطار، آیه ۲ .

۴ . سورة تکویر، آیات ۱ و ۲ .

۵ . سورة انفطار، آیه ۴ .

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۱.

روزی که هیچ کس در بند دیگری نیست، و همه کارها منحصراً به دست خداست.

روزی که تراکم گناه دوزخ را بر افروزد، و باغ‌های بهشت را در بگشایند.

﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ﴾^۲.

آنگاه که دوزخ افروخته شود و بهشت نزدیک تر آید.

بینی که هر که از آشنای خود گریزان است و نفس خود را دریابد.

﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَ

بَنِيهِ﴾^۳. روزی که مرد از برادرش گریزد و همچنین از مادر و

پدرش و زن و فرزندش.

وہ چه درد آوری؟ روزی راکه در پیش داریم، وای اگر بی کسی با فقر آن

روز به هم در آمیزند.

اما چون پرونده‌ها گشاده گردد:

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾^۴.

آنگاه که کتاب‌ها گشاده گردد.

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ﴾^۵.

داند هر شخص که چه اندوخته.

آنگاه که خورشید به تیرگی گراید و ستارگان همگی فروریزند و کره ماه

۱. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۲. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۳. سوره عبس، آیات ۳۴ - ۳۶.

۴. سوره تکویر، آیه ۱۰.

۵. سوره تکویر، آیه ۱۴.

با برخورد به خورشید متلاشی گردد.

نور رستاخیز از کجاست؟ عزیزا! ایمان چراغی است روشن‌گر که در جان مؤمن بر افروزد و مؤمنین این چراغ را از دنیا به محشر و از محشر به بهشت برند، و به جز اینان همه در ظلمتی سرمدی و جاودان بمانند:

گر زوی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

کرم شبتاب را بسا دیده باشی که در روز از خورشید نور برگیرد و در شب تار از جان خود چراغ صحرا بر افروزد. بنده مؤمن بر خلاف کرم شب‌افروز، از شب‌ها نور برگیرد و در روز قیامت که همه در ظلمتند، از درون خویش نور برافروزد. کمی بمان تا از زبان قرآنت این پرده بگیریم، هرچند در گذشته بیان داشتیم:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

روزی که مردان و زنان مؤمن را نگری. آنگاه که نوری در پیشگاه و در دست راستشان همی تابد. ایشان را بشارت است آن روز باغ‌های بهشت که بس جوی‌ها در آن جاری است. جاودانند آنجا، در حقیقت این است رستگاری عظمی.

اما بنگر حال شب‌زدگان سیاه دل را در آن روز:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ

مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾^۱.

آن روز در آن هنگام که مردان و زنان منافق گویند مؤمنان

را: کمی درنگ کنید تا از نور شما شعله‌ای برگیریم. مؤمنان

ایشان را گویند: نور اگر خواهید به پشت سرتان برگردید.

گرگدایی نور را در دنیا ندیدی، اینجا به تماشای این فقر بنگر که آدمی

در آن ظلمت تا ابدیت به سر آرد که نه خورشیدی و نه ماه و ستاره‌ای در

آن تابد. به راستی که وای از این درد. دمی هم به رنج شماتتی بنشین که

این زخم را نمک باشد.

آنگاه که بین آن خورشید جانان و این شب‌زدگان، جدایی افتد، از دور

ندا در دهند که:

﴿أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ

ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْأُمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ

الْعُرُورُ﴾^۲.

آیا با شما نبودیم؟ گویند: آری؛ ولیکن شما را نفس بفریفت،

و وقت گذرانیدید و شک آوردید، و آرزوهایتان بس سرگرم

کرد؛ تا آن زمان که امر خدا در رسید و بس فریب داد شما را

آن فریبا.

۲. سوره حدید، آیه ۱۴.

۱. سوره حدید، آیه ۱۳.

عزیزا! تو را گفتند:

﴿مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۱.

حیات دنیا به جز متاع فریب نیست.

و بازت یادآور شدند:

﴿وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۲.

نفریبید تو را از خدا این فریبا.

تو که توانی به خدا رسی، کجا را مقصد‌گزینی؟ چشمان دلت توان
خدابینی را دارد؛ به چه می‌نگری؟ جاودانگی را توانی نصیب خود کردن.
چرا دل به فانی بندی؟ گوهر جان را در کجا خرج کنی؟

خویشتن نشناخت مسکین آدمی	از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت	بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت
هیچ محتاج می‌گلگون نه‌ای	ترک کن گلگونه خود گلگونه‌ای
ای رخ گلگونه‌ات شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده کاندِر خُم همی جوشد نهان	ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم	ای همه هستی چه جویی از عدم؟
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا تو منت باده‌کشی؟
ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش	چون چینی، خویش را ارزان فروش؟ ^۳

(مولوی)

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۳۳.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۰۰.

سرنوشت انسان

بر عالم و ساکنانش سرگذشت‌ها گذشته و بس سرنوشت‌ها که بگذرد. اگر حیات نطفه را آغاز زندگی قرار دهی که آن هم چندان معلوم نیست که آغاز حیات باشد، چه، ما از عالم الست چندان اطلاعی در دست نداریم، مرگ انسان مراحل اولیه سرگذشت اوست.

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتُرَكَّبْنَ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾^۱. سوگند به لحظات غروب و شبانگاه و آنچه را پنهان دارد و ماه چون به تمامی چهره گشاید که هر آینه برسد به حالی بعد از حالی.

همین را بدان که حرکت آغازین از او بود و بازگشت آخرین به سوی اوست. حرکت حیات حرکت دورانی است که از او و با او و به سوی اوست:

﴿إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ﴾^۲.

و در این رهگذار و سرنوشت همه جا او، با تو است: ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾^۳. نه تنها او را بر تو احاطه است، بلکه مأموری از ناحیه او نگاهبان و حافظ کل اعمال تو می‌باشد:

﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾^۴.

۱. سوره انشقاق، آیات ۱۶ - ۱۹

۲. سوره بروج، آیه ۱۳. هم اوست آغاز آفرینش و پایان آن.

۳. سوره بروج، آیه ۲۰. ۴. سوره طارق، آیه ۴.

هیچ شخصی نیست جز اینکه با اوست نگهبانی.
 کمی بر این مطالعه بمان و نظری به گذشته خویش انداز، از آن ساعت
 که تو را در آفرینش هیچ اختیار و خبری نبود:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ
 بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾^۱.

پس بر انسان است که بنگرد از چه آفریده شده؟ آفریده
 شده از آبی جهنده که بیرون آید از میان پشت و سینه. به
 درستی که آفریدگار به بازگشت او نیز تواناست.

فرسودن و گم شدن را منگر، که ماه لاغر شود تا بدانجا که از نظر پنهان
 ماند؛ ولی باز چهره گشاید و خود نماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ
 نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^۲.

می‌پندارد انسان که پوسیده استخوان‌هایش را جمع
 نتوانیم. باری توانیم که حتی نقوش انگشت نگاری او را
 دوباره به ترسیم آوریم.

گر اهل مطالعه‌ای، دمی به مطالعه کتاب خویش پرداز و اگر جهانگردی،
 جهان خویش را کاوش کن که از جهان بیرون بس عظیم‌تر است:

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟!
 می‌پندار که بر حسب تصادف آفریده شده‌ای و بر حسب تصادف از بین

۲. سوره قیامت، آیات ۳ و ۴.

۱. سوره طارق، آیات ۵ - ۸.

می‌روی، که عظمت‌هایی که با تو است، گواه آن است که در آفرینش تو دست حکیم توانایی در کار بوده، که کارش هرگز عبث نمی‌باشد:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾. ۱. آیا

پندارید که شما را عبث آفریدیم و به سوی ما بازگشتی ندارید؟

به راستی که اگر رستاخیز را نادیده بگیری آفرینش بس عبث است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِنْ مَنِيِّ

يُمْنِي * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ

وَالْأُنثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾. ۲.

آیا آدمی پندارد که واگذاشته و عبث رها شود؟ آیا نبود زمانی

که نطفه‌ای بود. زان پس به صورت خون بسته در آمد و زان

پس آفرینشی تمام یافت و از آن نطفه زن و مرد را آفرید. آیا

این پروردگار قادر به بازسازی او نیست؟

وہ کہ انسان چه زود خالقش را فراموش می‌کند. به ویژه آنگاه که خود را

بر سر قدرت می‌یابد:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِفٌ * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ

الرُّجْعَى﴾. ۳. به راستی که انسان بس عصیان ورز است. هر

آنگاه که خود را بی‌نیاز یافت. به درستی که به سوی پروردگار

تو بازگشت است.

۲. سورة قیامت، آیات ۳۶ - ۴۰.

۱. سورة مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. سورة علق، آیات ۶ - ۸.

شبی از شب‌های قدر

اسرار را تا به مرحله کشف و ظهور نرسیده‌اند به مثل شب گویند که جهان را تاریکی فراگرفته و چون پرده از آنها برداشته شد، به روز تشبیه کنند و قیامت را از آن روز گویند که وقت آشکار شدن اسرار است. به این ترتیب یکی از مصادیق شب قدر همین عالم دنیاست که ارواح انسان‌ها جهت آزمایش بر آن نشینند و فرشتگان برای کارسازی و نظم و محاسبه اعمال آنها در کنار ارواح فرود آیند:

﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^۱.

و سپیده دم قیامت خورشید رازگشا طالع شود و راز هر کس برملا گرداند:

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۲.

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۳.

اما وارد شوندگان بر این آزمایشگاه و شب قدر سه گروهند. تا تو خود را در زمره کدامین یابی:

﴿فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ

بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾^۴.

۱. سوره قدر، آیه ۴. ۲. سوره قدر، آیه ۵.
۳. سوره طارق، آیه ۹. ۴. سوره فاطر، آیه ۳۲.

از ایشان است آنکه به خویشتن ستم کند؛ و از ایشان است
آنکه میانه‌رو باشد؛ و از ایشان است آنکه در نیکی‌ها سبقت
گیرد، و این است رستگاری عظمی.

آنگاه که سپیده قیامت بر دمد، نه تنها پرده از باطن بندگان فرو افتد،
که حجاب از جمال دوست برگرفته شود و خوبان آن گونه مسحور دیدار
جمال گردند که جز به آن دیدار مشغول نباشند:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ﴿۱﴾ ۱. ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۱﴾﴾

چهره‌هایی است در آن روز بر افروخته که به پروردگارشان
نگرانند.

اما در همان جاگروهی دیگرند که از این دیدار محرومند و به چهره
پرده برافتاده زشت خویش می‌نگرند و شرمسار گذشته و غمخوار آینده
خویشند.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿۲﴾ ۲. ﴿تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَٰ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿۲﴾﴾

آن روز چهره‌هایی بینی تیره و سیاه. پنداری بر آن چهره‌ها
آسیبی رسیده.

گاه اگر از زمینیان غمی داشتی به آسمان می‌نگریستی، سفره دل را
برای ماه و ستارگان می‌گشودی، طلوع خورشیدت نوید می‌داد. وای از آن
روز که دل هراسان مواجه به مصیبتی که تاکنون بر آن ننشسته‌ای و

۱. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳. ۲. سوره قیامت، آیات ۲۴ و ۲۵.

دقایقی که هرگز نظیر آن را ندیده‌ای، باشی:

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ * وَ حَسَفَ الْقَمَرُ * وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

* يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ *﴾^۱.

پس چون چشمان را خیرگی فراگیرد، و چهره ماه سیاه شود
و خورشید و ماه یکی گردند، انسان گوید: فرار از کجاست؟
به راستی چه شادمانند آنان که بهای اعمالشان را اسناد باغ‌های
بهشت تقدیم دارند و چه هراسان آنان که ابلاغ زندان پر شکنجه جهنم را
پاداش کردار خویش یابند:

﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي

كُنْتُ تُرَابًا *﴾^۲.

روزی که می‌نگرد انسان آنچه را در گذشته خویش پیش
فرستاد، و کافر رازمزه این است که کاش خاک بودم.

کاش از خاکی سفر نگزیدمی یا چو مرغان دانه‌ها می‌چیدمی

راه را پس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یا لیتنی کنت تراب

چون سفر کردم مرا ره آزمود زین سفر کردن ره آوردم چه بود؟^۳

(مولوی)

در مواجهه با هزاران رنج و مصیبت، جان پشیمان را سزد که زبان به
التماس گشاید و ندای حضرت منتقم بر آید که:

۱. سوره قیامت، آیات ۷ - ۱۰ ۲. سوره نبا، آیه ۴۰.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۰۸.

﴿اَحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون﴾^۱.

دم ببندید و سخن مگویید.

دقت فرما که عرب این لغت به سگ گوید.

باری این روز دیگر جای پشت هم اندازی نیست:

﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾^۲.

پرونده‌ها گشوده، چهره‌ها رسواگر اعمال، دل‌ها پشیمان، چشمان اشکبار، زبان در آرزوی التماس، سرها از خجالت فرو افتاده و قامت‌ها لرزان است:

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى *

فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ

الْمَأْوَى﴾^۳.

روزی که به یاد آورد آدم، آنچه را در آن کوشیده بود. دوزخ را بنمایند برای گناهکار تا جای خود را ببیند. پس بنده گناهکار، هم او که منحصرأ حیات دنیا را برگزیده، دوزخش مأوی است.

به یاد آور ای بنده گناهکار که در دنیا همگی در کنار هم بودید؛ از نعمات را در یک محیط برخوردار. از یک بازار خرید داشتیم و در یک شهر ساکن بودیم. چه شد که می‌بینم گروهی از همشهریانم که نه تنها گرفتاری

۲. سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۳۵.

۱. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۸.

۳. سورهٔ نازعات، آیات ۳۵ - ۳۹.

مرا ندارند، بل همه در امن و امانند. چهره‌ای خندان و دل با جانان خوش دارند؛ باری:

﴿ هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوْلِيْنَ ﴾^۱.

این است روز جدایی که جمع آوریم شما و پیشینیان را.
﴿ وَ أُمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴾^۲.

و اما آنکه از مقام پروردگارش هراسان بود و نفس خویشتن را از هوی و هوس باز داشت، بهشتی جایگاه است. عمری بدان در کنار خوبان به سر بردند. از سفره عالم طبیعت بهره گرفتند. در یک هوا استنشاق نمودند و کس را خبر نبود که کدام یک در قرب و کدامین در بُعد حق تعالی هستند. اما امروز ﴿ إِنَّ يَوْمَ الْفَضْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴾^۳. به راستی که روز تمیز و شناخت وعده گاه است. وضع خوبان را در آیه گذشته مشاهده کردی؛ اما حال بدان را بنگر که ایشان را جهنم در کمین و خود در انتظار شقاوت و رنج و بدبختی خویشند.

﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِيْنَ مَا بَأْسًا ﴾^۴.

به راستی که آتش در کمینگاه، در انتظار بازگشت نافرمانان خداست.

۲. سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۱. سوره مرسلات، آیه ۳۸.

۴. سوره نبا، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳. سوره نبا، آیات ۱۷.

روزی بس شوم و عبوس

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا﴾^۱.

به راستی که همی ترسیم از آن روز عبوس و گرفته و سخت.

آن روز که آسیبش بر همه آشکار است: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا كَانُ شَرُّهُ

مُسْتَطِيرًا﴾^۲.

فرشتگان و ارواح انسان‌ها، در برابر حضرت عظیم سر افکنده و در حال

سکوت لرزان و ترسان ایستاده، همگی خاموش که قدرت دم زدن کسی را

نیست:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ

الرَّحْمَنُ﴾^۳.

نه کسی را یاری و نه شخص را غمخواری. همه وحشت از سرنوشت

خویش دارند و از کس و کسان گریزانند:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَ

بَنِيهِ﴾^۴. روزی که مرد از برادر گریزان، حتی از پدر و مادرش

وزن و فرزندش.

نه کسان در بند یکدیگر و نه اندیشه یاری و کمک در سر: ﴿يَوْمَ لَا

۱. سوره انسان، آیه ۷.

۲. سوره انسان، آیه ۱۰.

۳. سوره عبس، آیات ۳۴ - ۳۶.

۴. سوره نبا، آیه ۳۸.

تَمَلِّكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا ﴿١﴾

پرونده‌ها گشوده، ارزش‌ها نمایان، اعمال عمری آشکار و همه نگران گذشته‌های خویش: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾^۲.
این بود شمه‌ای از حال افراد در قیامت، با استناد به آیات قرآن؛ ولی می‌دانیم که درک ما نسبت به قرآن بسیار اندک است:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است	زیر ظاهر باطنی هم قاهر است
زیر آن باطن یکی بطن دگر	خیره‌گردد اندر آن فکر و نظر
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که در آن گردد خرده‌ها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی‌نظیر و بی‌ندید
همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم	می‌شمر تو زین حدیث معتصم ^۳
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند غیر طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است	که نقوشش ظاهر و جانش خفی است ^۴

(مولوی)

آیا می‌دانی علی‌الشیخ کیست؟ من که نمی‌دانم. «من گدا و تمنای وصف او؟ هیهات». فقط می‌دانم که داستان قیامت قصه‌ای عظیم است، که آن بزرگوار با عصمتی که داشت، با دلی که از محبت دنیا خالی بود، با دستی که از مال دنیا تکانیده بود، و با چشمی که جز به خدا ننگریست آنگاه که وصف قیامت در کلامش می‌گذشت، ترس از وقایع آن روز به زانو در

۱. سوره انفطار، آیه ۱۹. ۲. سوره انفطار، آیه ۵.

۳. «ان للقرآن بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة البطن» (محمد ﷺ).

۴. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۴۴.

می آوردش. تا من و تو را چه حال بود. شمه‌ای از آن التهاب و سوزش را در
کلامش به مشاهدت نشین:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى
اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

پرودگارا امان بخش در آن روز که نه مال به کار آید نه
فرزندان؛ جز آنکه با تو وارد شوم با قلبی سلیم.

«وَ أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي
اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»

و امان بخش در آن روز که ظالم انگشت به دندان گزد که ای
کاش مرا با رسول ارتباطی بود.

«وَ أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ
بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ»

و امان بخش در آن روز که گناهکاران با چهره شناخته شوند
و با پیشانی و گام‌ها به بند کشیده شوند.

«وَ أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ
جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»

تمنی امانم از تو است آن روز که نه پدری به جای فرزند، و
نه فرزندی به جای پدر کیفر ببند. به راستی که وعده خداوند
راست است.

«وَ أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ

وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» و از توام امان مسئلت است آن روز که دیگر پوزش، ستمگران را سودی نیست و ایشان را هست لعنت و منزلی ناگوار.

«وَ اسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» و امان بخش در آن روز که کسی را قدرت یاری و کمک بر دیگری نیست، فرمان در آن روز منحصرأً خاص خداست.

«وَ اسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»

الهی! امانم ده آن روز که مرد از برادر گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندش؛ هر کس سرگرم به کار خویش است و از دیگری بی‌نیاز.

«وَ اسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَوَدُّ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ كَالَّذِي إِذَا لُطِيَ نَزَاعَةً لِلسَّوِي»

الهی! امانم بخش در آن روز که گناهکار آرزو کند ای کاش می‌توانستم فرزندان و زن و برادرم را به جای خود فدا کنم، تا از عذاب برهم و هرگزش چنین آرزو عملی نیست، چه آتش دوزخ بر او شعله‌ور است.^۱

۱ . مفاتیح الجنان، مناجات امیرالمؤمنین، اعمال مسجد کوفه.

سرنوشت زمین، آیتی بزرگ از حق تعالی

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و
روز، بسی آیات است برای خردمندان.

آیتی که از آغاز تولد در معرض دید تو بود. زمین که مسکن تو و آرامگاه
گذشتگان تو است و همه عمر بر سر سفره آن خوردی و آشامیدی. آیتی
بس عظیم که از آفرینش انسان و دیگر ساکنان زمین بس شگفت‌آورتر
است:

﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است از آفرینش مردم،
ولیکن اکثر انسان‌ها نمی‌دانند.

گره‌ای با جلال و جمال که از آغاز آفرینش در فضا به امر او سیر می‌کند،
و یک دم از حرکت باز نمانده و نمی‌ماند:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۲. سوره غافر، آیه ۵۷.

۳. سوره روم، آیه ۲۵.

و از نشانه‌هایش آنکه آسمان و زمین به امر او برپاست.
مپندار عبادت منحصرأ در پشت سجاده نشستن است که انسان
خردمند و متفکر می‌تواند دائماً در نماز باشد و مصداقی از آیه ﴿الَّذِينَ هُمْ
عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱.

خوشا آنون که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی
خوشا آنون که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشون بی

(بابا طاهر)

چشمان تو در طول عمر مواجه با چه شیئی شده است که آنجا آیت
خدا نباشد؟ مگر نخواندی: ﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ لِلّٰهِ﴾^۲.
به هر جا رو آوری آنجا وجه خداست:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَا الْخَلْقَ ثُمَّ اللّٰهُ يُنشِئُ
النَّشَاةَ الْاٰخِرَةَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾^۳.

بگو: سیر کنید در زمین و بنگرید که چگونه ایجاد آفرینش
نمود. سپس همین‌گونه است ایجاد سرای آخرت. به راستی
که خداوند بر آفرینش همه چیز قادر است.

در صفحات قبل یادآور شدم که طبق آنچه آدمی در تفحص علم نجوم
بدان پی برده، کل آسمان‌ها و زمین نخست در یک توده انبوه از گاز فشرده
در فضا معلق بوده که به امر خدا آفریده شده، و به امر او حرکت در درونش

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۰.

ایجاد گردیده:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱.

زان پس پرداخت به آسمان و آن دود بود. پس گفت آن را و زمین را بیایند، خواه و ناخواه گفتند: آمدیم فرمانبردارانیم. محققین علم نجوم جدید را نظر بر این است که کل آسمان‌ها همه در یک محیط در کنار هم بودند و یک انفجار باعث جدایی آنها از یکدیگر شد. و گفته می‌شود هنوز صدای آن انفجار در فضا باقی است:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲.

آیا کافران نمی‌نگرند که آسمان‌ها و زمین بسته و پیوسته بود. ما آنها را از هم جدا کرده و باز نمودیم و از آب هر چیز را زنده ساختیم، آیا نمی‌نگرید؟

خلاف نظر علمای مادی که تصور آنها بر این بود که ماده ذات قدیم است، در این عصر دانسته شد که تعریفی که برای ماده توان نمود این است که ماده انرژی متراکم است و ما می‌توانیم هر ماده‌ای را تبدیل به انرژی کنیم. ولی تا این تاریخ نتوانسته‌ایم انرژی را تبدیل به ماده نماییم. علم فیزیک گواهی می‌دهد که این کار شدنی است. پس دانستیم که عالم در اصل یک انرژی عظیم متراکم بود، که بعد با اراده صاحب انرژی به

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

ماده تبدیل گردید. بنابراین نتوان گفت: ماده ذات قدیم است، بلکه انرژی بود که ماده را آفرید. اینجا بیفزای بر این معرفت توحید اسلامی را که صفات عین ذات است و رهگشای تو کلمه شریف «لا حول و لا قوة الا بالله» است که حضرت پیامبر ﷺ فرمود: این جمله گنجی است از گنج‌های عرشی؛ و توحید افعال در همین جمله درج است، پس بیندیش. و بدان که غایات در علم حضوری آغازین است، با آنکه در خارج غایت است. بنابراین در علم حضرت باری تعالی عالم دنیا برای عالم آخرت آفریده شده و این آفرینش اولی برای پر کردن ساکنان بهشت و جهنم است که در حقیقت:

﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

به راستی که سرای آخرت سرای زندگانی است اگر بدانید.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ

السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾^۲.

و نیافریدیم آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه مابین آنهاست، جز از روی حقیقت و به راستی که قیامت آمدنی است پس در گذر گذشتی نیکو.

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳.

آفرید آسمان‌ها و زمین را از روی حقیقت، بزرگ و متعالی

۲. سوره حجر، آیه ۸۵.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۳. سوره نحل، آیه ۳.

است خداوند از آنچه مشرکان گویند.

اما این زمین بعد از تولدش تا کنون تبدلات فراوانی یافته. این تبدیلات را در علم تکامل به چهار دوران تقسیم نموده‌اند ولی قرآن آن را شش دوران می‌داند:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۱.

به راستی که پروردگارتان خدایی است که آفرید آسمان‌ها و زمین را در شش روز.

گفته شد که از آن دم که زمین از آسمان جدا شد حرکات خود را آغازید. در اثر حرکت وضعی آن که شبانه روز را به وجود می‌آورد، احتمال جدا شدن اجزای زمین از پیکر آن بسیار محتمل بود. حکمت پروردگارش کوه‌های عظیم در آن به وجود آورد، تا اجزای آن و ساکنانش در فضا جدا نشوند و همچون میله‌های تیر آهن و آرماتوربندی ساختمان، این کوه عظیم را استوار دارند:

﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۲.

قرار دادیم در زمین کوه‌ها را که مبادا کشیده و جذب شود با آنها و همچنین در آن دشت‌ها و راه‌ها نهادیم تا راه یابید. دقت شود در این آیه که رشته‌جبال‌ی که هم‌اکنون بخش‌هایی از زمین را فرا گرفته‌گونه‌ای نیست که بخشی از زمین که یا برای سکونت و یا زراعت

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۱.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

می تواند به کار گرفته شود در محاصره کوه‌ها باشد؛ در هر قطعه که بنگرید راه خروجی به قطعه دیگر موجود است که مهندسين راه سازی بر این موضوع نیک واقفند. تعالی الله العظیم.

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۱.

آفرید آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید و افکند در زمین کوه‌ها مبادا که شما کشیده شوید. (ستون نامرئی آسمان‌ها همان قانون جاذبه عمومی است که با چشم قابل رؤیت نیست).

تا این زمان حیاتی در زمین وجود نداشت و بسا دوران اول از نظر علم تکامل و روز اول از نظر قرآن است:

﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾^۲.

به راستی که یک روز نزد خدا برابر هزار سال است از آنچه می‌شمرد.

و می‌دانید که تاکنون اثری از حیات در هیچ کدام از کرات نزدیک ما کشف نشده. همه جز توده‌ای از خاک و سنگ بیش نیستند و زمین رو در این قرن ماه جمال خود را برای ما زمینیان از دست داد. در روز دوم خداوند عظیم دو ماده آفرید و این دو ماده هیدروژن و اکسیژن بود:

۲. سوره حج، آیه ۴۷.

۱. سوره لقمان، آیه ۱۰.

سرنوشت زمین، آیتی بزرگ از حق تعالی □ / ۳۱۵

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

و از هر چیز آفریدیم دو تا، باشد که متذکر گردید.

و از این دو ماده آب را به وجود آورد و آب با اسم «حی» در جهان ما

متجلی شد:

﴿فَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۲.

و از آب هر شیئی حیات دارد.

و روز سوم خاک مرده زمین بجنبد و جلوات جمال و جلال و رزاقیت

حضرت حی سر از زمین بر آورد. جمالی با صد رنگ و دهها بوی که گسترده

سفره‌ای عظیم را تا دامنه قیامت. وه چه کرامت کریمی؟!

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ﴾^۳.

منزه است او که آفرید همه چیز را زوج از آنچه از زمین روید.

قدما را تصور بر این بود که منحصرأ نخل از قانون زوجیت برخوردار

است در حالی که علم امروز دریافت که کل گیاهان از قانون زوجیت خارج

نیستند و حجله گاه آنها را یا حشرات آماده می کنند و یا نسائم بهاری:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۴.

و فرستادیم باد را آبستن کننده.

از همین سنگلاخ مرده و کویر بی جمال چون قطرات حیات بخش

باران جان بخشید، کویر را گلزار و خارستان را گلستان فرمود:

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۱. سوره ذاریات، آیه ۴۹.

۴. سوره حجر، آیه ۲۲.

۳. سوره یس، آیه ۳۶.

﴿تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَاذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ
 أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيحٍ﴾^۱

ببینی زمین را خشک و افسرده پس زان پس که فرو
 فرستادیم بر آن آب را به حرکت آمد و افزونی گرفت و رویانید.
 بر آن هر جفت طرب‌انگیز را ظاهر ساخت نموداری از بهشت و جمال
 خود؛ با ایجاد هزاران گل و شکوفه و شاخ و برگ در عالم. زمین پیرایه خود
 را گرفت و حضرت جمیل جمال خود بر صحرا نهاد:

بلبلان، وقت گل آمد که بنالند از شوق	نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند	نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟	یا که داند که بر آرد گل صد رنگ از خار
وقت آن است که داماد گل از حجله غیب	به در آید که درختان همه کردند نثار
باد گیسوی درختان چمن شانه کند	بوی نسرين و قرنفل بدمد در اقطار
ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر	راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار
باد بوی سمن آورد و گل و نرگس و بید	در دکان به چه رونق بگشاید عطار
خیری و خطمی و نیلوفر و بستان افروز	نقش‌هایی که در آن خیره بماند ابصار
ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن	همچنان است که بر تخته دیبا دینار ^۲

(سعدی)

گویى عناصر اربعه همه در کارند تا منزل بیاریند و محیط زیست آماده

۱. سوره حج، آیه ۵.

۲. کلیات سعدی، ص ۶۶۲.

سرنوشت زمین، آیتی بزرگ از حق تعالی □ / ۳۱۷

کنند. چه میهمانی محترم بر این سرای دعوت دارد که به انواع نعمات باید سفره او را بیارایند؟

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ

مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱.

به راستی که گرامی داشتیم انسان را و او را بر خشکی و دریا مسلط ساختیم، روزی دادیم او را از پاکیزه‌ها و برتریش دادیم بر بسیاری از آفریده‌هایمان، برتری شایسته.

شاخ‌ها دختر دوشیزه باغند هنوز

باش تا حامله گردند به انواع ثمار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار

بسندهای رطب از نخل فرو آویزد

نخلبندان قضا و قدر شیرین کار

تا نه تاریک بود سایه انبوه درخت

زیر هر برگ چراغی بنهند از گلنار

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی

هم بدان گونه که گلگونه کند، روی نگار

شکل امروز توگویی که به شیرینی و لطف

کوزه‌ی چند نبات است معلق بر بار

حشو انجیر چو حلواگر استاد که او

حب خشخاش کند در عسل و شهد و به کار

آب در پای ترنج و به و بادام روان

همچو در پای درختان بهشتی انهار

گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین

ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار

چشمه از سنگ برون آید و باران از میغ

انگبین از مگس نحل و دُر از دریا بار

نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است

شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار^۱

(سعدی)

وہ کہ کلام شیرین سعدی از موضوع دور مان کرد. به راستی که وقتی انسان می‌نگرد کرات دیگر آسمان را، آنان که از حیات بی‌بهره‌اند و مقایسه می‌کند با این آب و خاک، که در آن دست حضرت رزّاق صد دانه افشانند و هزار سفره گسترده، شاید که در برابر این منعم سر فرود آورد و بر این خاک چون بهائم قدم ننهد.

آیا تو را نسزد که شاکر این منعم باشی؟! چند نوع حبوبات؟ چند نوع میوه؟ چند نوع گیاهان طبّی؟ ساعتی بر پنبه‌زار نشین. غوزه پنبه‌ای را به تماشاگزین، دست کیست که از خاک تیره پنبه سپید بر آورد؟ با چوب

۱. کلیات سعدی، ص ۶۶۳.

درختان درب و سقف خانه تو را که تأمین می‌کند؟ تاکی گویی باغبان و تا کی گویی زارع؟ کم نیستند کسانی که با نام‌های دهقان و کشاورز و باغچه بان دل خوش کرده‌اند. اسم‌های مستعار شما را خردمند به بازی بگیرد:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۱.

آیا شما زراعت می‌کنید؟ شما را سزد که زراعت کنید یا ما زارع هستیم؟

ای عزیز! رهاکن عالم ملک را و به ملکوت عالم نگر، بر این اسماء دل مبند که هیچ کدام حقیقت ندارند. اسماء حقیقی و واقعی اسماء اوست که بنیان عالم هستی با آن اسماء است:

«بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۲.

سوگند به اسماء تو که پر کرده ارکان هر چیزی را.

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

شما به جای او جز نام‌هایی را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آن نام‌ها را وضع کرده‌اید و خداوند دلیلی بر حقانیت آنها نازل نکرده. فرمان جز برای خدا نیست. دستور فرموده که جز او را نپرستید. این است دین استوار ولی اکثر

۱. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴. ۲. دعای کمیل.

۳. سوره یوسف، آیه ۴۰.

مردم نمی‌دانند.

عزیزا! تو که بنده دانایی هستی، دمی بنشین و این دستور حضرت مولایت را بپذیر:

﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لُمُحِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

بنگر به سوی آثار و رحمت پروردگار که چگونه زمین مرده را زنده نمود و حیات بخشید. همچنین زنده می‌کند مردگان را چه او بر هر کاری قادر و تواناست.

دیگر ت اندیشه دهقان و زارع و کشاورز از خاطر برود:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲.

بدانید که به راستی خداست که زنده می‌کند زمین را بعد از مرگش. همانا روشن کردیم نشانه‌ها را برای شما باشد که بیندیشید.

نه تنها خود را در کارها کنار زن که آب و خورشید و ماه و آفتاب را نیز در ید قدرت او کارساز بین:

در عالم اگر فلک اگر ماه و خور است از باده هستی تو پیمان خور است
فارغ ز جهانی و جهان غیر تو نیست بیرون ز مکانی و مکان از تو پر است
(بوسعید ابوالخیر)

۲. سوره حدید، آیه ۱۷.

۱. سوره روم، آیه ۵۰.

روز سوم حیات حیوانات

در روز سوم که زمین به حیات نباتات آراسته شده بود و زمین پیرایه خود در پوشیده و جو زمین را گاز اکسیژن و ازت پر نموده حیات حیوانات در زمین پدیدار شد، و این پدیده نیز تدریجی بود.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

و خدا آفرید همه جنبندگان را از آب. از این‌ها هستند گروهی که روی شکمشان حرکت می‌کنند و گروهی بر روی دو پا و گروهی بر چهار پا. خدا می‌آفریند هرچه بخواهد و بر هر چیزی تواناست.

در این آیه دقت فرما که عیناً این آیه با جدول تکامل داروین تطابق دارد؛ چه او با بررسی سنگ‌واره‌ها ایجاد حیات حیوانات را به همین ترتیب کشف کرده که ایجاد حیات پر سلولی‌ها از خزندگان شروع شد که از آب دریا به خشکی راه یافتند و سپس نوبت به پرندگان رسید که حرکت آنها روی دو پا بود و زان پس به پستانداران که روی چهار پا حرکت می‌کنند.

در اینجا جو زمین تعادل خود را به دست آورد، دقت فرما که به ارتفاع بیست کیلومتر اطراف زمین را جو زمین فراگرفته که نیروی جاذبه زمین اجازه خروج از محوطه را به آن نمی‌دهد و طبق قانون بقای ماده لاوازیه در شیمی با ایجاد حیوانات و مصرف اکسیژن آنها می‌باید در اندک زمانی اکسیژن جو پایان یابد.

حکمت خداوند رزاق را بنگر که دم زدن گیاهان را بر عکس جانوران قرار داد که هر صنف نیاز دیگری را تأمین کنند. گیاهان نیاز به کربن دارند تا سلولز پیکر خویش را سازند و حیوانات نیاز به اکسیژن و این تعادل تاکنون از بین نرفته است:

﴿فَأَخِيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾^۱.

و با آن (آب) زمین را بعد از مرگش زنده ساخت و پراکند در آن هر جنبنده‌ای را.

اینان نیز ساکنان زمینند، که اکثراً اجتماعی زندگی می‌کنند. بعضی همچون موران و زنبوران عسل مطبوع و حکومت و اداره و قوای مجریه و کارگر دارند، به حیات دیگران تجاوز نمی‌کنند، هرگز خون هم جنس خود را نمی‌ریزند و بسا تمدنی کامل تر از انسان داشته باشند:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُنْمِئَتْ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾^۲.

۲. سوره انعام، آیه ۳۸.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

نه جنبنده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که بادو بالش در آسمان پرواز می‌کند نباشند جز امت‌هایی همانند شما. کوتاهی نشد از گفتار چیزی در قرآن و همگی آنان به سوی پروردگارشان باز می‌گردند.

همگی آیین بندگی و تسبیح و نماز و سجده خویش را آشنا هستند و عصیان نمی‌کنند:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ﴾^۱

خداوند را سجده می‌کنند آنچه در آسمان‌ها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان و ایشان را تکبری نیست.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲

چیزی نیست جز اینکه تسبیح کننده خداوند است، ولكن شما تسبیح ایشان را درک نمی‌کنید.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۳

آیا نمی‌نگری که تسبیح می‌کنند خدا را هر که در آسمان‌ها

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۱. سوره نحل، آیه ۴۹.

۳. سوره نور، آیه ۴۱.

و زمین است و پرندگان گشاده بال همگی دانند نمازشان و تسبیحشان را و خداوند داناست به آنچه می‌کنند.

جالب آنکه هنوز مهمان‌گرمی خداوند بر این دستگاه به وجود نیامده حضرت رزاق اسباب سفره او را یکی پس از دیگری در سطح زمین می‌گستراند و خادمان کمر بسته را در انتظار مقدم او برپا می‌دارد:

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾^۱.

و به راستی مر شما را در چهارپایان بس عبرت است. می‌آشامید از شیر پستان‌های آنها و منافی بس سرشار در آنهاست و از گوشت آنها می‌خورید.

قالی‌های نفیس، لباسی که شما را از سرما حفظ می‌کند و حمل بارهای سنگین شما، همه را این حیوانات عهده‌دار تأمین آنها هستند:

﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشَاتٌ﴾^۲.

﴿وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۳.

بر می‌دارند گران بارهای شما را تا وصول به شهرتان که بسا نمی‌توانید حمل آنها را مگر بادشواری. به راستی که پروردگار شما همانا رؤوف و مهربان است.

۲. سوره انعام، آیه ۱۴۲.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۲۱.

۳. سوره نحل، آیه ۷.

به راستی که آثار محبت و مهربانی تو را پروردگارا، بس به تماشا نشسته‌ایم و می‌بینیم که همه کارکنان اجزاء این دستگاه در خدمت انسانند. اما انسان سر بندگی این خداوند مهربان را دارد؟

روزی که این آیات بر قلب رسول خداوند نازل گردید در حدود یک سوم از این کره پهناور بر بشر شناخته نشده بود و نقل و انتقال در آن ایام با قوافل و وسائل آن روز بسا امکان داشت. اما در عصری که انسان به تمام نقاط این کره خاکی دست یافت، چگونه می‌توانست از شرق به غرب رود؟ همین خداوند مهربان او را وعده داد که با عقل و استعداد و هوشی که به شما دادم توانید وسائل دیگری را برای آن ایام به کار گیرید:

﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

اسبان و استرها و الاغ‌ها، تا بار شما را بگیرند و زینتی برای شما باشند و می‌آفریند چیزهای دیگری که نمی‌دانید.

روز چهارم پیدایش انسان

مثل اینکه سراپرده مهیا و آراسته، خورشید و ماه به خدمت برخاسته، سفره پذیرایی گسترده و خادمان به خدمت کمر بسته، ورود تو را ای انگیزه آفرینش، در انتظارند:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱

همانا آفریدیم انسان را از پالوده خاکی. سپس گردانیدیم آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار. زان پس به صورت پاره خونی بسته در آوردیم و دگر باره به گونه گوشتی و در آن استخوان رویانیدیم و بر آن استخوان گوشت و از آن پس آفرینشی دیگر. برتر آمد خداوند که بهترین آفریدگاران است.

تحولاتی که در خاک و نطفه و گوشت و پوست پیکر انسان پدیدار شد، برای برقراری تخت و دیهیم سلطان است و آنچه را در پایان آمادگی عرش و خلقت فرمود، ورود خلیفه رحمان و جلوس او بر این تخت و بارگاه است

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴.

که در جای دیگر فرمود:

﴿ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ﴾^۱. دمیدم در او از روح خودم.
و خلافت فرمانروایی خویش به دست او داد: ﴿ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً ﴾^۲.

و تمام عالم هستی را قلمرو خلافت او قرار داد و او را فرمود:

«يا بني آدم! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لَكَ وَ خَلَقْتُكَ لِجَلِي»^۳.

ای انسان! همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خویش.
تا بدانجا که او را فرمود تو را استعدادی بخشیدم که اگر در دانش و
تحقیق استوار گردی، توانی از مرزهای زمین هم بگذری و به آسمان
بی کران راه یابی:

﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴾^۴.

ای گروه جن و انسان! اگر توانید که بگذرید از کرانه‌های
آسمان‌ها و زمین، هرگز نتوانید جز اینکه به تسلطی راه یابید.
گنجایش درک همه علوم را از برکت ﴿ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾^۵ در
جان او نهاد تا بدانجا که اسرار عالم را یکی پس از دیگری پرده برداشت و
قوای پوشیده در عالم کون را همگی به خدمت گرفت.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹. ۲. سوره بقره، آیه ۳۰.
۳. حدیث قدسی. ۴. سوره الرحمن، آیه ۳۳.
۵. سوره بقره، آیه ۳۱.

و از میان صدها هزار جاندار عالم خاک تاج کرامت را منحصرأ بر رأس او نهاد و به او فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱.

«ما وسعنی ارضی و لا سَمَائِیَ وَ وسعنی قلبُ عَبْدِی المؤمنِ
التَّقِیِّ النَّقِیِّ»^۲.

نمی‌گنجم در زمینم و نه در آسمانم ولی می‌گنجم در دل
بندۀ مؤمن پرهیزکار و پاکم.

عزیز خواننده! بینی که کم موجودی نیستی. گه‌گاه بر صفحه ترازو قرار
گیری و مقدار وزن خود را بنگری و پنداری شصت هفتاد کیلو گوشت و
پوست و استخوانم، و به ارزش یک گوسفند و یا گوساله خود را مقایسه
کنی که در آن صورت ارزش یک گاو را از خود بیش پنداری و در این صورت
وای از این سنجش!

هیچ محتاج می‌گلگونی نه‌ای	ترک کن گلگونه خود گلگونه‌ای
بحر علمی در نمی‌پنهان شده	در سه‌گز تن عالمی پنهان شده
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم؟	ای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا تو منت باده‌کشی؟
ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش	چون چینی، خویش را ارزان فروش؟ ^۳

(مولوی)

و فرمود اگر ت رنج و غربت در این سرای غرور آزد، هر آنگاه که به

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰. ۲. حدیث قدسی.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۰۳.

اطراف خود بنگری در همه جا عن قریب مرا خواهی دید، که من با توام و از رگ گردن به تو نزدیک ترم: ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ و به زودی خود را به تو نشان خواهیم داد:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲

به زودی بنمایم نشانه‌های خود را به ایشان در کرانه‌های طبیعت و در جان‌هایشان تا برایشان مسلم شود که او بر حق است آیا برای ایشان کافی نیست که او بر همه چیز حضور دارد.

با من بودی تو را نمی‌دانستم یا من بودی تو را نمی‌دانستم
رفتم ز میان من و تو را دانستم تا من بودی تو را نمی‌دانستم

(فیض کاشانی)

و انسان را فرمود: مبادا ملاقات مرا شک آوری و آنکه همه جا و همه دم با تو هست را فراموش کنی:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾^۳
آگاه باش که ایشان در شک هستند از ملاقات پروردگارشان
به راستی که او بر همه چیز احاطه دارد.

آهنگ آن بود که سرنوشت زمین را به عبارت کشم. تا اینجار رسیدیم که

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره فصلت، آیه ۵۴.

ادبستان آدمی فراهم آمد و زمین را بعد از گذشت قرن‌ها و تحولاتی بس عظیم درگشادند و انسان‌ها را برای آزمایش و امتحان بر آن نشانیدند، تا از میان آنها چند نفر توانند در سایه عبودیت به حضرت ربوبیت راه یابند. ولی بدان که همه آن تمهیدات و تحولات و سفره اندازی‌ها و ایجاد نعمات برای همان چند نفر بود که تا ابد هم در اقلیت هستند.

ابوالفضل قارمدی گوید: همه موجودات یک بار به دنیا می‌آیند جز مرغ و بشر که مرغ اول بیضه زاید، سپس از بیضه مرغ زاید یا نزاید و بشر اول بشر زاید، سپس از بشر انسان زاید یا نزاید.

و عارفی دیگر فرماید: عالم و حرکاتش نظیر مشک دوغی است که عصاره آن نطفه انسانی است که در آن قوای کلی عالم جمع شده است.

درون حبه‌ای صد خرمن آمد	جهانی در دل یک ارزن آمد
بدان خردی که آمد حبه دل	خداوند دو عالم راست منزل
اگر یک قطره را دل بر شکافی	برون آید از آن صد بحر صافی

(شبستری)

سرگذشت زمین بعد از پایان امتحانات

چون زمین آراسته شد و پیامبران یکی بعد از دیگری به تعلیم و تربیت پرداختند و انسان‌ها در آن شرکت کرده و مدارک خود را به دست آوردند و همگی امتحان دادند، این مدرسه را در ببنندند و فارغ التحصیلان را به عالمی دیگر برند و نسبت به درجات تحصیلشان مقام و عزت دهند و این آمد و شد منحصرأ برای این منظور بود:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱.

جز این نیست که مرگ و زندگی برای آزمایش شما بود تا کدام یک از شما عملی بهتر داشته باشید.

بدان که نظم زمین و آسمان و کهکشان‌ها همه تحت قانون جاذبه است و زمین و کرات آسمانی همگی آن قدر از هم دورند که همه در فضای بی‌وزنی بر حرکت خویش ادامه می‌دهند و ناظم این دستگاه عظیم حضرت قادر متعال جلّ جلاله است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾^۲.

و از نشانه‌های او آنکه بر پاست آسمان و زمین به امرش.

﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۳.

۲. سوره روم، آیه ۲۵.

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۳. سوره حج، آیه ۶۵.

نگه می‌دارد آسمان‌ها را از آن که فرو افتد بر زمین جز به اذنش.

اما این قیام زمانمند است و روزی اذن حق تعالی بر برچیدن کل آسمان‌ها و زمین تعلق یابد و آن روز عمر عالم هستی نیز پایان پذیرد و این داستان نه تنها زمین بلکه کل ماه و خورشید و کهکشان‌ها و ساکنانشان هست:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱

هر آنچه بر آن است به نابودی گراید و منحصرأ وجه پروردگار صاحب جلال و کرامت باقی ماند.

کره ماه در یک تصادم عظیم بر خورشید فرود آید:

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^۲

ماه و خورشید یکی گردند.

و کره خورشید که نور بخش و انرژی آفرین منظومه بود، به تیرگی گراید و انرژی خود را از دست دهد و ستارگان همگی به خاموشی گرایند:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۳

آنگاه که خورشید به تاریکی گراید و ستارگان نور خویش از دست دهند.

۱. سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷. ۲. سوره قیامت، آیه ۹.

۳. سوره تکویر، آیات ۱ و ۲.

﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ﴾^۱.

پس آنگاه که ستارگان همگی محو گردند.

دیگر در فضای بی کران چیزی باقی نماند:

﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾^۲.

آنگاه که آسمان از جای کنده شود.

و اما بر مهد تو چه بگذرد؟ در آن روز لرزشی شدید پیکر زمین را تکانی سخت دهد، تا بدان جا که مواد سنگین که اطراف قطب را فرا گرفته بودند، همگی به صورت مواد مذاب و گدازهای آتش فشانی به سطح زمین راه یابند:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^۳.

آنگاه که زمین را زلزله‌ای سخت فرا گیرد و بیرون ریزد زمین بارهای خود را.

وزان پس قطعات و قاره‌های زمین از هم جدا شوند:

﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا﴾^۴.

روزی که شکافته شود زمین از ایشان با حرکتی شتابان. در این واقعه سخت عظیم نه تنها موجود زنده‌ای در کره خاک باقی نمی‌ماند بلکه کوه‌های سر سخت به صورت گرد در فضا منتشر شود. اقیانوس‌ها بخار گردند و پاره‌های اجزاء خاک به صورت پودر و گرد از

۲. سوره تکویر، آیه ۱۱.

۴. سوره ق، آیه ۴۴.

۱. سوره مرسلات، آیه ۸.

۳. سوره زلزال، آیات ۱ و ۲.

یکدیگر فرار کنند و از هم گریزند.

﴿ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴾^۱.

آنگاه که زمین حرکت داده شود، حرکتی بس سخت و کوه‌ها ریز ریز گردند و در هوا به صورت گرد پراکنده گردند.

﴿ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴾^۲.
و پراکنده شود زمین با کوه‌هایش و با یکدیگر زده شوند در اثر حرکتی واحد.

﴿ يَوْمَ تَزُجُّ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴾^۳.
روزی که به لرزش آید زمین و کوه‌ها همچون تل‌های ریگ در آیند.

داستان این مصیبت نه تنها در منظومه شمسی ساری است که کل کهکشان‌ها را در بر می‌گیرد و نمی‌ماند بقایایی برای ذره‌ای از عالم وجود:

﴿ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴾^۴.
آنگاه که آسمان شکافته شود و ستارگان فروریزند.

﴿ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴾^۵.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۴.

۴. سوره انفطار، آیات ۱ و ۲.

۱. سوره واقعه، آیات ۴ - ۶.

۳. سوره مزمل، آیه ۱۴.

۵. سوره انشقاق، آیات ۱ - ۵.

آن دم که آسمان شکافته گردد. فرمانبردار پروردگارش باشد و سزاوار آن بود. زمین به کرانه دیگری کشیده شود هرچه در آن است از آن بیرون ریزد و خالی شود. فرمانبردار پروردگارش باشد و سزاوار است چنین بود.

و چون عالم هستی را نیستی فراگرفت به ملکوت و عالم برزخ قیامت نیز سرایت کند و در برزخ هم حیاتی برای احدی باقی نماند؛ ماند عزرائیل و حضرت پروردگارش زان پس دستور دهد که ای ملک الموت! حال بگیر جان خود را و آنچه را چشاندی به جمله مخلوقاتم خود تناول نما و عزرائیل جان خود را نیز قبض نماید و احدی جز خالق عالم هستی در دار وجود باقی نماند. خدای ماند و خدای و این است سخن پروردگار در آن دم:

﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱.

پادشاهی و جهانداری امروز از آن کیست؟ خداوند یکتای قهار را.

کجایند مردگانی که دم از جهانداری می زدند؟ به کجا رفتند گردن کشانی که خویشان را جاودانی می انگاشتند.

سکندرها و چنگیزها و قارون ها و فراعنه. آنان که پندارشان تا آنجا بالا گرفت که دم از خدایی زدند، را امروز دیگر نمی نیست. بیندیش در دو نام حضرت پروردگار در این آیه، واحد و قهار که تجلی آشکار و تابان این دو

اسم در آن روز است که وحدت تامّه او آشکار است و قهاریتش همه خلایق را فرا گرفته است. اما برای عارف امروز و آن روز این معرفت را تفاوتی نیست:

«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْئٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»^۱.

خداوند بود و چیزی با او نبود و اکنون هم چنان است.

(امام باقر علیه السلام)

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲.

او را است سلطنت آسمان‌ها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و هم او بر هر چیز تواناست.

﴿لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳.

با خداوند خدای دیگری مخوان. خدایی جز او نیست. همه چیز فانی است جز وجه الله. حکم و فرمان از آن اوست و به سوی او بازگشت همه چیز است.

بازت یاد آورم که چون به مقام یقین نائل گردی، امروز و روز قیامت

مفهوم این آیه را یکسان یابی و هم اکنون ماهیت را در دار وجود نیابی و

جز وجه الله چیزی در عالم نبینی:

۲. سوره حدید، آیه ۲.

۱. میزان الحکمه، ج ۶.

۳. سوره قصص، آیه ۸۸.

﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۱.

به هر جای روی آوری آنجا وجه خداست.

ما در دو جهان غیر تو دیدار ندیدیم در صورت اغیار به جز یار ندیدیم
در مسجد و میخانه و در دیر و صوامع بیرون ز تو مطلوب و طلبکار ندیدیم
از حسن تو هر کس خبری داد ولیکن از کنه جمال تو خبردار ندیدیم
آیینه که حسن تو کمالی بنماید در هر دو جهان جز دل افگار ندیدیم

(محمد نوریخشی)

چون هیچ کس از رفتگان به سوی ما باز نگشتند و دست ما از دامن
اولین و آخرین کوتاه است، از آن دیارمان هیچ آگهی نیست. اما چون قبل
از اعتقاد به رستاخیز توحید و نبوت را پذیرفته ایم و خداوند و رسولش را
صادق می دانیم، معارف آن سوی را منحصرأ از زبان قرآن باید شنید.

صدور فرمان خروج

زان پس که هستی، رنگ نیستی گرفت و نماند در عالم جز خالق آن، همچنانکه قبل از آفرینش بود، از ناحیه حضرت حی لا یزال فرمان خروج و حیاتی نو در رسد:

﴿إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴾^۱.

آنگاه که شما را از زمین برخواند: همگی سر از قبرها بر آرید. این فرمان پس از فرمان نیستی فراگیر در رسد و حیاتی تازه آغاز گردد. یادآور این صحنه حیرت‌انگیز را در عمر خود با تجدید حیات در بهار زندگی بخش و خزان نیستی بخش فراوان مشاهده کرده‌اید و همین مطلب را خداوند بارها برای یقین انسان‌ها در امر رستاخیز بیان فرموده است:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبْتًا وَحَبَّ الْخَبْثِ
 * وَالنَّخْلَ بِاسْقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ
 بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾^۲. آبی مبارک را از آسمان نازل
 کردیم و بس باغ‌های میوه و دانه‌های حبوبات را با آن
 رویانیدیم و نخل‌های بلند خرما با نظم خوشه‌های آن از
 زمین بر آوردیم؛ جهت روزی برای بندگان. و حیات
 بخشیدیم سرزمین‌های مرده را این‌گونه است رستاخیز.

۱. سوره روم، آیه ۲۵.

۲. سوره ق، آیات ۹ - ۱۱.

با دیدار آن همه خزان و بهار و درویدن جمال و زیبایی و باز آرایش و حیات بخشی آن، در تجدید حیات خود، و بازیابی زندگانی جدید شک داری؟! بینی که همین بشر ضعیف با بازیافت کاغذ پاره‌ها و جمع آوری آن از زباله‌ها باز نوآوری دارد، کاغذی بسا بهتر و جالب‌تر از آغاز:

﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾^۱.

به راستی که وعده خداوند حق است و رستاخیز را شکی نیست.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا

مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۲.

دمیده شود در صور پس بیهوش در افتد هر که در آسمان و

زمین است جز آنکه خدا خواهد. سپس دمیدنی دیگر واقع شود

پس آنگاه همه بر پا خیزند و نظاره‌گر آن اتفاق باشند.

عالمی روشن‌گر بر پا شود؛ آن‌گونه روشنی که هر کس بر وضع خود آگاه گردد.

آثار اعمال در چهره‌ها نمایان و رهسپاران دوزخ بر سرنوشت خود آگاه شوند.

پشیمانی فراگیر و راه فرار مسدود باشد و پرورنده‌ها گشاده و عواقب کار نمایان:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَال

الشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۳. و زمین به نور

پروردگارش روشن گردد. نامه اعمال نهاده گردد، انبیاء و شهدا

احضار شوند و میان آنها داوری گردد و هیچ‌گونه ستمی روا نگردد.

۲. سوره زمر، آیه ۶۸.

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

۳. سوره زمر، آیه ۶۹.

روز حسرت و پشیمانی

حسرت و پشیمانی دنیا را بس فرصت جبران هست، ولی وای بر آن حسرات جاودان که هرگز جبرانی در پی ندارد. حسرت بر سرنوشتی که خود بر خویشتن رقم زدیم و عذابی بی پایان که برای خود فراهم ساختیم. آن که بشر حضور پروردگار در تمام اعمالش را به مشاهده نشسته و سر خجلت به زیر افکنده و با خود زمزمه دارد که:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ
السَّٰخِرِينَ﴾^۱

ای حسرت باد مرا که امر خداوند را فرو گذاشتم و در حضور او نافرمانی کردم و وعده خدا را به تمسخر نشستم.

آنجا به یاد آورد که خداوند هدایت تشریحی و تکوینی را بر او مقرر فرمود. در طول زندگانی بر سر راهش بسا اولیاء و آمران به معروف برگزید. بس گفتند و بس شنید. آیات آفاقی و انفسی را به مشاهده نشست و هرگز روی به طرف خدا ننهاد، حال آنجا باز می خواهد گناه را از خود سلب کند:

﴿أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

یا گوید: اگر خداوند مرا هدایت کرده بود، همانا از پرهیزکاران بودم.

۲. سوره زمر، آیه ۵۸.

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

بار دیگر چون سرنوشت رقم زده خویش را می‌بیند، این زمزمه را دارد که اگر مرا بار دیگر به دنیا باز می‌گردانیدند، مسلّم بنده فرمانبرداری بودم:

﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

یا چون به مشاهده عذاب نشستند، گویند: اگر به دنیا بازمان می‌گردانیدند همانا از نیکان می‌شدیم.

در آن لحظات دردناک عادت گذشته تکرار می‌شود و آن اینکه همیشه انسان می‌خواهد لغزش‌های خود را به گردن دیگران اندازد. به خاطر می‌آورد که در دنیا تابع فرمانروایانی از خدا بی‌خبر بود که بسیاری از خلاف‌کاری‌ها را به دستور آنها انجام می‌داد و تحت تأثیر آنها عمری به ضلالت گرایید. با مواجهه با آنها چنین مجادله کند:

﴿يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾^۲

گویند ضعیفان متکبران زورمدار را که اگر اغوای شما نبود ما از گروندگان بودیم.

﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُّوا أَمْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾^۳

متکبران ضعیفان را خطاب کنند که با آنکه از جانب حق

۲. سوره سبأ، آیه ۳۱.

۱. سوره زمر، آیه ۵۹.

۳. سوره سبأ، آیه ۳۲.

تعالی راه هدایت به شما نموده شد، باز ما شما را از آن منع کردیم؟!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

ضعیفان گویند متکبران را، مکر و فریب روزگاران ما را بر آن داشت که خداوند یکتا را کفران ورزیم و بر او شرک آوریم. آنگاه چون عذاب قیامت را به مشاهده نشینند، سخت اظهار ندامت کنند. ما زنجیرهای عقاب بر گردن کافران نهیم. به راستی که این رنج‌ها جز پاداش آنچه کردند نمی‌باشد.

یاد آورید آن روز را که در نعیم دنیا بر خوان تنعم نشسته بودید. سرگرمی سرای غرور، آن گونه شما را مشغول ساخته بود که خالق و پروردگار خود را فراموش کرده بودید. پیامبرم را گفتم:

﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾^۲

بترسان ایشان را از روز حسرت، آنگاه که کار از کار گذشته باشد.

او بر شما این پیام را خواند و شما را سخن او باور نیفتاد.

۲. سوره مریم، آیه ۳۹.

۱. سوره سبأ، آیه ۳۳.

روز حسرت و پشیمانی □ / ۳۴۳

فریب خوردگان دنیاخوار را دیده باشی که با چپاول مال مستضعفان، زر و زوری به چنگ آورده‌اند و گروهی بی‌خبران طمّاع را به کاسه لیبسی و مداحی خود به کار گرفته‌اند و از خداوند و منعم حقیقی باز داشته‌اند و هر حلال و حرامی را به کار گرفته‌اند. اینانند پشیمانان و حسرت زدگان آن

روز:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۱

آنان که گمراهان را پیروی کردند گویند: اگر ما را دوباره بر می‌گردانیدند بیزاری می‌جستیم از اینها همچنانکه امروزمان به کار نیامدند. این‌گونه خداوند کردار زشت آنها را مایه حسرتشان قرار داد. اینان هرگز از آتش رهایی نخواهند یافت.

چهره‌های رازنما

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ﴾^۱

حیات دنیا به جز متاع فریب است؟!

نه تنها وقایع دهر فریباست که مردم دنیا اغلب با صد رنگ به فریبت کشند. بس زاهدنما که آنجا حریصشان یابی و بس مخلصان که آنجا نیرنگ‌باز بینی.

تا کی از دارالغروری ساختن دار السرور؟

تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار؟

اندر این زندان بر این دندان‌زنان سگ صفت

روزکی چندای ستم‌کش صبر کن دندان فشار

تا ببینی روی آن مردم‌گشان چون زعفران

تا ببینی روی آن محنت‌گشان چون گل انار

باش تا از صدمت صورت سرافیلی شود

صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی در است

در شمار هر که باشی آن شوی روز شمار

تا ببینی یک به یک راگشته در شاهین عدل

شیر سیر و جاه، چاه و شور، سوز و مال مار

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

باش تا گل بینی آنها را که امروزند جزو

باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار^۱

(سنایی)

چهره‌ها آنجا با تو در سخن آیند. بنگر:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ

أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا

الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنَ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

روزی که سپید و درخشان است روی‌هایی و تیره و سیاه است روی‌هایی و اما سیه رویان آنانند که پس از ایمان به کفر گراییدند. اینان را گویند بچشید عذاب را بدانچه کفران ورزیدید و اما سپید چهرگان در رحمت پهناور خدایند جاودان.

هم آنان که آفرینش را به بازی گرفتند و حقایق را تکذیب کردند و عالم

نورانی را سیاه انگاشتند، روی سیاهان آن روزند:

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أ

لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۳

در روز قیامت بینی آنانکه تکذیب خداوند کردند چهره‌هایی

سیاه دارند. آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟

۲. سوره آل عمران، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۱. دیوان سنایی، ص ۱۸۲.

۳. سوره زمر، آیه ۶۰.

هم آنان که با چشمان باز، عمری از دیدار این همه آیات کور بودند و کفران بصیرت ورزیدند، مسلم باید آنجا کور باشند. در خاطرها، یاد همه کس و همه چیزشان بود جز یاد پروردگار و ولی نعمتشان:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا *
 قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾^۱.

هر آن کس از یادم اعراض کرد زندگی را بر او تنگ کنم و روز قیامت کورش محشور گردانم. گوید: پروردگارا! از چه کورم محشور کردی در حالی که در دنیا بینا بودم؟ خداوند فرماید: بر تو نمودم آیات و نشانه‌های خود را و همگی را به فراموشی سپردی در نتیجه امروزت به فراموشی سپردم.

چشم باز و گوش باز و این عمی؟ حیرتم از چشم بندی خدا
 ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲.

هر آن کس در این دنیا کور بود، پس در سرای دیگر نیز کور است و گمراه.

مرغان در قفسی که چون در قفس گشودند، بال و پری در قفس برایشان نمانده بود تا پرواز کنند، نه تنها پروازشان از یاد رفته بود که بعضی کور و برخی از فرط نگرش‌های خلاف کبود چشمان بودند:

۱. سوره طه، آیات ۱۲۴ - ۱۲۶. ۲. سوره اسراء، آیه ۷۲.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾^۱.

روزی که در صور دمیده شود و گناهکاران کبود چشم محشور شوند.

بسا این کبودی چشم از تکرار لغزش‌های دیدار بوده است. چشمانی کبود و چهره‌ای زشت و سیاه و پُرچین؛ که با دیدار عذاب در هم ریخته:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾^۲. کافران چون آن عذاب سخت را با چشم خود نزدیک بینند، رخسار آنها از فرط پشیمانی به زشتی و سیاهی گراید و به ایشان گفته شود: این همان عذابی است که آن را درخواست می‌کردید.

﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقِيُومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾^۳.

سرها از فرط شرمساری در پیشگاه خداوند حی توانا به زیر افتاده. آنان که بار ظلمی بر دوش دارند سخت ناامیدند.

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾^۴.

گناهکاران با چهره شناخته شوند؛ موهای پیشانی در بند و پای‌ها در غل.

﴿يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۵.

روزی که کودکان را بینی از هول و ترس به پیری گراییده‌اند.

۱. سوره طه، آیه ۱۰۲.

۲. سوره الملک، آیه ۲۷.

۳. سوره طه، آیه ۱۱۱.

۴. سوره الرحمن، آیه ۴۷.

۵. سوره مزمل، آیه ۱۷.

رنج‌ها جوانی را به غارت نشیند و لذت‌ها را زیر پانهد، در روزی چنین وانفسا که بینی:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ ﴿۱﴾ تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿۱﴾﴾

چهره‌هایی در آن روز عبوس و غمزده؛ آن گونه که می‌داند حادثه‌ای ناگوارش در انتظار است.

از چه عبوس نباشد؟ اما در صحنه‌ای دیگر مشاهده کنی:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲﴾﴾

چهره‌هایی در آن روز شاداب و نورانی که به مشاهده پروردگار خویش نشستند.

همان گونه که در دنیا ناظر این وصال بودند.

بی‌خود از شعشه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

(حافظ)

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿۳﴾﴾

می‌یابی در چهره ایشان شادی نعیم بهشت را.

لب‌ها خندان، چهره‌ها شادمان، سرخوشان مست، دامن از دست داده

و حیران جمال:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ﴿۴﴾ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿۴﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۴﴾﴾

۱. سوره قیامت، آیات ۲۴ و ۲۵. ۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره مطففین، آیه ۲۴. ۴. سوره غاشیه، آیات ۸ - ۱۰.

روی‌هایی در آن روز شادمان از کوشش خویش راضی و
خشنود، در بهشتی برین.

عزیزا! این است سرنوشت و پایان کار. گاه بنشین؛ حالِ زمانه را رها
کن و به حال خویش بنگر؛ خود را بسنج تا از کدام گروهی؟

خوشا آنان که ترک کام کردند	به کار عار ننگ از نام کردند
به خلوت انس با جانان گرفتند	به عزلت خویش را گمنام کردند
به شوق طاعت و ذوق عبادت	شراب معرفت در جام کردند
به حق بستند چشم و گوش و دل را	محبت را به عرفان رام کردند
به حق پرداختند از خلق رستند	به شغل خاص ترک عام کردند
نظر را وقف کار دل نمودند	به جان این کار را اتمام کردند
ز دنیا و غم دنیا گذشتند	مهم آخرت انجام کردند ^۱

(فیض کاشانی)

تنهایی و بی‌یاوری

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: سه روز برای انسان سخت و شگفت‌انگیز است: روزی که از مادر به دنیا می‌آید و روز مرگش و روزی که محشور می‌شود. در این سه روز چون آدمی با محیط جدید و وضع آن آشنایی ندارد، با صحنه‌هایی مواجه می‌شود که هرگز ندیده بود. صحنه‌های نامبرده هر یک از دیگری عظیم‌تر است. به همان اندازه که دنیا از رحم مادر عظیم‌تر، عالم برزخ از دنیا عظیم‌تر است به همان عظمت که برزخ را از دنیا عظمتی بیشتر بود، قیامت از برزخ عظیم‌تر است.

دنیا را گنجایش جمعیت شش میلیارد انسان است، در حالی که برزخ در بر دارنده اولین تا آخرین مردگان است و قیامت صحنه حشر انسان‌های از آغاز تا انجام است.

و وحشت‌زا این که این راه را منحصرأً به تنهایی باید پیمود:

﴿كُلُّهُمْ آيَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾^۱.

﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۲. همانا بر ما وارد

می‌شوید یک‌گانه و تنها همانگونه که در آغاز یک‌گانه و تنها به دنیا آمدی.

در زلزله‌های دنیا بسا مشاهده کرده‌ای که هیچ کس در بند کسی دیگر نباشد. همه بر آنند تا خود را رها کنند. آن روز که آن زلزله هولناک فرارسد:

۲. سوره انعام، آیه ۹۴.

۱. سوره مریم، آیه ۹۵.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^۱.

آنگاه که به لرزه در آید زمین به لرزشی بس سخت و بیرون ریزد بارهای خود را.

در آن روز گران‌بار، کس را یاد کس نباشد و همه را قصد نجات خویشتن است.

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾^۲.

هیچ کس را در آن روز قدرت یاری دیگری نیست.

در عمر عادت داریم به یاوری کسان و دوستان؛ احوال پرسی‌ها و دلجویی‌ها، در دردها مُسکِن است؛ همدردی‌ها دردها را تقسیم می‌کند؛ بسا گره‌گشایی‌های یاران گرهی را در کار انسان می‌گشاید. وای از آن لحظات که انسان خود را تنها یابد؛ نه یاری و نه یاوری؛ نه کسی و نه فریادرسی. بنگر:

﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا

شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۳.

بترسید از آن روز که کسی به جای دیگری مجازات نیبند و میانجی‌گری از کسی پذیرفته نشود و کسی را به معادله دیگری نپذیرند و یاوری در کار نیست.

دنیا دار اسباب است. گاه با کلیدی دری گشوده شود. گاه با نردبانی به بامی توان رفت. گاه در سرما با آتش گرم توان شد. ولی وای از آن روز که به کلی اسباب را از سر راه بردارند:

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ

۱. سوره زلزله، آیات ۱ و ۲. ۲. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۳. سوره بقره، آیه ۴۸.

بِهِمُ الْأَشْبَابُ^۱. روزی که بسا پیروان از آنان که پیروی کردند، روی برتابند و عذاب را ببند و به کلی اسباب قطع گردد. در گذرگاه بسا دیده باشی که انسان بینایی کوری را راهنمایی می کند و یا جوانی بار پیری را به دوش می کشد، ولی وای از آن روز که گران باری را در حمل بار یار و یآوری نبینی:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۲.

هیچ کس بار دیگری را به دوش نکشد.

باز در جای دیگر فرمود: تو خدا را باش که در آن روز و انفسا جز کهف حصین غفران خداوند پناهی نیست.

﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ

ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾^۳. پس امروز

آدمی را هیچ توان نفع و ضرر دیگری نیست و گوییم ظالمان را: بچشید عذاب آتش را همان رنجی که آن را دروغ انگاشتید.

در این قمار زندگی بدبخت آنان که نه تنها خود را باختند که کسان و فرزندان خویش را در طوفان دامهای شیطان به باد دادند. بس زنانی که مشوق شوهر خویش به ورود به آتش بودند؛ و بس شوهران که با افسون خویش راهزن زانشان گشتند و بس پدر و مادرانی که اسوه و پیشوای فرزندانیشان برای پیروی از شیطان گشتند.

گاه در رهگذر بهشت خوبان چون بر سرنوشت ایشان نگرند، چنین گویند:

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۶.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۲.

﴿قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ
أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾^۱.
گروندگان گویند: بس زیانکار آنانند که هم خود و هم
بستگان خویش را به زیان کشیدند. بدانید که ستمکاران در
عذابی جاودان گرفتارند.

باید اندیشید که مصیبت و درد تا چه اندازه عظیم است که محبوب‌های دنیا
به فراموشی گرایند و نزدیک‌ترین کسان نگاهی از انسان دریغ دارند:
﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَ
بَنِيهِ﴾^۲. روزی که انسان از برادرش گریزد و از پدر و مادرش
و از یار و فرزندش.

عزیزا! واقعیت این است که از امروز به فکر آن روز باشی و بدانی که هم
امروز هم، جز خدا یار و یاوری نیست، گرچه دنیا، دار اسباب است ولی خدا
مسبب الاسباب است. روی از او در اینجا بر متاب تا در آنجا روی از تو بر ندارد.

از وفا نام شنیدیم، همین است بس

زان نشان بس طلبیدم، همین است بس

غیر معشوق حقیقی که وفا شیوه اوست

یک وفادار ندیدیم، همین است بس

دیده هرچند گشودیم در اطراف جهان

جز خدا هیچ ندیدیم، همین است بس

۲. سوره عبس، آیات ۳۴ - ۳۶.

۱. سوره شوری، آیه ۴۵.

یار آن است که او در دل ما جا دارد

همه جا هرزه دویدیم، همین است بس

غیر معشوق ازل نیست دگر معشوقی

حسن خوبان همه دیدیم، همین است بس

اینکه گفتند به جز عشق رهی نیست به حق

ما بدین حرف رسیدیم، همین است بس

سر به سر، کوچه و بازار جهان گردیدیم

جز غم او نخردیم، همین است بس

همه چیزی به نظر آمد از اسباب جهان

جز قناعت نگزیدیم، همین است بس^۱

حال که شمه‌ای از وقایع آن روز به مشامت رسید، در هر صبح بعد از نماز دست‌ها به درگاه قاضی الحاجات بردار و با این دعا با حضرت سجاده‌ای^۱ هم آهنگ شو. و بدان که دنیا روزی است و آخرت هم روزی بیش نیست؛ که امروز روز کاشت و فردا روز برداشت است:

«اللهم اجعل اول یومی هذا صلاحاً و اوسطه فلاحاً و آخره نجاها و اعوذ بک من یوم اوّله فزعٌ و اوسطه جزعٌ و آخره و جمع». پروردگارا اول امروزم را راه ارشاد قرار ده و میانه آن را رستگاری و پایان آن را نجات و به تو پناه می‌برم از آن روز که آغازش رسوایی و میانه‌اش بی‌تابی و پایانش درد است.

۱. دیوان فیض کاشانی.

ظهور حقیقت توحید در روز رستاخیز

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱.

همه چیز فانی است جز وجه خدا.

مپندار که این آیه مربوط به روز قیامت است که در کل عوالم هستی، بقای موجودات و ماهیات جز با خداوند نیست و عارف هم اکنون هم هستی را منحصرأ از آن خداوند می‌داند و بدون خدا ذره‌ای در عالم، بقا ندارد.

خوب هر آن کس اینجا این مطلب را دریافت خوش به حال او که دانست: «هو حیات کل شیء»^۲. دانست آنچه معصوم فرمودند که «کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان»^۳. اما در روز رستاخیز همه را این دریافت هست. عارف و عامی این نکته را دریابند. دریابند آنچه را در دنیا شنیدند که:

﴿فَلَا تَعْرَبْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۴.

نفرید شما را حیات دنیا و این فریبا شما را به فریب نکشاند.

همگی در قیامت می‌یابند که بس فریب خورده‌اند، اما در برابر عظمت

۱. سوره قصص، آیه ۸۸. ۲. کافی، امام باقرعلیه السلام.
۳. میزان الحکمه، ج ۶. امام باقرعلیه السلام. ۴. سوره فاطر، آیه ۵.

آن روز سکوت و خاموشی همه را فراگرفته:

﴿ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴾^۱.

اصوات در پیشگاه خداوند همگی به خاموشی گراید و از
هیچ کس جز نجوا صدایی نشنوی.

در آن هنگام که جان انسان به ابدیت پیوست، چون نگاه به گذشته
خویش می‌کند، می‌بیند که بیش از ایامی چند را پشت سر گذاشته و
افسوس که از آن اندک زمان این کوله بار نافرمانی و گناه را با خود آورده:

﴿ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِيُثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ
كَانُوا يُؤْكُونَ ﴾^۲.

آن روز که قیامت برپا گردد گناهکاران را این سوگند است
که ما درنگ نکردیم در دنیا جز ساعتی. این چنین است
وضع دروغگویان.

وه که بدان را چه غبن و پشیمانی است که برای چند روز کامرانی،
فرمان خدا را پشت سر گذاشته و عذاب او را خریداری کردند، برای ساعتی
نوش، ابدیت را فراموش کردند:

﴿ نُمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴾^۳.

بهره‌ای اندک بردند و سپس ملاقات کردند عذابی بس
دردناک.

۲. سوره روم، آیه ۵۵.

۱. سوره طه، آیه ۱۰۸.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۴.

و فریاد و درد و ضجّه و رنج را چنین پاسخ شنوند:

﴿قَدْوَقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱.

بچشید چرا که ملاقات روزی چنین را از یاد بردید. پس
امروزتان فراموش داشتیم. بچشید عذاب جاودانی را
بدانچه کردید.

عزیزا! فرصت هنوزت باقی است، اما بسا وقت بس تنگ باشد. خوابت
نبرد و شیطانان نفریبد و نفست پیروز نگردد. مبادا چنین سرنوشتی را در
این چند صباح عمر برای ابدیت خود رقم زنی. از شر شیطان بر خدا پناه بر
و این غزل را با خداوند خویش زمزمه کن:

درد دل دارم جهانی بی تو من	زانکه نشکیم زمانی بی تو من
عالمی جان آب شد در درد تو	چون کنم با نیم جانی بی تو من
روی در دیوار کردم اشک ریز	تا نمیرم ناگهانی بی تو من
من همین دم مرده‌ام، گویی مگر	پوستی و استخوانی بی تو من
چون نه نامی مانده از من نه نشان	از تو چون یابم نشانی بی تو من
چون توانی، آخرم فریاد رس	چند باشم ناتوانی بی تو من؟
چون نکردم سود بر سودای تو	می‌کنم هر دم زیانی بی تو من
دوستان رفتند یاران جمله نیز	با که گویم داستانی بی تو من؟ ^۲

(عطار)

۱. سوره سجده، آیه ۱۴.

۲. دیوان عطار، ص ۵۲۵.

مرا بگو چند شعر آوری؟ خواهیم با تنوع به درد دل دیگران نیز دمی
 بپردازیم، تا غبار خستگی بر پیشانی‌ت ننشیند.
 باز دست در دست من نه تا این راه را به پایان بریم.
 در آن روز بینی که پرونده‌ها بگشایند و کارها و اکتسابات را مو به مو در
 برابرت نهند و حجت بر تو تمام کنند و تو را گویند این آتشی که بینی
 معلول اعمال خودت هستی که روزی آن را به تمسخر گرفتی. امروز
 فراموش می‌شوی از آن روی که سرنوشت این روزت را در زندگی به
 فراموشی سپردی:

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ خَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

* وَ قِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّكُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ﴿١﴾

روشن و آشکار شد آنان را، گناهانی که پشت سر گذاشته
 بودند. امروز مسلط شد بر آنان آنچه به تمسخر گرفتند و
 گفته شود فراموشتان کنیم همان گونه که ملاقات امروز را
 فراموش کردند.

پیامبرانت پیام آوردند. اولیائت بس متذکر شدند. دانایان بس ره
 نمودند، ولی همه را به بازی گرفتی و به تمسخر نشستی. اگر چنین بودی،
 دانی سرنوشتت چیست؟ و بر خوشتن چه ستم روا داشتی؟

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ

الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴾ ٢

١ . سوره جاثیه، آیات ٣٣ و ٣٤ . ٢ . سوره سجده، آیه ٢٢ .

کیست ستمکارتر از آنکه بر آیات پروردگارش یادآوری کردند و همگی را پشت سر انداخت. ما از گناهکاران انتقام کشیم.

روزی که:

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا﴾^۱
﴿وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾^۲

نزدیک شد وعده خداوند، آن روز که خیره ماند چشمان کافران و زمزمه کنند: وای بر ما که غافل ماندیم از واقعه روزی چنین و بودیم از ستمکاران.

بر این آیات بی تفکر مگذر، خود را بر هر یک عرضه دار و ایمان خود را به تماشا نشین که تا چه حد بر این مطالب یقین داری و زودت قضاوت نباشد، چه، هر ایمان عمل را به دنبال دارد. اگر ایمان باشد با سوزش آتشم و اگر یقین باشد هرگز دست در آتش نکنم و عذاب جهنم را اگر اعتقاد بود، هرگز دست به گناه نمی یازم.

آن گونه خودخواهی و خودپرستی به فریبم کشد که خود را و هم اعمالم را بهترین پنداشتم و امروز می نگرم که یک عمل را در طبق اخلاص ننهادم بودم و ذره ای سرمایه در ترازویم نیست! خداوند می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي

۲ . سورة انبياء، آیه ۹۷ .

۱ . سورة كهف، آیه ۴۴ .

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١﴾

بگو خواهید شما را به زیان بارترین کسان بیاگاهانم؛ آنان که
تباه شد تمام کوشششان در حیات دنیا و می پنداشتند که
کار نیکو می کنند.

به راستی که خوش بر آنان که از بند شیطان و نفس گریختند و به
بندگی خداوند پیوستند.

خوشا آن سر که سودای تو دارد	خوشا آن دل که غوغای تو دارد
ملک غیرت برد، افلاک حسرت	جنونی را که شیدای تو دارد
دل در سر، تمنای تو دارد	سرم در دل تماشای تو دارد
فرود آید، به جز وصل تو هیبهات	سر شوریده، سودای تو دارد
چو ماهی می تپم بر ساحل هجر	که جانم عشق در پای تو دارد
نهم در پای آن شوریده سر، کاو	سر شوریده در پای تو دارد
فدایت چون کنم، بپذیر جانا	چرا کاین سر تمنای تو دارد ^۲

(فیض کاشانی)

۱. سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴. ۲. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۷۵۴.

پرونده‌های گویا

موازی‌نی را که بشر بر آن دسترسی پیدا کرده، گویای این است که هر سنجش را که اراده کند می‌تواند به محاسبه‌اش بکشد. در هر ماه با ورقه برق‌شمار یا آب‌شمار و یا گازشمار مواجه هستید و چون در پرداخت وجه آنها خود را مسئول می‌دانید اسراف‌ی در مصرف آنها ندارید. روزی برای امتحان یک چراغ خواب را روشن کردم و به تماشای برق‌شمار نشستم و حرکت این مختصر مصرف را به عینه دیدم و شنیده‌ام که ترازوهای هست که اگر یک عدد را روی کاغذ بنویسید مقدار وزن رنگ آن عدد را مشخص می‌نماید.

خوب اینها کار بشری است که پروردگار می‌فرماید: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾. حال بنگر دقت محاسبه اعمال را که به وسیله ذات حضرت علام الغیوب صورت پذیرد و روزی آن را در برابرت نهاد:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱.

و ذره مثقال کمترین وزنی بوده است که در آن روز بشر به سنجش آن دسترسی داشته.

و بدان ای عزیز! که خداوند، اول مراقب و محاسب است که او هم

حاضر و هم شاهد است. از زبان حضرت عیسیٰ علیه السلام بشنو:

﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِدًا مِمَّا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱.

پیرستید خداوند را که پروردگار من و شماست و من بر آنها شاهد بودم تا زمانی که با ایشان بودم و آنگاه که مرگ مرا دریافت، تو مراقبی بر ایشان و بر هر چیز حضور داری. و به راستی تذکر این نکته به جاست که نه تنها عمل بلکه خاطره‌ای که در ذهن بگذرانی و به مرحله عمل نرسد باز خداوند بر آن آگاه است:

﴿نَعْلَمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲.

می‌دانیم آنچه را که نفسش بر او وسوسه دارد و ما نزدیک‌تریم به او از شریانش. حال که بر این نکته واقف گشتی بدان که علاوه بر حضور پروردگار فرشتگانی برای ثبت کمترین عملت در کار محاسبه نشسته‌اند، صبح و شام و گاه و بیگاه.

﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۳.

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

آن زمان که می‌گیرند دو فرشته که بر دست راست و دست چپ نشسته و مراقبند و بیرون نیفکند سخنی جز اینکه در محضر اوست نگهبانی آماده.

اما این کارنامه را نمی‌توانی در دنیا به مشاهده نشینی هرچند هر عملی از نظر نفسانی در صیوررت جان تو مؤثر است. اما روز رستاخیز به مشاهده اعمال خود پردازی، آنگاه که به سوی پروردگار خود باز گردی یا سپید روی و یا سیاه چهره:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾^۱.

به راستی که به سوی ما بازگشت شماست، سپس برماست محاسبه شما.

اما حمل نامه‌ها به گونه‌ها مختلف است، جمعی نامه را در دست راست دارند و از کارنامه مسرور و شادمانند و زودشان کارنامه امضا شود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا *
وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۲.

اما وارد شوند بر صحرای محشر گروهی گرانبار، باری سخت‌گران بر دوش:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا *
وَيَضَلُّ سَعِيرًا﴾^۳.

۱. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

۲. سوره انشقاق، آیات ۷ - ۹.

۳. سوره انشقاق، آیات ۱۰ - ۱۲.

و آن کس که نامه‌اش را از ورای پشتش دریافت دارد. زود باشد که بر سر نوشت خویش وا و بلا گوید و سرنگون در آتش افتد. بسا اینان حقوق ناس را بر پشت حمل می‌کنند که جبران آن در آنجا بس مشکل است.

و گروهی را بینی با پرونده‌ای سیاه که در گردن دارند:

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا * أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱

هر انسانی فال و سرنوشت خویش را به گردن دارد و بیرون آوریم آن را سر گشاده و گوییم بخوان کتاب دست پرورده خویش را، امروز خود برای حسابرسی خویش کافی هستی.

و اما آنان که کارنامه را به دست چپ دارند:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ * وَ لَمْ أُدْرَ مَا حِسَابِيهٗ * يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهٗ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهٗ﴾^۲

۱. سوره اسراء، آیات ۱۳ و ۱۴. ۲. سوره حاقه، آیات ۲۵ - ۲۹.

پاداش و کیفر حتمی است

بسا در سورة فاتحة الكتاب که در هر شبانه روز در نماز واجب ده بار آیه ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را تکرار می‌کنی، بدان خاطر است که رستاخیز را به دست فراموشی نسپاری و در هر عمل پاداش را در نظر داشته باشی که در دنیا هم خواندی که هر عمل عکس‌العملی برابر خود در سوی مخالف دارد.^۱ هر توپی را که بر زمین کوبیدی به مقدار انرژی که برده، توپ به سوی تو باز می‌گردد. پژواک چنین است:

این جهان کوه است و فعل ما صدا سوی ما آید صداها را ندا
گرچه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز^۲

(مولوی)

و همین معنی را جناب حکیم نظامی به صورت دیگر بیان می‌فرماید:
چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
و جناب حافظ با هنر ایجاز مطلب را در یک بیت زیبا از نظر می‌گذراند:
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

۱. در فیزیک این قانون سوم نیوتون است.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵.

و هیچ عاملی نمی تواند این قانون را از بین ببرد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^۱.
 هم آنان که کافر شدند و با کفران مردند، اگر برای آزادی از عذاب به اندازه همه زمین طلا به فدیة آورند از ایشان پذیرفته نشود و ایشان را عذابی دردناک است و هیچ مُعین و یآوری ایشان را نباشد.

وہ، چه زیانکارند آنان که در دنیا ولی نعمت خویش نشناختند، بر سر سفره او عمری خوردند و نوشیدند و شکرانه‌ای نگذاشتند؛ طبعاً عمری از یاد او و آرامش جان محروم ماندند و پس از مرگ آغاز شقاوت و بدبختی ایشان شروع گردید.

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾^۲.

مسلم آنان که لقاء پروردگار را تکذیب کردند و در این حال مرگ ایشان فرا رسید و به ناگهان قیامت ایشان را در بر گرفت در آن حال گویند: ای حسرت باد ما را که سعادت خویش را رها کردیم و هم اینان باری بس گران از اعمال خویش را بر دوش دارند و چه زشت گرانباری.

۲. سوره انعام، آیه ۳۱.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۱.

چون عدم اعتقاد به معاد و فراموشی مسئولیت انسان و به بازی گرفتن آفرینش، مسلم بی‌بند و باری انسان را به دنبال دارد و این آزادی همه روز انسان را در هزاران فساد و بی‌بند و باری می‌کشاند و هر گناه حلقه زنجیری برای او بر تابد و یک جا در قیامت بر دست پای او گره خورد و وای از آن روز شوم برای چنین فردی:

﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

و اگر تو را به شگفتی اندازد، گفتار ایشان عجیب است که گویند: آیا زان پس که ما خاک شدیم، دوباره در آفرینشی جدید هستیم؟ باری اینان به پروردگار خویش کافرند. ایشانند که زنجیرها بر گردن دارند و اهل آتش برای ابدیت هستند.

و هم اینانند که در آن روز یقین خواهند کرد که از رحمت پروردگار چیزی ایشان را در نرسد:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أَوَلَّيكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

آنان که به آیات خداوند و لقاء او کفران ورزیدند، هم اینانند که از رحمت من مأیوسند و برای ایشان عذابی بس دردناک است.

۲ . سورة عنكبوت، آیه ۲۳ .

۱ . سورة رعد، آیه ۵ .

پایان نامه زندگی

مثل اینکه در دفتر ما سرنوشت‌ها دارد به پایان می‌رسد. در این پایانه سفر با سه گروه مواجه هستیم:

﴿ وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴾^۱.

و مردم همگی سه گروهند: گروه راستان و آنان چه کسان باشند و چپ گرایان و آنان چه کسان و پیشی گیران و هم آنانند مقربان درگاه‌اند.

و جالب آنکه در سوره حمد نیز مردم بر سه گروه تقسیم می‌شوند: کج روان و راه گم کردگان، واپس زدگان، و رهجویان صراط مستقیم که راه یافتگان بر نعمات خالقشان هستند. و طبعاً در این راه گروهی به فرمان «سارعوا» سریع ره پیمودند و گروهی دیگر با آهنگ «سابقوا» بر همه پیشی گرفتند، بعضی رهروان و بعضی هروله کنان و برخی پرواز کنان رفتند.

شهیدان بال سوختگانی بودند که در نور حق تعالی خویشتن باختند و خاکستر شدند و در این نور گم گشتند و در آستان لقاء پیدا شدند. باری شیطان اجازه یافت که بال لشکر سواره نظام و پیاده به جنگ اولاد آدم آید:

۱. سوره واقعه، آیات ۷ - ۱۱.

﴿وَاسْتَنْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ
وَرَجْلِكَ﴾^۱. احاطه کن ایشان را آنچه توانی و مجذوب کن
آنهارا به گفتار و سواره نظام و پیاده نظامت.

آنان که بر سواره نظامان ابلیس به جنگ رفتند و پیروزمندان در آمدند
همچون مهمان های عزیز فرا خوانده شده به سوی بهشت گام نهادند:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾^۲.

روزی که پرهیزگاران به سوی حضرت پروردگار سواره وارد شوند.
و سپس پرهیزکارانی فوج فوج از راه رسند و درهای بهشت بر ایشان
گشوده شود و فرشتگانشان به تهنیت و سلام برخیزند. داستان را از زبان
پروردگارت بشنو:

﴿وَسَبِّحَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ
فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا
خَالِدِينَ﴾^۳. و فوج فوج پرهیزکاران به سوی بهشت گام نهند
و چون آنجا رسیدند درها برایشان گشاده گردد و خازنان
بهشت برایشان درود فرستند و خوش آمد گویند که
بفرمایید که جاودانان این سرایید.

وگروهی وامانده، درهای بهشت به روی ایشان بسته گردد و شرمسار از
این درگاه رانده شوند و درهای دوزخ به روی ایشان گشایند. بر ایشان ندا آید:

۲. سوره مریم، آیه ۸۵

۱. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۳. سوره زمر، آیه ۷۳.

﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۱. گفته شود بگشایید درهای دوزخ را به روی
ایشان و گویند در آیین جاودانان در این منزل وه که چه
زشت است جایگاه متکبران.

و اینان با حسرت از مشاهدت سرنوشت خوبان، تشنه و آرزومندانه از
چنین عواقبی بر نومید سرای جهنم در آیند.

﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا﴾^۲.

نه تنها تشنه آب بل تشنه سعادت، تشنه آرامش و آسایش، تشنه
وصال خوبان و تشنه دیدار اولیاء. اماره یافتگان وصال یک سر از خاک
بر آرند و به صف اهل سعادت پیوندند:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾^۳.

در این صحنه گروهی را بینی سرمست و خندان، چهره‌ها شادمان،
محو دیدار جمال محبوب:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿۱﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۴.

و گروهی ترسان و لرزان، اشک ریز و پشیمان با چهره‌های عبوس و
گرفته به سوی جهنم روان. می‌دانند که مصیبتی عظیم در پی دارند:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿۲﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾^۵.

و بینی که در دنیا همه از نظر ظاهر چندان تفاوتی ندارند، اما جان‌های

۲. سوره مریم، آیه ۸۶.

۱. سوره زمر، آیه ۷۲.

۴. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۹.

۵. سوره قیامت، آیات ۲۴ و ۲۵.

ایشان را تفاوت از زمین تا آسمان است. گروهی را جهنم لقمه خویش می‌طلبد و تمنای آنها را دارد:

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۱.

روزی که جهنم را گوییم: آیا پر شدی؟ و او گوید: زیادتر از این هم هست؟

و جان پرهیزکاران را به قربت بهشت بیاراییم:

﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾^۲.

و بهشت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند.

و اینان هم آنان بودند که اگر لغزشی بر ایشان دست می‌داد، با پشیمانی توبه به درگاه ما رجوع کرده و طلب آمرزش می‌نمودند و در برابر وسواس و اضلال شیاطین خود را حفظ و نگهداری می‌نمودند:

﴿هَذَا مَا توعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾^۳.

هم آنان که خدای را نادیده خاشع بودند، و با قلبی روی‌آور به سوی خداوند بازگشتند. بر ایشان گفته شود که بفرماید با سلامت؛ اینجاست حیات جاودانگی.

بهشت در انتظار، حوران بی‌قرار، ایامی پایدار، سعادتی سرشار این

است هدیه آن دیار.

۲. سوره ق، آیه ۳۱.

۱. سوره ق، آیه ۳۰.

۳. سوره ق، آیات ۳۲ - ۳۴.

میان باغ گل سرخ، های و هو دارد که بو کنید دهان مرا چه بو دارد؟
 به باغ، خود همه مستندلیک نی چون گل که هر یکی به قدح خورد و او سبو دارد
 چرا مقیم نباشد چو ما به مجلس گل کسی که ساقی باقی ماه رو دارد
 پیاله‌ای به من آورد گل که باده خوری؟ خورم، چرا نخورم، بنده هم گلو دارد
 چو حاجت است گلو باده خدایی را که ذره ذره همه نقل و می ازو دارد
 عجایب است درختانش بکر و آبستن چو مریمی که نه معشوقه و نه شو دارد
 وجود ما و وجود چمن بدو زنده است زهی وجود لطیف و ظریف کو دارد
 (مولوی)

باری در بازار تجارت دنیا هر کس مشتری متاعی بود، و امروز روزی
 است که مردم بر سر سفره اندوخته‌های عمر حضور می‌یابند و کسی را از
 سفره دیگری بهره نیست:

﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأُؤْخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
 وَعَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱

نیست مر ایشان را نه یاور و نه شفیع جز خداوند و کسی را
 به جای دیگری نپذیرند. اینانند که به سوی اعمال و
 اکتسابات خویش روی آورند. ایشان راست شرابی از آب
 جوشان و عذابی بس دردناک.

در مقابل صالحانی را بینی شب‌افروز که با ظلمت‌های سحرها نوری
 آفریدند که همه جا با خود دارند و چون خورشید جهان افروز مسیر خود را

۱. سوره انعام، آیه ۷۰.

تا منزل مقصود روشن دارند و به دنبال پیامبر ﷺ رهسپارند:

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۱ روزی که خداوند پیامبر و کسانی که
با او بودند شرمسار ننماید، در آنگاه که نورشان از پیشاپیش
و جانب راستشان می‌تابد و همی‌گویند پروردگارا پایدار دار
نور ما را و بیامر زمان چه تو بر هر چیز توانایی.

باری این است حشر خوبان و بدان. عزیزا! تا تو را در این دار قیام است
بر تو خواندند که: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۲
این شأن خداست که آنان که به ولایت برگزیدندش از ظلماتشان به
عالم نور هدایت فرماید و اصولاً ارسال رسل و نزول وحی منحصرأً به این
هدف بود:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۳
کتابی که فرو فرستادیم به سوی تو تا بیرون آری مردم را از
تاریکی‌ها به سوی نور و روشنی.

تو نه دعوت پیامبران را لبیک گفتی و نه ولایت حق تعالی را پذیرفتی؛
لاجرم شیطان به سراغت آمد و دست در دست او نهادی و ولایت او را
پذیرفتی. و خداوند بر تو خواند که:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ﴾

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۱. سوره تحریم، آیه ۸.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۱.

إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴿۱﴾

اما تو نخواستی تا با هزار دستان باغ بهشت نغمه سرایی کنی. گزیدی
 راه خفاشان نور گریز را، تا در سیاه چال های جهنم ناله سر دهی:
 ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ
 لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ۲.
 آیا آن کس که سینه اش باز شد برای پذیرش اسلام، در
 عالم نوری از پروردگارش قرار گرفت؟ پس وای بر آن کس
 که دلش در برابر پذیرش اسلام به سختی گرایید. اینانند در
 گمراهی آشکار.

ای عزیز! تا تو را فرصت باقی است بیندیش که در کجا هستی و کجا
 می روی دستت در دست کیست؟ مبادا که یار آشنا را رها کنی و دست در
 دست خصم گذاری.

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم؟	در این سراب فنا چشمه حیات منم
وگر به خشم روی صد هزار سال ز من	به عاقبت به من آیی که منتهاات منم
نگفتمت که به نقش جهان مشوراضی	که نقش بند سراپرده رضات منم
نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی؟	مرو به خاک که دریای با صفات منم
نگفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو؟	بیا که قوت پرواز پر و بالت منم
اگر چراغ دلی، دان که راه خانه کجاست	وگر خدا صفتی دان که خدات منم ۳

(فیض کاشانی)

۲. سوره زمر، آیه ۲۲.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. دیوان فیض کاشانی، ۴۴۴۴.

در آنجا دیده می‌شود گروهی را که با ایشان دو فرشته است: یکی زنجیر در دست، و دیگری کتاب؛ زنجیر به دست می‌راند و می‌کشد به سوی جهنم و کتاب به دست برای شهادت اعمال زندگی همراه او است:

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱

و هر کس را دو تن همراهند. یکی می‌راند و یکی برای شهادت آماده است. او را گویند: در دنیا تو از این صحنه در غفلت بودی، ولی امروزت پرده برداشته شد.

و وای بر آن مصیبت که این فریب خوردگان شیاطین و شرمندگان اعمال را خوبان این گونه به شماتت برمی‌خیزند:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲

یاران جنت سرا، دوزخیان را گویند: آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود بدان رسیدیم. شما نیز به وعده‌های دوزخ رسیدید؟ گویند: آری. زان پس یکی در میان ایشان ندا در دهد که لعنت خدا بر گروه ظالمان.

۱. سوره ق، آیات ۲۱ و ۲۲. ۲. سوره اعراف، آیه ۴۴.

درهای جهنم و بهشت

ای عزیز! این درها همگی به سوی دنیا مفتوح است و در برابر هر بنده گشوده شده. هر کس در طول عمر خود در راهی به سوی این دروازه‌ها گام می‌زند. بنده مؤمن، از آغاز بلوغ، درهای بهشت به رویش گشوده شده و کافر و فاسق درهای جهنم. از همین جا این یکی را بوی بهشت در مشام است و آن یکی را دود مایه جهنم:

﴿وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

بهشت با جان پرهیزکاران بس نزدیک است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲

دوزخ بر جان کافران احاطه دارد.

این یکی در همین دنیا لذت آرامش بهشتیان می‌چشد، و آن دیگری اضطراب کفر را، تو بر جان خود نگر تا در آن چه یابی؟
شکیبا باش تا سخن از آن که در کوچه باغ‌های بهشت می‌خرامد با تو در میان نهم:

«تا لذت انس چشیدم مرکز تلخی در جهان نیافتم. اگر به سوراخ
سوزنی رفتم آن را به گشادگی آسمان یافتم. به هر تاریکی که نگاه

۲. سوره توبه، آیه ۴۹.

۱. سوره شعرا، آیه ۹۰.

کردم آن را روشن دیدم. «اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات» به یاد آمد، محبوب و مکروه را همه محبوب یافتیم. در اندیشه افتادم که با این گشادگی، مردمان چرا در تنگی اند؟ و با این روشنی جهان بر چشم خلاق چرا تاریک است؟ دانستم که آن تنگی دل خودشان است که جهان برایشان تنگ می‌نماید. همچون کسی که سرش بگردد و عالم پیش چشمش گردان نماید. حال آنکه عالم ساکن است و سر اوست که می‌گردد. همچنین دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان برایشان تاریک می‌نماید. همچون آن شخص که به ناگاه کور شد. با اهل خانه گفت: چه شد چراغ شما را که بمرد، ای خواجه! این چراغ تو است که بمرد چراغ خانه همچنان روشن است، القصه بر آب تشنه مردن عیبی عجیب است و با این نور پاشی رهین ظلمات بودن را بدبختی سبب است: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾. ای ولی‌ام، صفت انس بهشت شنیده‌ای؟ جایی می‌شناسم انیس‌تر از آن و آن درون دل عارفان است. صفت وحشت دوزخ شنیده‌ای؟ جایی می‌شناسم موحش‌تر از آن، و آن درون دل جاهلان است.^۱

مگر نه این است که آیات نشانه است؟ کم نیستند آنها ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۲ وقتی چنین است جهان

۱. مکاتب عبدالله قطب شیرازی، مکتوب ۱۲۰.

۲. سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

بوی خدا می دهد. و جانت از این بوی بی بهره نیست. از درون کلام عارفان
کم بوی خدا را شنیده‌ای؟

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود؟ جوش مل دیدی که آنجا مل نبود؟
بو قلاوز است و رهبر مر تو را می‌کشد تا خلد و کوثر مر تو را
بو دواى چشم باشد نور ساز شد ز بویی دیده یعقوب باز
بوی بد مر دیده را تاری کند بوی یوسف دیده را یاری کند
تو که یوسف نیستی یعقوب باش همچو او با گریه و آشوب باش^۱

(مولوی)

در حضور رسول خدا ﷺ که عده‌ای جمع شده بودند، صدای مهیبی به
گوش رسید که همه را وحشت گرفت. حضرت فرمودند: نترسید یک
سنگی هفتاد سال پیش حرکت کرده بود، حال به جهنم افتاد. یاران چون
متفرق شدند دانستند که یک کلیمی معاند، در سن هفتاد سالگی در آن
دم مرده بود.

پس ای عزیز! بنگر در کدام راهی. در مشامت بوی بهشت می آید یا
دود جهنم می آزارد؟ اگر جانت را یاد خدا می نوازد که:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.

اگرش فراموش کردی بدان که:

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۰۰.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

پس هر آن کس را که خداوند خواهد هدایت کند، می‌گشاید سینه‌اش را برای پذیرش اسلام و هر آن کس را که خدا خواهد اضلال نماید، سینه‌اش را بس تنگ و سخت کند، به گونه‌ای که می‌خواهد از زمین به فراز آسمان رود. این چنین خداوند کافران را مردود و پلید می‌نماید.^۲

اما گفته‌اند که جهنم را هفت در و بهشت را هشت در است. درهای جهنم پنج حس به علاوه شهوت و غضب است بی‌فرمان عقل؛ و چون بر این هفت در باب عقل گشوده شد درهای بهشت بر تو باز گردد. چون عقل فرمانبردار خداست و بدون آن همگی احساسات در گرو فرمان شهوت و غضب خواهند بود:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان».

عقل آن نور است که خدا بدان پرستش می‌شود و بهشت بدان کسب می‌گردد. (حضرت علی ع)

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۲. دقت شود که جوّ زمین ۲۰ کیلومتر فراز آن است و چون انسان از جو خارج شد اکسیژن جان بخش دیگر به جانش نمی‌رسد و حال خفقان به او دست می‌دهد.

تصاویری از بهشت و جهنم در قرآن

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ﴾^۱

سرای آخرت سرای زندگی است اگر بدانید.

﴿وَمَا الْحَیْاةُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ﴾^۲

و آنچه از دنیا تا به حال داشتید و دیدید جز فریب و غرور نبود.

ای بندگان من امروز روز شادمانی است. غم و اندوه و رنج همگی

بمردند و عیش و شادی و نشاط روی آوردند:

﴿یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^۳

بر لب‌ها لبخند، بر دل‌ها شادی و بر جان‌ها نشاط می‌بارد:

﴿وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ﴾^۴

چهره‌ها آن روز شادمان، خندان و پر نشاط.

هیچ روز از روزهای دنیا نبود که تو را غمی در نیابد. کمترین غمش

گذشت عمر بود که با تک تک ساعات از آن کاسته می‌شد. زین رو آن را دار

کون و فساد نامیدند. اما سرای جاودانی را کجا فساد در یابد؟ نیکان را بینی

در ناز و نعمت:

﴿إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ﴾^۵

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. سوره حدید، آیه ۲۰.

۳. سوره عبس، آیات ۳۸ و ۳۹.

۴. زخرف، آیه ۶۸.

۵. سوره مطففین، آیات ۲۲ و ۲۳.

بر اریکه سلطنت تکیه داده، به تماشای جمال بی مثال پروردگارشان می‌نشینند:

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾^۱.

در چهره آنان نشاط و شادمانی نعمت‌های بهشت پدیدار است.

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ * وَ فِي ذَلِكَ

فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۲.

در آشامند شرابی سر به مهر را که مهر آن مشک آلود است.

چنین نعماتی را باید خواستار بود.

حسابی را که از آن بس هراسان بودند، به سادگی و آسانی پشت سر

گذاشتند و در بهشت شادمان به سوی خاندان خود روی نهادند:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَ يَنْقَلِبُ

إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۳.

رخسارها در نهایت شادمانی، از گذشته خویش و کوششی که در راه

تقوی داشتند. همه راضی، در باغ‌هایی از نظر جمال و زیبایی برترین،

همی خرامند. آنجا که نه لغوی و نه هرزه‌ای شنوند. در کنار چشمه سارها.

بر اریکه‌های نرم‌جای، بلندپایه، تکیه زنند:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا

تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْبِيَةٍ * فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَ

أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ * وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾^۴.

۲. سوره مطففین، آیات ۲۵ و ۲۶.

۱. سوره مطففین، آیه ۲۴.

۴. سوره غاشیه، آیات ۸ - ۱۵.

۳. سوره انشقاق، آیات ۷ - ۹.

سپاسی به درگاه محبوب که سرای غم و اندوه و محنت رخت بر بست،
و شادمانی سرمدی روی آورد. به راستی که پروردگار ما بس آمرزگار و
سپاسگزار بندگانش هست:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ
شَكُورٌ﴾^۱.

همان پروردگار مهربانی که ما را به سرای جاودان در آورد. آنجا که دیگر
رنج و المی ما را نمی آزد و ضعف و خستگی در آن راه ندارد؛ آسایشی ناب
و نشاطی جاودانه:

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا
يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾^۲.

پروردگارا در آن روز با پیامبرت فرمودی: ﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ﴾^۳. تا به این اندازه مان باور نبود که چنین از بندگانت پذیرا باشی؛
بندگانی که بس دامن آلوده داشته‌اند. و لطف تو همه را بخشید و امروز مان
در کنار چشمه زارهای بهشتی سرافراز فرمودی. آنجا که جز دوستی و مهر
و عشق، حکم فرما نیست. غم‌ها و دشمنی‌ها و کینه‌ها از دل رخت بر بست:
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ * وَ
نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لَا
يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَلَا مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^۴.

۱. سوره فاطر، آیه ۳۴. ۲. سوره فاطر، آیه ۳۵.
۳. سوره حجر، آیه ۴۹. ۴. سوره حجر، آیات ۴۵ - ۴۸.

شادمانی بی‌اندوه، توان بی‌ضعف، شباب بی‌پیری و بهار بی‌خزان، ای
مؤمنین! مبارکتان باد:
بهار آمد، بهار آمد، بهار طلعت جانان
نگار آمد، نگار آمد، نگار شاهد پنهان
به شب خورشید جان آمد، ضیاء جاودان آمد
به جان بگشای چشم دل، که پیداگشت هر پنهان
نسیم از کوی یار آمد، نسیمی مشکبار آمد
معطر کن دماغ دل، منور ساز چشم جان
مفاتیح جنان آمد، نعیم جاودان آمد
نسیم جان جان آمد، ز سوی روضه رضوان
نوید خرمی آمد، ز بهر سینه غمگین
برات خوشدلی آمد، برآ از کلبه احزان
نشاط آمد، نشاط آمد، غم و اندوه دل طی شد
بگوشم زان دیار آمد، نوید عیش جاویدان^۱
(فیض کاشانی)
امواج شادمانی بر دریای دل، جدا که موج بر آوژد و به خاطر وصول به
آن مقامات آبت در دهان انداختم، نه برای اندوه که برای تنذیر که رسالت
همه پیامبران بود. سری هم به جهنم و مجرمان زنیم. این حال نوریان بود
تا ناریان را حال چه باشد.

چگونگی حال ناریان

حال آن زندانی را در نظر آر که از یاد رفته باشد و امیدی به آزادیش نباشد. آنان که رستاخیز را از یاد برده و آن را منکر شدند، داستانشان چنین است:

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ
نَسْنَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ﴾^۱.

آنان که دینشان را به بازی و هزل گرفتند و حیات دنیا ایشان را فریفت، امروز به فراموشی سپرده می شوند. چرا که روزی چنین را از یاد بردند و آیات ما را انکار کردند. اینان بر آتش ناچارند از شکیبایی. چه، جایگاه ابدی آنهاست، هرچند فریاد بر آورند، بر ایشان فریادرسی نیست:

﴿فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ
الْمُعْتَبِينَ﴾^۲.

از آغاز آفرینش هر چیز که تو را رسید از لطف پروردگارت بود. وای از آن روز که همه الطاف او برچیده شده و از نظر لطف او محجوب مانی. دیگر نگاهی به سوی تو نیندازد: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۳.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۴.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۱.

۳. سوره مطففین، آیه ۱۵.

مبادا که این دوری از پروردگارت را سهل انگاری که عذاب او بس گران سنگ است:

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾^۱

مؤاخذه و انتقام پروردگارت بس شدید است.

بسیار مردمی که در جوانی رخت از دنیا بریستند، مرگ را بس دور می‌انگاشتند و خدا و عبادت او را برای ایام پسین و نهاده بودند و تصور می‌رفت که برای بندگی او وقت زیاد است. صد نقشه برای آینده طرح کرده بودند که در میان آنها یکی بندگی مولای خویش نبود و در لحظه‌ای کاخ آرزو و با نهیب مرگ فرو ریخت:

﴿حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾^۲

بین آنها و آرزوهایشان بس جدایی افتاد.

باری ایشانند که اگر آنچه از تملکات زمین است را دو برابر کنی و آن مقدار را برای رهایی خویش از عذاب بپردازند، از ایشان قبول نشود، آشکار شد بر ایشان، آنچه هرگز از خاطر نگذرانیده بودند:

﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ

لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ

يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾^۳

رنجی در بیرون و رنجی در درون، مادر داغ دیده را رنج فراق کم نیست،

۲. سوره سبأ، آیه ۵۴.

۱. سوره بروج، آیه ۱۲.

۳. سوره زمر، آیه ۴۷.

تا دردی دیگر بر او بیافزایند. برای بنده از خدا دور افتاده، آتشی بر تن و آتش فراق از محبوب بر دل. چگونه این مصیبت را کم انگاری؟

﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۱.

داوری و قضاوت حق تعالی به ظهور پیوسته؛ فرشتگان را صف آراسته؛ از درون جان کافران و گناهکاران، اولین و آخرین سوخت شرار آلوده جهنم را بیرون کشیده و با امر خداوند آتش جهان سوز آن را برافروخته و همگی را با دیدار آن وحشت افزوده. اما پشیمانی آن روز را چه سود؟

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا * وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾^۲.

و، که پشیمانی آن روز با جان ورشکستگان حیات چه کند؟ انگشت‌ها به دندان گزان، کاخ انس ویران، دل‌ها پشیمان و زبان‌ها نالان، بر باد رفته سامان و زبان حال چنین:

﴿يَقُولُ يَا لَيْسَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي * فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ

* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾^۳. گوید انسان: ای کاش توشه‌ای

برای حیات سرم‌دیم از پیش فرستاده بودم. روزی چنان احدی چون او عذاب نشده و به بند کشیده نشود.

مردم گروه گروه به تماشای کوچک و بزرگ اعمال خویش نشینند. وه چه محاسبه دقیقی که حتی خاطرات ذهنی عمری در آن مندرج است.

۱. سوره همزه، آیات ۶ و ۷.

۲. سوره فجر، آیه ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره فجر، آیات ۲۴ - ۲۶.

نیکان از دیدار آن، چه شادمان و بدان چه پشیمان:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * ۱

گناهکاران را بین که آن روز فریاد بر آورند که پروردگارا ایمان آوردیم. و ایمان آن روز را چه سود؟

﴿وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَانَّا لَأَنَّهُمُ التَّائِبُونَ﴾ * ۲

﴿وَجِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾ * ۳

بین آنها و محبوبشان جدایی افتاد.

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم، با تو بگویم چنان گذشت روزیش صرف دادن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت (کلیم کاشانی)

آرزوی نه تنها باز گشتن به دنیا، بلکه آرزوی این که ای کاش اصلاً آفریده نشده بودیم: ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ * ۴

پس وای بر آن بنده که در طول عمر بر آیات الهی که عالمگیر بود، یکی رانگریست و بر خالق و ربّ خود آشنایی نیافت؛ بس گناه کرد و خداوند بر توبه اش مهلت داد و او تا دم مرگ روی بر خدا نیاورد.

این زمین از حلم حق دارد اثر تا نجاست بُرد و گل ها داد، بر

۱. سوره زلزله، آیات ۶ - ۸
۲. سوره سبأ، آیه ۵۲
۳. سوره سبأ، آیه ۵۴
۴. سوره نبأ، آیه ۴۰

تا بپوشد آن پلیدی‌های ما در عوض بر روید از آن غنچه‌ها
 پس چو کافر دید کو کاندِر وجود کمتر و بی‌مایه‌تر از خاک بود
 از وجود او گُل و میوه نرست جز فساد جمله پاک‌ها نجست
 گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یا لیتنی کنت تراب
 کاش از خاکی سفر نگزیدمی همچو مرغان دانه‌ها می‌چیدمی
 چون سفر کردم مرا ره آزمود زین سفر کردن ره آوردم چه بود؟^۱

(مولوی)

و چون در آتش درآید زبان حالش چنین است:

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾ * ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
 تُكذِّبُونَ ﴿۲﴾. چون به آتش دوزخ درافتند گوید: این عذاب
 همان است که آن را به تکذیب نشستیم.

در آنجا برایشان ندا در رسد که نیامدند پیامبران و شما را به دعوت
 ننشستند؟ و هزاران حجّت بر شما نیاوردند؟ گویند: آری. گفته شود حال
 بخواهید و تمنا کنید که این دعا و تمنا به جایی نرسد:

﴿قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا
 فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ ۳.

در دنیا که بودند، بزرگ‌ترین مصیبت برایشان مرگ بود. اینجا چندان
 در عذابند که آرزوی مرگ تمنای همگی است:

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۰۳. ۲. سوره مطففین، آیات ۱۶ و ۱۷.
 ۳. سوره غافر، آیه ۵۰.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ * وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ﴾^۱

گناهکاران در عذاب جهنم ماندگارند. از عذاب آنها هیچ کاسته نشود و امید خلاصی برای ایشان نیست و ما بر ایشان ستمی روا نداشتیم، بلکه خود عذاب را برای خویش فراهم نمودند. ندا دهند: ای مالک دوزخ! بخواه تا مرگ ما در رسد. گفته می‌شود: شما در اینجا جاودانید.

می‌بینی ای عزیز! که آنجا هر کس بر سر سفره عمل خویش نشسته و میوه باغی را می‌چیند که خود نهال نشان و باغبان آن بوده.

دهقان سالخورده چه خوش‌گفت‌باپسر کای نورچشم‌من به جز از کشته‌ندروی (حافظ)

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۲. هر آن کس کار نیکی کند برای خویش کرده و هر آن کس گناهی کند عکس‌العمل آن به سوی او باز می‌گردد. زان پس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.

چه توانی گفت آنجا که پرونده اعمال عمر تو، پرده از اسرار بردارد و چون ضبط صوتی اعمال کوچک و بزرگ تو را بازگو کند، و فریاد رسوایی تو را بر آسمان بر آورد؟ به راستی که ای وای از آن روز که تو را گویند: به گفتار

۱. سوره زخرف، آیات ۷۴ - ۷۷. ۲. سوره جاثیه، آیه ۱۵.

نامه خویش بپرداز و بنگر که این دست پرورده تو با تو چه گوید؟

﴿ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴾^۱.

برای تسلط بر جمعی و مکیدن خون آنها و جمع آوری گنجی که باید
بنهی و به گور اندر آیی، اگر هفتاد سال عمر کرده باشی و تو را در این دنیا
مهلت داده باشند، آنجا چُنینت سرنوشت است که فریاد بر آوری:

﴿ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ * وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ * يَا لَيْتَهَا

كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ * مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ *

خُدُوهُ فَعُغُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ

ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴾^۲. ای کاش! مرا پرونده‌ای چنین نبود و نامه

خود را نمی‌نگریستم. و ای کاش هم اکنون مرگم فرا

می‌رسید. ثروتم مرا بی‌نیاز ساخت و قدرت و تسلطم رخت

بر بست. هم اکنون او را بگیرد و در غل و زنجیر کشید و

سپس به دوزخش در اندازید. و او را به زنجیری که طولش

هفتاد ذراع است در کشید.

آنجا نه مرگ است و نه حیات؛ نه مرگی که باعث راحت ابدی شود، و نه

حیات که آدمی از مزایای آن استفاده برد. چه، واقعیت این است که نتوان

گفت زندگی می‌کنم، و نه توان گفت مرده‌ام، که از درد و رنج امان یابم. زندگانی

نیاز به تغذیه دارد و آنجا هم تغذیه است. اما خوراک جهنمیان چیست؟

۲. سوره حاقه، آیات ۲۵ - ۳۲.

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾^۱ برای ایشان طعامی جز خار نیست که نه به آنها سیرایی دهد، و نه توانی. تشنه می شوند اما شراب آنها آب جوشان جهنم است.

﴿تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ﴾^۲

و در جای دیگر نوعی خوراک دیگر را که بر سر سفره آنهاست، قرآن نام

می برد:

﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلِينَ * لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾^۳

طعامی جز خونابه ندارند که ویژه گناهکاران است.

طعامی که ناچارند بخورد، ولی بلعیدن آن بس دردآور است:

﴿وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا﴾^۴

طعامی گلوگیر و عذابی الیم و دردناک.

و شربت ایشان را جای دیگر چنین فرمود:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾^۵

و جای جای قرآن، خداوند مهربان بنده اش را از عاقبت بد می ترساند.

آن گونه که پدری مهربان فرزندش را از سقوط ترساند و در وصف بدان فرماید:

﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ

يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ

عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾^۶ از پی سرنوشت او جهنم است.

۲. سوره غاشیه، آیه ۵.

۱. سوره غاشیه، آیات ۶ و ۷.

۴. سوره مزمل، آیه ۱۳.

۳. سوره حاقه آیات ۳۶ و ۳۷.

۶. سوره ابراهیم، آیات ۱۶ و ۱۷.

۵. سوره یونس، آیه ۴.

آشامیدنیش از چرک آب است که آن پلید آب را پیوسته می‌آشامد و گوارای او هرگز نگردد. از هر جانب، مرگ بر او روی آور است، ولی نمیرد و در پی نوشیدن آن عذابی شدید است که به ناچار تحمل می‌کند.

به دنبال راه فرار است ولی گریزگاهی را نمی‌یابد: ﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ * كَلَّا لَا وَزَرَ﴾^۱.

گاهی برای این شعله سوزان به دنبال سایه‌ای است، تا از حرارت شدید تسکینی طلبد اما سایه‌ای را پیدا نمی‌کند؛ بلکه سایه هر زبانه آتش زبانه دیگری است:

﴿انظِلُّوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظِلِيلٍ وَلَا يُعِينِي مِنَ اللَّهِبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ﴾^۲. از آن سوی سایه دودهایی روید که از سه جانب شما را در بر گیرد. نه سایه‌ای بینید و نه از گرمی و شرار آتش گذرگاهی یابید؛ شراره آتشی، به پیکر کاخی در عظمت؛ هر شراره همچون شتر زرد مویی. زندان آتش فشانی با سوخت گناه و کفر؛ زبانه آتشش خاموش شدنی نیست. گروه گروه مردم در آن در آیند و سپس خالقش او را گوید، پر شدی؟ یا هنوزت برای پذیرایی گناهکاران جا هست؟ جهنم گوید: باز نیز اگر هست ارسال فرما: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۳.

۱. سوره قیامت، آیات ۱۰ و ۱۱. ۲. سوره مرسلات، آیات ۳۰ - ۳۳.

۳. سوره ق، آیه ۳۰.

چگونگی حال نوریان

یکی از رنج‌های دنیا، آمیزش با دنیاپرستانی است که انس با خداوند ندارند، ولی به ناچار برای خوبان این آمیزش صورت می‌گیرد و بسا دل تیره و خاطر رنجور می‌شود. اما آنجا روز فصل است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱.

که نه تنها از معاشرت و آمیزش که حتی از دیدار آنها در امانید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾^۲.

جوانی بود که عاشق رسول الله بود. اگر روزی به خدمت ایشان نمی‌رسید، آن روز برای او روز شومی بود. یک روز به این اندیشه افتاد که فردای قیامت، گیرم که مرا به بهشت راه دهند. مقام رسول الله کجا و جایگاه من کجا؟ مبادا در آنجا از دیدار محبوبم دور افتم. جبرئیل این مژده را آورد:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۳.

با یارانی این گونه، گویی همه روز، جشن دارند. لباس‌های زربافت و گران بها پوشیده، بر اریکه‌های گرانبها رو به روی همه نشسته و دل دادگان

۲. سوره عنکبوت، آیه ۹.

۱. سوره حج، آیه ۱۷.

۳. سوره نساء، آیه ۶۹.

یکدیگرند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عَيْونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۱.

آن گروه از مؤمنان که توانستند در خانواده، تقوی را پیاده کنند و رنج جهنم رفتن بستگان را ندارند، در کنار یاران خوش و خندانند:

﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۲.

نه شرار آتش فراقی، نه فقدان دیدار یاری و نه بر دل باری هست. از آن می که: ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾^۳.

در آن نه خماری و نه سردردی است می نوشند. مسرور از گذرانیدن حسابی آسان، و شادمان در کنار یاران: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۴.

گه در کاخها مانوس و زمانی برای تنوع با حوران و یاران در چمن زارها خرامان: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾^۵.
در گذرگاه مرگ و برزخ، تا وصول به بهشت سرمدی، نه گردی از اندوه رخسارشان را آزارد و نه حزنی ایشان را دریابد و هر خوبی که انجام دادند چندین برابر پاداش بینند:

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۶.

۱. سوره دخان، آیات ۵۱ - ۵۳. ۲. سوره طور، آیه ۲۱.
۳. سوره صافات، آیه ۴۷. ۴. سوره انشقاق، آیات ۸ و ۹.
۵. سوره روم، آیه ۱۵. ۶. سوره یونس، آیه ۲۶.

مساکن بهشتیان

اما در دنیا یکی از اهدافی که وصول به آن بسا با رنج زیاد حاصل آید، مسکن آدمی است و بسیاری از مردم یا به این هدف نرسند و یا اگر توفیق یابند، مسکنی کوچک و محقر و بسا یک اطاق باشد. اما آنجا برای خوبان این آرزو چگونه حاصل آید؟

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا﴾^۱.

چنین کسان به پاداش صبرشان منازلی در بهشت یابند که در آنجا از هر جانب درود و تحیت و سلام است. بسیاری از منزل ثروتمندان در دنیا باغ گونه است، اما باغی با نکبت برگریز خزان منازل آنجا را بنگر:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۲.

هم آنان که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح داشتند، بنا کنیم برای ایشان در باغ خانه‌هایی که در دامن آن جویبارها جاری است و جاودان آنجا هستند. وه چه خوب است پاداش عمل کنندگان.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۸.

۱. سوره فرقان، آیه ۷۵.

عزیزان! این سرای دنیا سرایی فریباست. سرای حیات و دلربایی و خلوت آنجاست. مبدا این فریبا تو را بفریبد:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

فرودگاه ارواح پاک را نگر که نامش فردوس است و خدا داند که نعمات آن سرای چگونه است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾^۲.

مؤمنانی که کار شایسته انجام دادند را بر باغ‌های فردوس ما حضرهاست. جاودانند در آنجا که تحولی در آن نیست.

در هر باغ دو چشمه زمزمه دائم دارند:

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴾^۳ و آری این منزلگاه دو باغ دیگر دارد:
﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * مُدْهَمَّتَانِ﴾^۴.

باغ‌هایی در نهایت انبوهی و سایه گستر. گرت هوای استماع زمزمه جویبار باشد غرفه‌های پایین سرای منزل‌گزینی و گرت هوای تماشای افقی برتر و باغ جنگل آسای کاخ است بر طبقه بالا تکیه‌سازی:

﴿الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴. ۲. سوره کهف، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳. سوره الرحمن، آیه ۵۰. ۴. سوره الرحمن، آیات ۶۲ - ۶۴.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿۱﴾.

اما گاه است که زیر سقف نشستن را تنوع خواهی. در کنار جویبارها و زیر سایه گسترده و تماشای گلزار هوس است. آنجا تو را بساط گسترانیده‌اند. بسم الله:

﴿يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. ^۲ فردوس باغی از آن تو بود، و گلزار عدن باغی دیگر. نوید دیگری را از این باغ آورم تا بیابی که پروردگارت تا چه حد قدرشناس است:

﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. ^۳

۲. سوره صف، آیه ۱۲.

۱. سوره زمر، آیه ۲۰.

۳. سوره توبه، آیه ۷۲.

لذایذکام

یکی دیگر از لذایذ انسانی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هاست. ولی برای تهیه آنها بخشی مهم از زندگانی انسان صرف می‌شود. مثلاً برای تهیه یک دانه سیب چقدر زمان پرورش نهال و آبیاری و رشوه دادن زمین لازم است؟ و یا برای پرورش یک مرغ چه اندازه زحمت؟ اما دار آخرت، اطعمه همه در نهایت مرغوبیت و طعم، بی‌آفت و فساد و زحمت، مهیا و آماده و موجود است:

﴿ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴾^۱.

و این همان بهشتی است که در نتیجه اعمال صالح خود به ارث بردید. اما برای شما در آنجا میوه‌های فراوان است و از آنها تناول می‌کنید.

و اما گاه میوه‌ای بر فراز شاخه‌ای دلبری دارد، ولی در دسترس انسان نیست. آنجا ساکنان بهشت در زیر سایه‌های گسترده‌ای به سر می‌برند که شاخه‌های درخت آن در کنار دست بهشتیان است:

﴿ وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ دَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴾^۲.

و در اینجا هنر آن است که میوه‌ای بر درخت دیگری پیوند زنند. ولی

۱. سوره زخرف، آیات ۷۲ و ۷۳. ۲. سوره انسان، آیه ۱۴.

در همه میوه‌ها این کار انجام نمی‌گیرد. ولی آنجا پیوند دو میوه بر یک شاخه را خداوند مرحمت فرموده:

﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾^۱.

در اینجا بسا میوه‌ای با طبع کسی نسازد و یا آنکه دوست دارد ولی برای او زیانبار است. ولی میوه اشجار آنها تمنا دارند که با جان بهشتیان در آمیزند: ﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ﴾^۲.

آنجا که با چیدن میوه‌ای بر سر جای آن، میوه‌ی دیگر روید که بهشتیان در شگفت آیند که ما از همین شاخه میوه‌ای چیده بودیم باز این از کجا روید؟!

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ
وَ أُنْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾^۳.

لذائذ دیگر کام خوراکی‌های متنوع دیگری است، محضری از پروردگار

رزاق:

﴿وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾^۴.

برای آنها از هر نوع میوه و گوشت که مایل باشند فراهم است. همان گونه که قبلاً گفته شد، ما در دنیا برای معطر کردن بعضی از مشروبات و خوراکی‌ها، موادی از قبیل عرقیات و یازعفران به کار می‌بریم. آنجا ظروف و جام‌ها را این خاصیت است که هرچه در آن ریزید معطر گردد: ﴿وَ يَسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْآجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾^۵.

۲ . سورة دخان، آیه ۵۵.

۴ . سورة طور، آیه ۲۲.

۱ . سورة الرحمن، آیه ۵۲.

۳ . سورة بقره، آیه ۲۵.

۵ . سورة انسان، آیه ۱۷.

لباس و فرش وزیرانداز

﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ فِيهَا عَلَى الْأَزْرَاقِ نِعَمَ الثَّوَابِ وَحَسَنَتٍ مُرْتَفَقًا﴾^۱.

با دست آورنجان زرین آراسته، لباس های سبز حریر و دیبا و بر اریکه ها تکیه زده. وه چه پاداش نیکویی و چه جایگاه دلکشی.

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾^۲.

تکیه گاه آنها بسترهایی است که آستری از حریر و استبرق دارند، و در نزدیکی آنها شاخه های درختان میوه در دسترس.

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبَقَرٍ حِسانٍ﴾^۳.

بر رفر ف سبز و بساطی مجلل و نیکو تکیه زده اند.

﴿يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتْقَابِلِينَ﴾^۴.

لباس های نفیس از سندس و استبرق در بر و روبه روی

۲ . سورة الرحمن، آیه ۵۴.

۴ . سورة دخان، آیه ۵۳.

۱ . سورة كهف، آیه ۳۱.

۳ . سورة الرحمن، آیه ۷۶.

یکدیگر جمع‌اند.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَآغِيَةً * فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ * وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ * وَ زَرَائِبٌ مَبْتُوثَةٌ﴾^۱
چهره‌های غرق در شادمانی. از سعی و کوشش گذشته خویش خشنود. در بهشتی بلند مقام جای گرفته‌اند. جایی که از هزل و لغو گوششان در امان است. در کنار چشمه‌ساری جاری، بر اریکه سرافراز تکیه زده و قدح‌هایی از نوشیدنی‌ها در کنار دارند. بر زمین فرش‌های نفیس گسترده.

و چه حیاتی و چه سعادت سرمدی که خدای به لطف خود نصیب بندگان پاکش فرموده، کریم است و کرامتش نامتناهی: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

کرمش نامتناهی نعمتش بی‌پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصد

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾^۲
بهشت‌های سرمدی را وارد شوند، به زینت آراسته، با دست‌آورنجن‌های طلا و مروارید در دست، و لباسی در بر، از حریر و ابریشم.

۱. سوره غاشیه، آیات ۸ - ۱۶. ۲. سوره فاطر، آیه ۳۳.

لذات جمال

روح و جان آدمی چون خود تجلی حضرت جمیل است، با دیدار جمال آرامش می‌یابد. مسافری است که به منزل رسیده است؛ زین رو حضرت جمال مطلق در پذیرایی از بندگانش جای جای متجلی می‌گردد. هم او بود که با پرتوی از آن جمال در دنیا بندگان را به طلب خود کشید و مجذوب خود نمود با تجلی جمال:

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

(حافظ)

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا * وَ

كَأْسًا دِهَاقًا﴾^۱. پرهیزکاران را رستگاری است؛ باغ‌ها و

تاکستان‌ها؛ دوشیزگان نارپستان و جام‌های لبالب.

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا

مَنْشُورًا﴾^۲. در خدمت ایشان پسرانی زیبا آماده‌اند که

۲. سوره انسان، آیه ۱۹.

۱. سوره نبا، آیات ۳۱ - ۳۴.

همیشه جوان می‌مانند. هر آنگاه بدان‌ها بنگری گویی
مرواریدهای تابان بینی.

بر باغ‌های بهشتیان درگشایند. خود و همسرانشان، ساقی‌های دلبر با
جام‌های زرین به خدمتشان کمر بسته و هر آنچه را تمنا کنند، برایشان
حاضر می‌گردانند:

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ
بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ
الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

برای دلداری و انس ایشان، مه رویان با حیای چشم فرو هشته که
دست هیچ انسان و پری آنها را نسوده در انتظار ایشان نشسته‌اند:

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ﴾^۲

که در جمال و زیبایی گویی یاقوت و مرجانند:

﴿كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ﴾^۳

هر آنجا جمال جلوه نمود، خورشید عشق بر جان‌ها طالع می‌گردد.
جان‌هایی که تشنه جمال بودند، منحصرأ آنجا سیراب می‌گردند.

جان به بوسی می‌دهد آن شهریار الحق ای عشاق کآسان گشت کار

ابدلوا ارواحکم یا عاشقین ان تکونوا فی هواکم صادقین

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ

(شیخ بهایی)

۱. سوره زخرف، آیات ۷۰ و ۷۱. ۲. سوره الرحمن، آیه ۵۶.

۳. سوره الرحمن، آیه ۵۸.

حافظ شیراز را نیز سحرگاهی خستگی و بدخوابی از تهجد باز داشت. خداوندش حوری را به تنبّه و بیداری او ارسال می‌فرماید. اجازه فرما این ملاقات را از زبان خود حافظ بشنویم:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین

گفت کای عاشق شوریده من خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نبود باده پرست

(حافظ)

از این وقایع عجب مدار که اگر بزرگان قصد استتار رؤیایها و مکاشفات خویش را نداشتند، بسیاری از آنها برملا می‌افتادند. گر باورت نیاید نزول فرشتگان را بر بنده مؤمن، از زبان حق تعالی بشنو:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾^۱

هم آنان که گفتند پروردگار ما خداست و بر این قول
استقامت داشتند، برایشان می‌گماریم فرشتگان را که ابلاغ
نمایند نه بترسید و نه غمگین باشید. آمده‌ایم تا بشارت
دهیم شما را به بهشتی که بر آن وعده داده شدید. ما همه
جا یاران شماییم، چه در دنیا و چه در آخرت و برای
شماست. آنچه بخواهید و وعده داده شده‌اید.

وقتی فرشتگان در دنیا و آخرت یار و یاورند، دیدار آنها چه عجب دارد؟

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم

سودا خوش است که یکجا کند کسی

وعده‌های جانبخش

بسی شدیم نشد عشق را کرانه پدید

تبارک الله از این ره که نیست پایانش

(حافظ)

عزیزان را روزی لذت خون رحم مادر بود، و سپس شیر او، از آن پس
روزی‌های آب و خاک. تا اینجا آدمی با حیوانات هماهنگ است. همچنین
چون نظر از آب و خاک برداشت و بر افلاک نگریست، روزی حقیقی خود را
آنجا یابد:

چون چنین بُد آدمی خونخوار بود	بود او را بُود از خون تار و پود
وز فطام خون خوراکش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود
پس حیات ماست موقوف فطام	اندک اندک جهد کن تمّ الکلام ^۱

(مولوی)

چون چینه دانت در خور پذیرایی از خوراک نور شد، چنین نغمه
سردهی که:

«أستغفرک من کلّ لذةٍ بغير ذکرک و من کلّ راحةٍ بغير ذکرک و
من کلّ سرورٍ بغير قریک و من کلّ شغلٍ بغير طاعتک»^۲.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰. ۲. مناجات المریدین، امام سجاده علیؑ

الهی! عارفانی که در دنیا پرتوی از جمال دل آرای تو را دیدند، چه چیز دیگر می‌توانست آرام بخش جان آنها باشد؟ و چه می‌توانست دل آرام آنها قرار گیرد؟

«الهی بک هامت القلوب الوالهه و علی معرفتک جمعت العقول المشانیه فلا تطمئن القلوب الا بذکرک و لا تسکن النفوس الا عند رؤیاک»^۱.

بار الها! دل‌های شیفتگان، دل‌باخته تو است. در شناخت تو دل‌های متباین به هم پیوندند. جان‌ها آرامشی ندارند، جز در یادت. و دل‌ها هرگز نیارامند جز با دیدار تو.

حال بنگر که راه قرب تا به کجاست:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی أنا حی لا اموت اجعلک حياً لا تموت و أن أقولُ للاشیاء کن فیکون و أنت تقولُ للاشیاء کن فیکون»^۲. بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را همانند خود کنم. من آن زنده‌ام که هرگز نمی‌میرد، تو را همچون خود زنده‌ای می‌کنم که دیگر مرگی نیست. من آنم که به هرچه گویم باش! هستی پذیرد و تو را نیز این چنین کنم.

کیست در میان مخلوقات خداوند که چنین استعدادی را خداوند عزیز بر او ارزانی داشته، که وصول او نه در کنار حور و قصور، که مقام عنایت در جنت اللقاء، نزد خالق زمین و آسمان باشد؟

۱. مناجات‌هاکرمین امام سجاده علیه السلام. ۲. حدیث قدسی.

«العارف اذا خرج من الدنيا، لم يجده السائق و الشهيد فى القامة، و لا رضوان الجنة فى الجنة و لا مالک النار فى النار، قيل و أين يقعد العارف، قال: فى مقعد صدق عند مليک مقتدر»^۱. عارف چون دنيا را پشت سر گذاشت، نه فرشتگان سائق و شهيد را بيند و نه دربان بهشت را در بهشت و نه مالک نار را. پرسيدند: پس عارف کجا در آيد؟ گفته شد: در مقعد صدق نزد پادشاه مقتدر عالم هستی.

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

به آن امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم

به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم

حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم^۲

(سعدی)

گاه پرسیده می شود که ملکوتیان و فرشتگان را خوراک جان چیست؟ آنکه را انوار اشراق، قرب حیات بخشد، آن انرژی سرمدی به او دهد؛ که دیگرش نیاز به تقویت آب و خاک نیست. بر این فرمایش جناب

۱. فردوس العارفين.

۲. کلیات سعدی، ص ۵۰۸.

امیرالمؤمنین بنگر:

آنچه بین خداوند و فرشتگان رابط قرار گرفت همان حظّ ایمان
حقیقی بود که در پرتو یقین به خداوند آنها را واله و شیدای
حضرت حق گردانید و دیگر هرگز رغبت آنها به سوی غیر خدا
متوجه نشد و همان مقدار از معرفت که چشیدند زمینه شد که ساغر
لبریز عشق، نهانخانه جانشان را سرمست خدا گرداند.^۱

باری در جنت سرای قرب حضرت دوست چنین صهبای جان هاست
که سلسبیل و کوثر، چاشنی از آن گرفته‌اند:

نیست غیر از نوزّ آدم را خورش	از جز آن جان را نیابی پرورش
زین خورش‌ها اندک اندک دل بپر	کاین خوراک خر بود نی آنِ حُرّ
تا خوراک اصل را قابل شوی	لقمه‌های نور را آکل شوی
گر خوری یک لقمه از مآکول نور	خاک ریزی بر سر نان تنور ^۲

(مولوی)

باری ره اینجا و فرودگاه جان عارفان آنجا ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ﴾ چه می‌شنوی و که داند که آنجا چه می‌گذرد؟

«الدنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام على اهل الدنيا و

الدنيا والآخرة حرام على اهل الله» . (حضرت محمد ﷺ)

دنيا و آخرت به نگاهی فروختیم سودا خوش است که یکجا کند کسی

چه می‌شنوی؟ مگر نه این است که غریبی اگر بعد از عمری غربت روی

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۵۶.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

به وطن آرد عشقش آنجاست. پس ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ برای شیفتگان حضرت دوست بهترین مژده است:

«إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا».^۱ به راستی که روح مؤمن اتصالش نزدیک‌تر است به خدا، از شعاع آفتاب به خورشید.

آنجا که عالم خلقت را در گورستان شهر نهان ساختند، تویی با عالم امر. دیگر عارف را حجابی نمی‌ماند:

«لا حجاب بینہ و بین خلقہ الا خلقہ».^۲

حجابی بین او و خلقش نیست جز همان عالم خلق.

داستانی دیگر از ملاقات اینان را بشنو از زبان مولا امیرالمؤمنین:

منزهی پروردگارا، کدام چشم توانایی مشاهدت نور عظمت را دارد؟ و صعود به سوی نور تابناک قدرتت را می‌یابد؟ و کدام فهم درک این مراتب دارد؟ جز چشمانی که تو خود پرده از آنها برگرفته‌ای و حجاب‌های کوری را از آنها برداشته‌ای؟ هم آنانند که به سوی قرب تو بال‌ها بر گشوده‌اند. هم آنانند که تو را در ارکان وجودت می‌خوانند، و در انوار عظمتت شناورند، و از این عالم خاکی در گذشته‌اند، و بر کبریایی تو نگرانند. ملکوتیان آنان را به زیارت نشسته‌اند و جبروتیان آنان را کاخ نشینان می‌دانند.^۳

مانمی‌دانیم آنچه در مناجات شعبانیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمنا

۱. اصول کافی، ج ۲، امام صادق علیه السلام. ۲. توحید صدوق، حضرت امام صادق علیه السلام.

۳. امام علی علیه السلام، اثبات الولاية، ص ۱۲۸.

شده، امکانش در این عالم یا عالم دیگر است؟ ولی آنچه مسلم است میل کاذب در آدمی وجود ندارد. بنگر که وصول به این مراتب امکانش برای آدمی است:

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و اثر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العصمه و تصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک. الاهی و اجعلنی ممّن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک فناجته سرّاً و عمل لک جهراً. الاهی و الحقنی بنور عزّک الابهج فأکون لک عارفاً و عن سورک منحرفاً».

خداوندا! مرا واله و شیدای یاد خود برای یادت گردان و همت و تلاشم را برای وصول و تقرب به درک اسماء خود بگردان. بار پروردگارا، عنایت فرما کمال انقطاع و گسیختگی به سوی خودت. و زان پس چشمان دلم را با دیدار جمال بی‌مثالت روشن گردان، تا بدانجا که دیدگان دلم حجاب‌های نورانی را نیز بردرد و بدان معدن عظمت واصل گردد و جانم به مقام عزّ تو در پیوندد.

الهی! مرا به بهجت انگیزترین نور مقام عزّت ملحق گردان، تا عارف تو و پراکنده از ماسوای توشوم.

بنگر تا این حرف‌ها، که بویی هم از آنها به مشام ما نرسیده چیست؟ آنچه مسلم است چون از زبان امیرالمؤمنین است، مسلم واقعیتی دارد؛ هرچند دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. الاهی دست ما را از پیوستن به

واصلان درگاهت کوتاه مفرما.

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است

گفتا تو خود حجابی ور نه رخم عیان است

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت

گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی نشان است

گفتم مرا غم تو بهتر ز شادمانی

گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است

گفتم که سوخت جانم در آتش نهانی

گفت آنکه سوخت او را کی ناله و فغان است

گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما

گفتم غمت بیفزا گفتا که رایگان است^۱

(ملا محسن فیض)

در بعضی از احادیث سخن گونه‌ای است که در آن بحث از برخوردارگی
گوشت مرغ و میوه‌های بهشتی و لذت بردن از جوی شیر و عسل و شراب
نیست؛ بحث از وصال حور نیست؛ سخن از لقای پروردگار است: «یا داوودُ
ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و حُبّی للمشتاقین و أنا خاصّةٌ للمحبین».^۲
علامه طباطبایی^۳ بعد از نقل این حدیث می‌فرماید:

پس از تحقق فنای فعلی و اسمی، فنای ذاتی انجام می‌گیرد و

خداوند متعال ذات آنان را فانی می‌سازد و اسم و رسم آن را محو

می‌نماید و خود خداوند سبحان در مقام آنان می‌ایستد.^۳

۱. دیوان فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۱۰. ۲. عدة الداعی، ابن فهد حلّی.

۳. رساله لقاء الله، ص ۱۳۷.

سعادت‌مندان در حدیث معراج

در اینجا نوید راهیابی را، که در شب وصال، خداوند بر حبیبش محمد ﷺ، برای خوبان امتش وعده فرموده می‌خوانی و می‌بینی که بعضی از مراتب قرب مربوط به دنیا و بعضی مربوط به آخرت است:

ای احمد! آیا دانی چه عیشی گواراتر و کدام زندگی ماندگارتر است؟ عرض کرد: پروردگارا نمی‌دانم. فرمود: آن زندگی گواراتر است که صاحبش از یاد من غافل نگردد و نعمات مرا فراموش نکند و جاهل به حق من نباشد، شب و روز به دنبال رضایت من و خشنودیم باشد.

اما زندگانی جاوید و ماندگار آن است که صاحبش آن چنان روشی نسبت به نفس خود به کارگیرد که دنیا در نظرش پست و در چشمش کوچک و آخرت در دیدگان او بزرگ گردد. خواسته مرا بر خواسته خود مقدم دارد، رضایت و خشنودی مرا طلب کند و حق نعمت مرا بزرگ داند. رفتار مرا نسبت به خودش از یاد نبرد و در شبانه روز چون عزم گناه برایش پیش آمد، مرا در نظر آرد و مراقب باشد و دل خود را از آنچه ناخوش دارم دور سازد. شیطان و وسوسه‌های او را دشمن دارد و نگذارد بر دلش خاطره‌ای از شیطان راه یابد. حال اگر چنین بود من نیز محبت خود را در دلش جای می‌دهم، تا سراسر دلش را برای خود سازم. از دنیا فارغ و به آخرت مشغولش دارم و او را چون شیفتگان دیگرم از نعماتی تازه بهره‌مند

گردانم.

آنگاه چشم و گوش دل او را بگشایم، تا آنجا که با گوش دل بشنود و با چشم دل به عظمت و جلال من بنگرد. دیگر دنیا برای او محیطی تنگ است، لذات دنیوی را سخت دشمن دارد. او را از دنیا و آنچه در آن است بترسانم. آن چنان که چوپان رمه خود را از چراگاه مسموم می ترساند. او را از گناه دور سازم. چونش به این مقام رسانیدم، از مردم می گریزد و انزوا بر می گزیند. از دنیای فریبای فانی به آخرت جاودانی روی آورد و از خانه شیطان به خانه رحمان می گریزد.

ای احمد! چنین بنده‌ای را به هیبت و عظمت زینت می دهم. این است عیش گوارا و زندگانی جاوید و این است مقام اهل رضا. پس هر آن کس طبق مقام رضا و خشنودی من رفتار نمود، سه خصلت را ملازم او می سازم. با آن سپاسگزاری آشنایش سازم که دیگر جهل به آن آمیخته نیست و یادی از خود به او می دهم که هرگز با فراموشی نمی آمیزد و عشقی بدو می دهم که محبت مرا بر محبت آفریدگانم بس مقدم دارد. آنگاه چون دوستم داشت دوستش دارم. اینجاست که چشم دلش را به سوی شکوه و عظمت خود گشاده گردانم و بندگان مقرب خود را از او پنهان ندارم. در تاریکی‌های شبانگاه و روشنایی روز با او سخن گویم. در نتیجه سخن گفتن او با آفریدگانم منقطع گردد و با ایشان مجالست ننماید. اینجاست که فرشتگانم با او سخن می گویند و آن راز سر به مهر که از مردم پنهانش داشتم در اختیارش می گذارم و لباسی از حیا و آزر بر او

می‌پوشانم تا همه مردم از او شرم دارند. بر روی زمین راه می‌رود و حال آنکه بنده آمرزیده من است، در این هنگام دل او شنوا و بیناست، چیزی از بهشت و دوزخ دیگر بر او پنهان نیست چه، بر آنچه بر مردم در قیامت می‌گذرد آگاهی ساخته‌ام. قبر او را بس نورانی کنم. اندوه مرگ و تاریکی قبر و بیم رستاخیز را هرگز نبیند، آنگاه میزانش را نصب نمایم و نامه عملش بگشایم. آن نامه را به دست راستش نهم و او آن منشور را مطالعه می‌کند. دیگر مترجمی بین من و او نیست. بدون واسطه با او سخن گویم. این است صفات محبتان من.

ای احمد! همت بلند دار، زبان و هدف را یکی نما، بدن خود را زنده دار تا لحظه‌ای در غفلت نماند. چه، هر کس از من غافل شد، باکی ندارم که در چه وادی هلاک گردد.^۱

۱ . بحارالانوار، ارشاد القلوب دیلمی.

جنات هشتگانه

خوب امید که من و تو پشت در بهشت معطل نمانیم. اما اگر جنت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ و شفاعت ایشان باعث شد در بر ما بکشایند، بدان که بهشت همه یکسان نیست و از هشت بهشت به ما اطلاع داده‌اند که هر یک جلوه‌گاهی از اسماء خاص حضرت پروردگار است.

۱ - جنات عدن: که در آنجا کاخ‌های عظیم برایت برپاست و برتر از

آن خشنودی پروردگار از تو است:

﴿وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾. ۱

نه تنها این کاخ‌ها تو راست که در کنار تو و در همسایگی‌ات پدران و

مادران و زنان نیز سکونت دارند:

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ﴾. ۲

زیباترین لباس در بر، دست‌آورنجن‌ها در دست، جویبارها در کنار:

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا

وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾. ۳

آن بهشت را نه یک در است، بل درهای زیادی دارد که همه آن درها بر

روی تو باز و گشاده است. و دربانان تا تو را ببینند در بر تو گشایند. بالش‌ها بر

۲. سوره رعد، آیه ۲۳.

۱. سوره توبه، آیه ۷۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۳۳.

تکیه‌گاه‌ها نهاده و انواع میوه‌ها و شراب‌ها تو را انتظار می‌برند.

﴿مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ﴾^۱.

۲ - فردوس: آنجا که نه تنها تو جاودانی، بلکه بهار و گلزار و

باغستانش همه جاودانی‌اند. آن بهشت برای متقین برپاست:

﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲.

تمام مؤمنانی که نه تنها با ایمان دل خوش داشتند، بلکه در کنار ایمان

از عمل صالح نیز برخوردار بودند، منزلشان آنجاست:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ

الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾^۳.

۳ - جنات الخلد:

روضه خلد برین خلوت درویشان است

مایه محتشمی خدمت درویشان است

(حافظ)

حافظ، خلوت انس اهل تقوی را در این دنیا بهشت می‌داند و آنچه را

باعث دخول در جنات خلد می‌داند، خدمت به تنگدستان متقی است و اما

وصف این روضه را خداوند چنین فرماید: در آنجا که وصف جهنم را برای

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱.

۲. سوره ص، آیه ۵۱.

۳. سوره کهف، آیه ۱۰۷.

بندگان نافرمان تشریح فرمود، خطاب به آنان فرماید: این سرنوشت بهتر،
یا وصول به بهشت خلد که خداوند برای متقین نعمت گسترانیده؟

﴿أَذِلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ﴾^۱.

۴ - جنات النعیم: این جنات خاص بندگان تائب است. گم‌کردگان

راه، که دعوت پروردگار را پذیرفتند و از سرای شیطان به سرای رحمان
روی آوردند و خداوند گناه آنها را بخشید و درهای جنات نعیم را بر آنها
گشود، و بعضی از اهل کتاب بودند که به اسلام روی آوردند و خداوند
گذشته آنها را عفو فرمود:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ

لَادْخُلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾^۲.

جالب آنکه مقربون و متقین و ابرار را همه اینجا منزل است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ﴾^۳. ﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ * فِي جَنَّاتِ

النَّعِيمِ﴾^۴. ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾^۵.

۵ - جنة الوسيلة: قال رسول الله:

«الوسيلة درجة عند الله ليس فوقها درجة فاستلوا الله أن يوتيني

الوسيلة». ^۶ وسیله درجه‌ای است نزد خدا که بالای آن

۱. سورة فرقان، آیه ۱۵. ۲. سورة مائدة آیه ۶۵.

۳. سورة طور، آیه ۱۷. ۴. سورة واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.

۵. سورة مطففين، آیات ۲۲ و ۲۳. ۶. کنز العمال، ص ۷۱.

درجه‌ای نیست. پس از خدا بخواهید که به من آن درجه عطا فرماید.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾^۱.

الا ای گروندگان! پرهیزکار باشید و برای تقرب به او وسیله جوئید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار شوید.

قال امیرالمؤمنین:

«ایها الناس! ان الله تعالى وَعَدَ نَبِيَّهٖ مُحَمَّدًا ﷺ الْوَسِيلَةَ وَوَعَدَهُ اللَّهُ حَقًّا وَ لَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ أَوْ إِنَّ الْوَسِيلَةَ عَلَىٰ دَرَجِ الْجَنَّةِ وَ ذُرُوءُ ذَوَائِبِ الرُّثْفَةِ وَ نَهَايَةُ غَايَةِ الْإِمْنِيَّةِ»^۲.

ای مردم! خداوند تعالی به پیامبر خود محمد ﷺ وعده وسیله داده، و وعده او هر آینه راست است، و خداوند خلف وعده نمی‌کند. همی دانید که وسیله بر فراز درجات بهشت، و ستیغ بلندای تقرب، و خط پایان آرزوست.

ابوسعید خدری گوید: پیامبر به من فرمود: هر گاه از خداوند چیزی برای من خواستید، وسیله را بخواهید. از او پرسیدم: وسیله چیست؟ فرمود: درجه من است در بهشت.^۳

در تفسیر المیزان بعد از نقل این حدیث چنین آمده است: چنانچه در

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۴.

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. علل الشرایع، ص ۱۶۴.

این حدیث، و انطباق آن و مفهوم آیه، تأمل کنید در می‌یابید که وسیله همان مقام پیامبر ﷺ نزد خداوند است که پیامبر به آن وسیله به خداوند تعالی تقرب می‌جوید و خاندان پاک او، و بعد از آن صالحان امتش، به وی می‌پیوندند. در برخی از روایت‌های ائمه آمده که رسول خدا دامن پروردگارش را گرفته و ما به دامن او چنگ زده‌ایم و شما به دامن ما.

و نیز از رسول الله ﷺ آمده:

«الائمة من ولد الحسين عليه السلام من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله عزوجل هم العروة الوثقى و هم الوسيلة الى الله عزوجل»^۱

امامان از نسل حسین علیهما السلام هستند. هر آن کس آنها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که آنان را نافرمانی کند خداوند را نافرمانی کرده است. آنانند دستگیران محکم و آنانند وسیله تقرب.

۶ - جنة المأوى:

﴿فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

منزلگاه ایشان جنة المأوى است به خاطر آنچه عمل کردند. و این همان بهشت است که در شب وصال رسول الله ﷺ در معراج، به او نشان دادند و جایگاه متقین امت را منظر او ساختند. آنجا که سایه‌های

۱. عیون اخبار الرضا علیهما السلام، ص ۵. ۲. سورة سجده، آیه ۱۹.

سدرة المنتهی سرزمین آن را فرا گرفته بود:

﴿وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾^۱.

بار دیگر او (محمد ﷺ) را مشاهده کرد؛ در نزد درخت سدره المنتهی نزد. اوست سدره المنتهی.

۷- دَارِ السَّلَامِ: این همان منزل است که همه پیامبران مردم را برای

سکونت بدانجا دعوت می کردند:

﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾^۲.

خداوند همگی شما را به دار السلام دعوت می کند.

خانه‌ای دلکش در پیشگاه حضرت پروردگارت، همانجا که ولایت

حضرت پروردگار بر همه چیز حکومت دارد:

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳.

ایشان راست سرای سلامت در نزد پروردگارشان و هم اوست

ولی ایشان بدانچه انجام می دهند.

۸- دَارِ الْقَرَارِ: سرای جاودانی؛ قراری در عمر و جسم و حال؛ عمری

که مرگش به دنبال نیست؛ سلامتی‌ای که بیماری ندارد؛ بی‌نیازی‌ای که

۱. سوره نجم، آیات ۱۳ - ۱۵. ۲. سوره یونس، آیه ۲۵.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۷.

تهیدستی آن را تباه نمی‌کند؛ شادمانی‌ای که غمی به دنبالش نیست؛ جوانی که کهولت را در پی ندارد؛ لبخندی که اشک، او را نمی‌پوشاند:

﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾^۱.

و به راستی که سرای آخرت سرای ثبوت و جاودانی است.

در این هشت بهشت می‌بینی که منحصرأ در دار السلام کلمه ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ دیده می‌شود و بسا این بهشت مقرب‌ترین بهشت به تجلی پروردگار باشد. آنجا که خداوند شهدا و صاحب نفوس مطمئنه را بدان وعده داده است:

﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲.

مپندارید آنان که در راه خداوند شهید شدند مردگانند. بلی همه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

و فرمود: صاحبان نفس مطمئنه نیز در کنار خودم منزل می‌یابند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۳.

الا ای صاحب نفس مطمئنه! باز گرد به سوی پروردگارت، تو خشنود از او و او خشنود از تو. در زمره بندگانم در آی در بهشت خودم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۱. سوره غافر، آیه ۳۹.

۳. سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند
همت والای آن زن کاخ نشین را نگر، که آن کاخ که آب نمای آن
رودخانه نیل بود بر او تنگ آمده آرزوی کلبه‌ای در کنار پروردگار خویش را
می‌نمود. و حضرت پروردگار این بلند آرزو را برای تو به مثل آورد.
﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ
لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِّنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾^۱
خداوند می‌زند مثالی برای گروندگان بانوی فرعون را، آن
زمان که پروردگار خویش را به نجوی نشست و عرض کرد:
پروردگارا در نزد خود خانه‌ای برایم بنا نما و مرا از فرعون و
عملش رهایی بخش.

خوش آن دم کز دم ای جان در آیی	در این غم خانه هجران در آیی
شب تاریک هجران را کنی روز	چو خورشید ای مه تابان در آیی
به بالین غریب دردمندی	دمی ای مایه درمان در آیی
سر افتاده‌ای بر داری از خاک	کنی لطف از در احسان در آیی
به پایت جان در افشانم ز شادی	گرم در کلبه احزان در آیی
به چشمم در نیاید هر دو عالم	گرم بر دیده گریان در آیی
اگر جان در ره جانان کنی فیض	به بزم وصل جاویدان در آیی ^۲

(فیض کاشانی)

جوان بودم. اقبالم یاری نمود، فضل پروردگارم به دیار همدان کشید و

۱. سوره تحریم، آیه ۱۱.

۲. دیوان فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۲۵۷.

در جنت سرای عارف بزرگوار حاج آقا جواد انصاری بوسه‌ای بر دست و پای او نصیبم گردانید. و عرض کردم: چه باید کرد تا آدم شد؟ چون اشک و التهاب و خضوعم را دید فرمود: دانی که برای سالک بالاترین مقام لقاء پروردگار است که بارانداز او جنت اللقاء است. وصول به این منزل را خداوند دو شرط می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱

پس هر آن کس که امید دارد مقام لقاء پروردگار را باید از دو کار باز نماند عملش صالح باشد و در عبادت پروردگار شرک نرزد. آن روز بس این مقام ساده نمود. بعدها دانستم که در وادی پر از خار شرک خفی بس لغزش‌هاست.

تا خار غم عشقت بنشسته به دامانم

کوته نظری باشد رفتن به گلستان‌ها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

چون قصد حرم باشد سهل است بیابان‌ها^۲

(سعدی)

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. کلیات سعدی، ص ۳۶۸.

تجلی محبوب والاترین لذت بهشت

امام صادق می‌فرمایند:

«مؤمن را در بهشت هر جمعه کرامتی دیگر است. در بامداد جمعه فرشته‌ای بر در کاخش آید. دربان راگوید: از مؤمن رخصت خواه تا بر او مشرف گردم. دربان مؤمن راگوید: فرشته‌ای از جانب پروردگارت آمده و رخصت خواهد. مؤمن بس شادمان گردد. فرشته در آید و برای مؤمن دو حله آورد. مؤمن یکی را بر کمر بندد و دیگری را به دوش کشد. و به همراه فرشته از کاخ خود بدر آید، از نورش همه چیز در مسیر روشن گردد فرشته او را به وعده گاه کرامت رساند. در آنجا مؤمنان همگی جمع آمده‌اند، آنگاه محبوب ازل و ابد نوری از انوار جلال و معرفتش بر ایشان تاباند و متجلی گردد. مؤمنان همگی از خضوع به سجده در افتند. از ناحیه پروردگارش خطاب آید که سر بردارید که امروز روز سجده نیست. زحمت و مشقت و کلفت از شما برمید. مؤمنان گویند: پروردگارا چه بهتر از این که به ما کرامت فرمودی؟ خطاب آید که هفتاد برابر آنچه دارید امروز به شما افزایه شد. چون از این وعده گاه وصال برگردد، بر هر چه بگذرد، از جمال مؤمن نور بر آن تابد و چون به

خانه در آید، حوران به گردش حلقه زنند و گویند: به خدا سوگند
که هرگزت بدین جمال و زیبایی ندیده‌ایم.»
تو از هر در که باز آیی به این خوبی و زیبایی

دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی

بازت مزده دیگر دهم. امام صادق علیه السلام می‌افزاید:

چون باد در میان درختان بهشتی وزد، از هر برگ نغمه‌ای زاید که
هیچ کس به خوبی آن ترنمی را نشنیده.

پیامبر به ابوذر فرمود: اگر زنی از بهشتیان از آسمان اول بر اهل زمین
نظر افکند، زمین از جمال او روشن گردد و بوی خوشش همه زمین را فرا
گیرد. گر جامه اهل بهشت را امروز بر جهانیان بنمایند از زیبایی آن همه
مدهوش گردند و دیده ایشان تاب آن جمال ندارد.

باز امام صادق به ابوبصیر فرمودند: بوی بهشت از هزار سال راه به مشام
رسد. کمترین اهل بهشت تا بدان حد متنعم است که اگر همه بهشتیان را
به دعوت خواند از عهده پذیرایی آنها بر آید. مؤمن را چون به بهشت در
آوردند به او سه روزه نمایند. چون به اولین بنگرد در آن گلزار از حورالعین
و جویبار و درختان میوه بس بیند و سپاس الهی به جای آورد.

بر او خطاب شود: به جانب دیگریت بنگر، چون به روزه دوم نگرد آن
قدر نعمت و کرامت بیند که در روزه اول ندیده بود. گوید: پروردگارا،
دیگرم کافی است. باز فرمان رسد: در جنت الخلد را بر او گشایید. باز دو
چندان آنچه دیده بود بر او بنمایند. سرور و شادمانی وجود مؤمن را فرا

گیرد. زمزمه حمد سر دهد که بار پروردگارا، سپاس که بر من منت نهادی بر این بهشت‌ها و از آتش دوزخم برهانیدی و این همان جاست که خداوند بر آن خبر داد:

﴿دَعُواهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱.

پیامشان تسبیح پروردگار و یاد و تحیتشان سلام و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است.

بنگر که خداوند چگونه‌ات از آن جهان خبر داد:

﴿إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۲.

چون نگری بس بینی نعمت و پادشاهی عظیمی را.

و بازت فرمود که بس فرشتگان به شادباشت در آیند و درودت فرستند:

﴿وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۳.

و فرشتگان بر ایشان از هر در آیند که بس درود بر شما بر آنچه شکیبایی کردید. وه چه خوب است انجام آن سرای.

ای عزیز!

﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۴. به راستی که وعده خداوند حق است. پس این حیات

۱. سوره یونس، آیه ۱۰. ۲. سوره انسان، آیه ۲۰.
۳. سوره رعد، آیات ۲۳ و ۲۴. ۴. سوره لقمان، آیه ۳۳.

فریبای دنیا شما را نفریبد و این فریبنده را فریب نخورید.
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
نیاز نیمه شبی رفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

(حافظ)

خواننده عزیز! این دوره هفت جلدی، سرگذشت عمر آدمی بود که در کنار تو نشستیم و اوراق دفترش را با هم ورق زدیم؛ اگر به خاطرت باشد مجلدات آن عبارت بود از: از خاک تا افلاک، پیک مشتاقان، هدهد سبأ، مرغ سلیمان، فریاد جرس، حدیث آرزومندی و این دفتر کشتزار عمر. اگر در جان اثر گذاشت و گامی در صراط مستقیم به سوی پروردگارت برداشتی، امید که از دعای خیرم فراموش نفرمایی که سخت محتاج آنم.

بماند سال‌ها این نظم و ترتیب	ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند	که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت	کند در حق درویشان دعایی

پایان این دوره - تاریخ ۸۵/۸/۵

کریم محمود حقیقی

واژه‌نامه

آز: حرص	امروء: گلابی
آمال: آرزوها	امم: امت‌ها
احول: دوبین، لوچ	انباز: شریک
ارغنون: نام سازی است	انتباه: بیداری
اسپر: سپر	انجاز: وفا کردن
استبرق: پارچه ابریشمی	انسیّت: انس گرفتن
استرجاع: انا لله و انا اليه راجعون گفتن	انقیاد: تسلیم و اطاعت
استنکاف: خودداری کردن	انکسار: شکستگی
اسفل السافلین: جهنم	انگبین: عسل
اضلال: گمراهی	اوطنان: وطن‌ها
اعلیٰ علیین: بهشت	بار سالار: رئیس محافظان کاروان
اغتراب: جدایی، ترک وطن	باسط: گشایش دهنده
اغنیا: توانگران	برنا: جوان
اقصا: دورترین	بط: مرغابی
اقطار: اطراف	بواطن: باطن‌ها
اكتساب: کسب کردن	بهیمه: حیوان
اکراه: ناخشنودی	بیشه: جنگل
الکن: ناقص	بیضه: گروه، هسته، تخم
الم: درد	پار: پارسال
الوان: رنگ‌ها	پژواک: انعکاس صدا

پیرایه: زینت و آرایش	دد: حیوان وحشی
تعبیه: قرار دادن	دُرچ: صندوقچه
تکاثر: فروان شدن	دست آورنجان: النگو
تل: تپه	دلق: لباس درویشان
تمهیه: آمادگی	دمن: دامنه
تنذیر: آگاهی دادن	دهر: روزگار
توسنی کردن: سرکشی کردن	دهل: طبل بزرگ
تون: آتشدان حمان	دیهم: ناچ پادشاهی
تهجد: شب زنده داری	ریاحین: گل‌ها
ثمر: میوه‌ها	زال: پیر
جبین: پیشانی	ژنده: کهنه
جلیس: همنشین	سابقوا: سبقت گیرید
جنان: بهشت	سارعوا: بشتابید
جور: ظلم و ستیز	سحره: جادوگران
حازم: دوراندیش	سفاهت: نادانی
حاشا: هرگز	سلیم: سالم
حرب: جنگ	سنان: نیزه
حصین: محکم	سندس: پارچه ابریشمی
حله: ابریشم	سوفار: دهانه عقب تیر
خامه: قلم	سیاحت: گردش
خدعه سرا: خانه فریب	سیاح: گردش کننده
خرامیدن: با ناز حرکت کردن	شباب: جوانی
خوی: عرق	شرنگ: زهر
دخان: دود	شمن: بت پرست

قصور: قصرها	شوخ چشم: گستاخ
قفا: پشت سر	شوکران: جام زهر
قوافل: قافله‌ها	شهربند: زندانی
قوام: استحکام	صباغ: رنگ رز
کان: معدن	صراحی: جام شراب
کعب: تاس تخته‌نرد، استخوان غوزک پا	صلب: تیره پشت کمر
کلا: هرگز	صوامع: صومعه‌ها
کلک: قلم	صیورت: دگرگونی
کُنه: ذات، عمق	طایر: پرنده
کهف: غار، پناهگاه	طناز: با ناز و عشوه
گلخن: آتشدان حمام	عبیر: ماده‌ای خوشبو
گلگونه: وسیله آرایش - سرخاب	عدن: بهشت
لخت: پاره - تکه	علا: بالا، برتر
لمعات: روشنی‌ها	عنب: انگور
محبوب: پوشیده شده	عن قریب: به زودی
مخلب: چنگال	غایات: نهایت
مرکوب: سواری دهنده	غبین: زیان
مسحور: جادو شده	غور: نام مکانی است
مشک: ماده‌ای خوشبو	غوکان: غورباقه‌ها
معتصم: پناه برنده	فرقان: جداکننده
مغاک: گودال	فطام: از شیر گرفتن
مفارقت: جدایی	قابض: تنگی دهنده
مل: شراب	قرنفل: نام گلی است
مُلک: این دنیای خاکی	قز: پارچه ابریشم
مَلک: فرشتگان	

ندید: همانند	ملکوت: عالم بالا
نزع: هنگام مرگ	ملول: غمگین
نقی: پاک و پاکیزه	ممات: مرگ
نمّامی: سخن چینی کردن	ممثل: هم اندازه، همانند
واحرب: کلمه‌ای در عزای مردگان برای ابراز ناراحتی	ممیت: از بین برنده
واطرب: کلمه‌ای برای ابراز شادی	منام: خواب
وزر: گناه	منتقم: انتقام گیرنده
وشاقان: غلامان	مهرگان: پاییز
هبوط: سقوط، پایین آمدن	میغ: ابر
هبه: هدیه	نافه: بوی خوش
	نُبی: قرآن